

بازرسی شد  
۲۶ - ۲۷

نسخه از کتب تصنیف  
حسن بن عبد الرحمن

کتاب جلیق بن حمزه  
حسن ابن عبد الرحمن  
فرستادن بکتابخانه

تذکره نظام شاهیه  
والف ابن کمال حسن ابن عبد الرحمن  
۹۵۲  
در سنه ۹۵۲ هجری  
کتابخانه

بازدید ۱۳۴۰

ب شد  
۱۳۸۱

کتابخانه مجلس شورای ملی	
اسم کتاب تذکره نظام شاهیه	
موضوع تألیف	مؤلف حسن بن عبد الرحمن
شماره	۲۲۵۴
شماره دفتر	۱۴۷۹۲
تاریخ	۲۱۹۴

کتابخانه مجلس شورای ملی  
۲۱۶۴



بازرسی شد  
۲۶ - ۲۷

۱۳۸۱

في نصف العدد

کتاب طبق سمرقند  
حسن ابن عبد الرحمن

عن محمد بن أبي القاسم

قد كرهنا مشاهدته

الفصل الثامن في حسن ابن عبد الرحمن  
٩٥٢  
الملك الناصر  
١٣٢٥  
٩٢

بالدیند - ۱۳۴

فردیناند دین

3 شالیه

1875



PL 94

10. 15. 11

موضوع تالیف

مؤلف حسن بن عبد الرحمن

اس کتاب میں ذکر خط سبب

کتابخانه مجلس شورای ملی



مؤلفه ۲۰۳۱

13497  
 7185

2195

خطی فهرست شده  
۲۱۶۴



۲۴۹

۱۴۷

تذکرہ نظامشاہی  
درادو بہ طبیبہ

داخل کتابخانہ محمد الیقین شد  
نمبر ۸۳۱

کتابخانہ  
۵۶ - ۵۵



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه و سیاست بعدی را بر مذهب قدرت که گفته از پرتو شده نور و جوش بر آید حقیق کلمات است  
و از شکوه نصیحتان خودش صلاح میوالت و اوقات و انواع و اقسام و صورت و متوجه نور است و لطافت  
شکری قیاس صافی را در سعادت و سببه که حاکم کردن نه قوی نیلگون را واسطه ایجاد میوالت  
و از کائنات و اوقات کوناگون زمان داشت و لو اعظم سلطان نفس طمعه را در مالک نشاء انسانی  
بر افرات و در صدر ملکش بر تکیه و قلب صوری قرار داد و زمانم تدبیر و اختیار در قبضه افتاد  
او نهاده پس خطبان نصیحت الیایان انچه زبانها را بچ گویند و خطبه پادشاهی و در برابر پادشاه  
خوانند و دعای قوی و از انواع و اقسام مالک ملک خلافت کبری بنامش زنده از بدایع اسرار صفت  
اوست که در اش ربيع در بیست و نین از بزمه وینارنگ خوش خیز و جوی جان کشته و از سر شایع  
و زنجیر شکوه از کاهها کوکب دری تو قدین جگر با که شکلیانیده و از غایت ثا قدرت اوست که بیاض  
خزین و در سخن باغ از چنانچه صفت آمده و حسن بن اندیشه صفت و در پی بعد و یک بر آورده **شعر**  
سر اسرار چو پای سبزه بنفش زرد و سرخ و سبز و زرد و **شعر** ره که کار در جلال انبار ملکوت  
الوان بر خوار و دسان از انرا کشیده **شعر** هر کلمی که گویند از کلمی بوی هر کلمی رسیده و در کلمی  
لطف کیش بر سیم و علی از ازار انشا و شرف صدر و بزم نوین شربت شادمانیده و فیض  
عیش هر چیم و علی از انکار در حق فن یا نیکم یا معین روی و سراب که اندیده سر اوقات غزل  
از ان رفیع تر است که عقل دور اندیش گفته آن تواند رسید و شادمان انبست و کمالش از ان  
و سبب ترست که در سبک سیر که در ساحت آن تواند کردید **شعر** چون نبود از انیا و از انزل  
چکاس اعظم و ای از خود و کل جمله با جز روی بر خاک آمده در مقام با غنایک آمده و نسیم صفا

عزیز و شایسته تعلیمات عطر آینه که غنچه تو قیر لقا حکم رسول بن انفسک عزیر را دین کشوده شاد شده معطر  
سندی که سبیل خالیه سای ریاض جان بوی دلا و عزیر نشان از جبهه کیهی مشکبوی او کیده و نسیم  
بشت عزیر شربت از شیر و نه معطر با نغمه و **شعر** عطر خط تو بر در قراد و ساز **شعر** سبیل بوی بر  
سبیل خالیه سیاست بخور مجرب یا نشین کن و بخور عیسان را فوا اهل طینان بر و نص طامع کلامش سبیل  
قلید و بشتاد و شرک از ابعسا بر بشار ایشان بر در صورت داشتی که صبا و منکر بر شکوه اس نیک  
افسان غایب اگر نظر قبول نیز ان شریعت وینا بد بهر شکل که باشد نتیجه دهد و نه نقد موفقی که صراف منفرد  
در کرده و باغ با شش خیال که از انرا که اصول است و در خار و در نقش که باشد راجع کرده از بخت  
و جو که در الدنیش که غنچه لاله لاک لاطفت لاله لاک در کینه کردن اکند طاق کبری که سر سلطنت لاله  
زمان و تنگست و از طبع بنا شیر آفتاب انافضش که از مطلع الیوم اکلت کلم و نیکم باشد شاعرا مثل  
آشکده فارس که پیش از تر سال او رفته و تو در پیش بود بر و ده انضا و جود نمود و پست و نجات  
قیامت جانرا و انواع و اقسام تعلیمات عطر آساکه از حسن انرا اسلام علی الین و زنده نور در منزل  
ملکه خصال که بر از زنده تشریف شایع میانی اند و زنده تعظیم الی ناکر یکم انقلین کتاب الله و غیره **شعر**  
نموده می شود که صفیون کلام حقیقت فرجام کت که از انجیا فاجبت ان اعرف ظلمت لظلمت لظلمت لظلمت  
و غیر است از انکه فرض اصلی از بدایع کون و ابداع و مقصود کلی از کارخانه ایجاد و اخرج معرفت معبود  
حقیقی و دست معارف یقینی است و ترکیب خیر و نادر بصیر پوشیده نیست که قطع نظر از انکه این  
مقصود بروش اعلی سست لال که از انرا بر و زنده از علمیات و تشریح و جود اهل مستفا و مکر و دله و ادکلا  
بجز نظام ملک عالم امر منکر در جابج آنا بسیار است و گفته اند ان لم یعرف الیهیات و التشریح فهو عین فی  
معرفة الله تعالی و اصول این ترتبه علی و نیل این درجه قصوی متوقف بر محبت مزاج اعضا و اعتدال  
انفعال قوی و حفظ صحت حاصل و استرا و از ایله متصرفیت بی عرفان کامل و تصرف شامل در طبع  
که تالی علم ادیان بلکه مقدم بران و محتاج الیه نوع انسانست بوجه مضمون حقیقت شجون العلم علی  
علم الایمان و علم الادیان و زنده اظهار است و بنده از اهل طاعت بران زنده که معرفت علم طلب حرج  
علی کفایت و بنا برین طوایف امم شکر الله سبحانه در بین قواعد خرفی طبع حقیقی علی و علی ساجد  
و بذل و جود و جود بر سائیده مملوالت مشروط بر و اشته اند و مختصات ناعده منظر ساخته اند و از علم و کمال  
منه و مستغنیات مسخره کتابت که است که در حسن ترتیب و جمع او و ترکیب علی و ارد و شکر  
بر جرات کما و تحاررات مسنن و معالجات علما و سبب اطلاع فیوض حسن بن عبدالرحمن برین کتاب



و ارجح این جان بود که بر حسب تقدیر ملک قدر در طریقی از زمان که این سرگشته بر ایشان در کش  
الام دوران افتاد بود و چون صباد و ورکای طریقی کار و کاسبی قطع مراد براری و اقرار می نمود  
و اتفاقاً نام سلطانان هم چون زمام اختیار من از کم بسته و نبات النفس چون خاطر فائز این قاصر  
پراکنده قطب بجهت و ارجح پای پرکار بر جانمانه و اجزای ملک سرگردان کرد و بر دیده و عطار و در پیش  
تیر اندک افکنده و کف الحسب است تسلط و تخریب در هم شکسته با بعضی پستان در صبح عید  
سه شنبه ثلاث و خشن و تمهانه در جلوی از چند پستان نزول نمود که دل از نظرات حوائی آن چون غنچه  
از کف دستم جان بکشد و بادل گنم **شعر** صیدم بیل من کن که هو السعد و زخم زخمی اندک کف  
تا چند بسته و سوسن خیال شای و تکی سرگشته نگری عال وقت آن آمد که عقد و جوان را بدست تفرج  
بکشی از صفی خاطر ناظر زنگ که رات خیال بزای **بیت** پیش زان که تو فلک اده خود بسته اند  
خدمت العرفیضا و من لعش نصاب پس با خاطری ز جان در می چنان که نسیم بهار در اطراف باغ بریای  
و از بار غنچه بر بود و زلف شکیب سبیل بر خنده و رخسار گل پریشان گشته و باغ زین را سطر میزد **نظم**  
از نسبت بدان کل مظهر **بیت** با دصبا که تا خوشی حدایی است قاش اعدال ریح در بیض غیر از کبر  
خضرا و شامخ و پیا کشته اند و در صفت کشته از غرضه اعتراض جان کرده اند به کل از شرا و کینه  
خیال مستانه میزد و توان بر که بحساب در از غنچه سان لب بر جسمی کشته و تریان از سر جرات تلک  
الایام و اوما بین الناس از دفتر کل میخانه و طبلان از منابر اخصان و اعطاء و رضیون یکا و زین  
یعنی و لولم یسئله نابر زبان میرا خند **شعر** کشت شاه و یاجن خطیبل هزار منبر اخصان تمام  
خاک را بنظر استیصار و معیار اعتبار کاسی در اسرار تعبیه الهی سیر میگردم و کاسی از شاهه باغ و صانع  
صانع قدرت سر کشت حیرت بدخان میگردم پس از غنچه در صحن که کار به در و رجهه کردم و طری  
ناقطه را بشکر گذاری شکر خا که اندام و جوار مرد رایی روزی کیمی صدیقی و لغوی در موی کبش و حد  
فرودی که این بنده را و خداوند کار بود و همیشه بجهت شریفی استیفا و استظهار بر منشی از چو  
علم طبعی بر این اخلاص و معنی الکلام بحر الکلام سخن بسط طبعی کشید و بترب حکایت کتاب  
**بیت** که در فرج و کور ساخت مژده ان باشارت سعادت بشارت و امر مطاع لازم الاتباع در باب  
ترجمه ان زبان دنی عام الفصح از بحر و جیب بری تمهید اندک چون عمواره متعالی نعمت بر زمین  
قواعد کلیه جوی طلب مصروف می باشد و همیشه مخفی مایون بکشت استرا و این اعمال آن محفوظ  
لایق آنست که از صدوق منطوق این کتاب شکیب غائب فعل عربی کبشی و پر پر کمان تن

بیانش با جلد اتمام فارسی میاری و اگر چه مصنف اصل کتاب علاج های امراض و شتر نامه با دوی  
منزله و وجه میل ایراد نموده درین تالیف ساجده با دوی و اغذیه ترکیب و قوانین کلیه در علاج سر مرض منضی  
که در کتب مبسوطه مسطور است ایراد نمایی و اشارت با سباب و علامات سر مرض و ایا تحقیق نموده سر دوا  
بقول جامع حکما بران پنداری بر حسب زمان و حسب احوال و ان حضرت زین کا مکار با وجود مراجع  
بسیار شبها از برای حصول این اموال و مستحق در محیط فکر و هجوم امواج فکر لکرتاقل و تدبر انداخته و روزها  
باید و شمال و صبا با دیان رضا راجع سائر از ششم و بی در تیار کار سالن کوی چون مای خواصی  
دشمناری کردم از اصداف انظار و اصداف الحکار در زرشا حوار بدست آورد **شعر**  
بسی خوار و است بره چون مای طریم که تا طالب نفس را بکلام چون **بیت** یکم وادتی با کلام مخت  
در تیر حیرت و دوا و کفرت و دیم تا لاسع افکار از بار بار اطراف اشجار انظار جلوه گریانه ندای فاعل  
نعلیک الکن الود القدس طوی شنیدم **بیت** سر که در یکجای می رسید **بیت** شتر از راه غنایی رسید  
و بجلوه طراست متعصیان کتاب سحاب بسیار سر کفرت بر زانو حیرت نهادم تا باغ افکار  
از چشم ساریق تاب نام و بی اطلس بودی شبها بر خطفه ارغوانی روز و ختم با الحکار خطو تا انظار  
از طایب تحقیق ثباتی ساجده و در تی چراغ کلمی دریانی را با شمع روشن آسمانی سوخته تا صبح صافی  
از لواع مشکو هایت افروخته و چون از زمین دولت آرزو در فرزند کیست مامور و از فرزند کیست  
فراینده نه با نده فصل این بنده تقدیر اوان کا مکار تمام عیار کشت مروج ساختم سر کشت  
خلفه روزگار و مژدن که اندام نبش اوصاف سایه رحمت آفرینکار رافع قواعد دین کسری  
ناظم معاد شرع برودی آفتاب مشرق جا و دلال مشرق آفتاب عطفت و اقبال سلیمان محبت  
جهانگیری فرزند کشور شجاعت و دلیری پاشای که احکام احکام الهی را بنه مقامات ایل کرد  
داشتند و تقویه مله نوا محمدی را غره و ده حکومت و عدل کسری انکاشته دین نیای که ششم  
که برایش تشبیه دین پیمان است و شیوه قدیرش تقویه شرع خیر المصلین شایسته ای که قواعد اوقا  
خشمش را اسطکام از تاید اید معصوم است و معاهد خیال معده لش را اسطام از محبت طین  
و طاهرین سکنه رسایی که از جوام و عاکر حضرت مآثر سدی از حدید میان لشکر که اسلام بسته  
انوشیروان جایی که بقوت با زوی عدل یادی علم و طیفان و ظهور وجود و عدوان در هم شکسته **بیت**  
حسام سبزه که او که در خنجر خون کلکان **بیت** زهر عدل چون برگ پدلزانت **بیت** و رشید طلعتی که از ششم  
فیض جهانیا نشو و نما بند مشرعی منزلی که سیدین کتاب نور سعادت از انظار را نماینده



عطار و فطانتی که با وجود آنکه از تنقیصیات ذمه و ذرا محلی اسباب عیش و آرامش است صحبت دانا با نیت  
و انسته و بخت اسکال نفس از مجاز حقیقت پرست پاک طینی که در بحر طبع طاهر با شلم اسما و خلا و کبری  
بید قدرت محراب است و در بحر طبعش معنی یکا و زینا یعنی **دولم** است تا روضه **شر** زبان نیز غل  
قادر است در صفت که در وصف تو بر من زهد امکان است چه ملک شالش است چون آسمانی  
خورشید جالش زان زبان کف دیار و اش چون ملک بیان ابر نیانی است از دور دیگر باران **شر**  
ملک و ملک ترا کنت نیکو است زان کنت کونی غیث بر نیانی خرد و دید کنت کف کان کف کف  
سکنت کف کنت نیکو است تا شیر صبح مدلتش آفتابی است سواره از آفتاب است و اسرار و بیان  
جود و کرمش چون اعتدالین همیشه از مطلع اعتدال طالع از پر تو نور نفسش مکان سواد سواد را و  
روشن و افیض عالم محقق ریاض جهان سیراب چون سخن گلشن **بیت** سوادیده مردم نور عین  
ز نور دل که از عین نور ز شانت **بیت** زده داران لیل و نهار چون علایمان سنده و سار شب و روز و در حش  
شکر داران انجم و افلاک با مشاعل انوار بر هم پهبانی در توده و لایزالش آسمان استانش و سیرگاه  
خاقان و قصر مرتبه جاه پسانش فوق فردون و اسکندر **بیت** به پاسبانی قدر تو را می برداری  
خبر داشت که این منصب کن گوشت ملازمان در کاش کد عمت جز بگره کد عمت سپهر نه تاد  
است که داران بار کاش غیر فرق فردین و تارک جو زامزل نسا زنده لوار شاد و محش کانه انام  
در اطراف جهان برده شده اند و عای دولتش خاص عالم تالی صلوات من پرشته اند **بیت**  
بر غور ز جیات ابد و عمر مملکت کین است دعا شام و بحر پر و جوارز و حوالی قان الاعظم مستخدم السلطان  
فی البر و الیم ظل الله المبرور علی سبط النبوة ایستاده انی زل علی العالمین من ابدیه الخضراء الغازی فی سبیل  
الجاهلی تا میدین رسول الله السلطان ابن السلطان ابو الفتح **نظام** شاه عطار الله  
تعالی ایام سلطنته علی العالمین و اید لا علایام دین سید المرسلین امید که این شاعر فکرت و قید که  
بر نور در شیشه اسم سامی و لای صافیه القاب علی زمین و موش گشته و می شده بده که نه نظام شامیه  
در نظر مصراغ فرخنده از سخن و لایق و بطبع موشمندان صاحب اختیار مقبول و موافق کرده اند و  
الرفیق و الولد اید و علیه الله کلایه الاید و الهیات و ما اسرع فی القصد و ما عانت من فیض الخیر و الو  
بدانکه این کتاب مطلب که شمل است بر تریقه مذکره مبتنی است بر مقدمه و تمهید و ذکر و غافله و بر چه  
کتاب مذکره حالتی که در بحث مد اصل بعد از ذکر اسامی اویده ایراد یافته تا ذکر شرح معنی و توضیح  
مختصر در آنکه اویده مذکره در هر مرض به طریق استعمال نمایند و هر طری را بیکدیگر نام آن برده پسندادند

و باقی کلام شمل مقدمه و غافله و شرح معنی و ذکر اسباب و علامات و علاج امراضی بود اجمال و تفصیلی که  
مشتمل بر اصل و فصل نیست و درجه در بحث مد و اصل در آمده از علامات تفصیلی و آفرایان برین روش  
ضروری است که این فیه از کتب معتبره الحاق نموده و مقدم شده که بطریق اصل هر چه شمل باید بصاحب  
سخن منسوب سازد تا موجب زیاده ای اعتبار نماید ان که در دوسوی اسباب و علامات و علاج امراضی بود اما  
که در هر شمن اسباب و علامات و شرحی که بر ملا ناسر الدین بران نوشته **مقدمه** در دران **بیت** مطلب  
**مطلب** اول در تقسیمای ضروری **بیت** اول در نوع الارواح مرض بسبب و جهت بر نموده **بیت** اول در مرض  
خالی از ان نیست که شالی تمام بدان است یانه اول شل **بیت** و دوم خالی از ان نیست که مخصوص است  
بیک عضو و عارض ضروری تواند شد یانه اول شل صداع و سرد و زجر در معده است **بیت** و دوم خالی از ان نیست  
که مخصوص است بدو عضو یا بیشتر یا چنین نیست **بیت** و دوم شل ندرق اتصال که عارض کل اعضاء تواند  
شد **بیت** و اول که مخصوص است از ان بدو عضو یا این دو عضو از یک نوع است یانه اول خالی از ان نیست که  
مرض عارض سرد تواند شد یانه اول شل **بیت** و دوم شل لکلی که عارض کل اعضاء تواند شد و ممکن نیست  
که عارض سرد و شود چه اگر سبب لکلی عارض سرد و پای شود و در عرف اطباء آنرا عرق گویند بلکه ضعف و قطع  
در پایها گویند و دوم که عضون از یک نوع نیست شل خندان که عارض دل و سر معده شود و حقیقت ایشان یک نوع  
و آنچه مخصوص است بر بیشتر از دو عضو یا اعضاء مختصه بان معجزه که نوع است یانه اول شل اخرج عارض  
انگشتها شود که از یک نوع است و دوم خالی از ان نیست که یکی از یک نوع است و باقی از نوع دیگر یا از اول  
شل منفصل که عارض معده و اسهال شود و معده نوعی است و اسهال از نوعی دیگر و دوم که هر جله از نوعی دیگر است  
شل درم مناسل که عارض دستها و پایها شود و هر یکی نوعی است **بیت** و دوم هر مرضی البته موجب فتنی است  
و ظهور آنست یا در عضوی است که مرض عارض است یانه **بیت** و دوم شل اسهال و بحر می رازد که بر کان لازم  
است و ظهور آن در اعضاء ظاهر نیست و در بحر می و اول یا ظهور آن درین عضو شتا است چون صداع  
سبک و شل زبان که ظلمت کلام لازم است و ظهور این آذ در زبان تنها است یا ظهور آن درین  
عضو و غیر این عضو سرد است و این هنگام خالی از ان نیست که ظهور آن در اول در عضوی است که در شکم  
است شل ضعف معده کای که اندک باشد و ضعف منکم که لازم است اول ظاهر نشود و با نجات تمام  
کرد و با نجات سرد و موجب صداع شود و بیشتر از ظاهر شدن ضعف منضم نیست بلکه از در عضو دیگر  
بعد از مدتی ظاهر شود شل درم طحال که رسا و حال کبد از ان لازم آید و لیکن بعد از گذشتن مدتی از درم  
و کاه می باشد که از در عضو شریک در حال ظاهر شود شل درم کبد کای که عظیم باشد چه حال شل منضم







که تاثیرش محسوس است یا نه اگر تاثیرش محسوس نیست این خارج از اعتدال درین کیفیت درجه اول است  
و اگر تاثیرش محسوس است غالی از ان نیست که منتهی است بر بدن یا منتهی است اگر منتهی است در درجه دوم است  
و اگر منتهی است غالی از ان نیست که منتهی است بر بدن یا منتهی است اگر منتهی است در درجه دوم است  
چهارم است و در درجه سابع است غالی و سافل متوسطه و دایمی که در درجه چهارم است از او این می باشد  
و تقریباً آن دم که بان کند که در او هیچی کشنده است بسبب کینه و هم کشنده است بسبب صوره ذی  
و بدان که در او معتدل اگر اثری محسوس نشود غایتاً و اثرش از کرات سافل و بیشتر مقدار سافل  
و انت **مطلب** دوم در این است که مزاج او در درجه اول است و در علاج امراض معتدل است و اگر این کینه  
بدانکه ارکان تمام مرکبات خواهد معدنی و خواه نباتی و خواه حیوانی عناصر از بعد است یعنی آتش و هوا  
و آب و خاک و کیفیت حصول چنانست که عناصر متضد شوند و یکدیگر را بکشد که در این کیفیت هر یک یکی  
از کینه و سوره آن باشد که از این جهت که کینه و سوره متضاد در هم که از مزاج خوانند و در علم طبعی مبرورین  
شده که این کینه متضاد معتدل یعنی در متوسط میان همه کیشی که مکانی باشد در حواره و در درجه اول  
و پسته و دلیل عناصری که حال این کینه باشد که نماند و برابر باشد حقیقت شود و در درجه اول معتدل که  
اطباء اطلاق نمایند و گویند این شخص انسانی مثلاً معتدل است این معنی نیست بلکه مراد معتدل طبعی است که  
مشق است از عدل در قسمت این معنی که اعطاکه شده و در این معنی معتدل از عناصر مرکب است کینه  
که نهاده و ارادت در انسانی بود و درجه اول کمال محبت و نسبت و لیکن انسان از این عارض شده  
که قسمتی که او اندازد از دو کت بسیار معتدل یعنی بعد از آنکه در هر یکی مزاج قرار گیرد معتدل آن شود و کلاً  
کنند و سوره او و کینه او نیز بر این مزاج و مراد اطباء از معتدل در او در این است که چون وارد بدن انسان  
شود و از حواره غریزه ای متاثر کرد اثری در بدن نشان کند از تیرید و سنج و ترطب و تمسک یا نه  
بر این انسان حاصل است و در آن نیست که مزاج این دو اصل مزاج انسان است که مزاج انسان  
غیر از انسانی تواند بود و بدان که مزاج دو وقت مزاج اول مزاج دوم مزاج اول است که از مزاج  
عناصر اولیه و مزاج دوم است که حاصل شود از چیزی که مرکب را در حد ذات خود مزاجی باشد  
مثل مزاج دوامی مرکب و مزاج و این مزاج دوم لازم نیست که همه عناصری باشد بلکه طبعی هم می باشد مثل  
شیر که مرکب است از آب و شیر و روغن و دیگر که از اینها نیز مرکبند و مزاجی مخصوص از ان و این مزاج دوم  
حاصلت از فعل طبیعت نه از فعل صنعت مزاج دوم بر دو قسم است قوی و ضعیف و قوی است که مزاج  
دی متحد شده باشد و بوجی که حواره غریزه یا تفریق ان باستانی تواند کرد بلکه اتحاد بعضی ارکان و بجا

که در حرارت آتش هم و حرارت تفریق و جداسختن آن مثل هم طلاً که مزاج میان خود و طبیعت و حرارت  
او بر تیرید رسیده که آتش ظاهر است از آنکه ایشانرا از یکدیگر جدا سازد و هرگاه که اجزاء را باینه و اول  
تا آنرا تصحیح کند اجزاء را بر ضعیف مشبث شود بان و کذا که با در درجه اول را بر ضعیف را باین سبب از سبب  
نمود که در تیرید شود و نشانی خلاف مثل هم و طبع و سبب پس اگر این حکام مزاجی میان هر تیرید  
و در نسبت که حرارت غریزه را با حواره شود و از جدا ساختن بسیار آن و این مزاجی باشد موافق و یکی پس اگر  
این مزاج موافق معتدل باشد و بدن با اعتدال خود و مانند تازمانی که صوره اثر افاسد سازد و اگر معتدل  
نباشد و کیشی بر او غالب باشد و بدن بهمان غلبه مانند تازمانی که سوره شش فاسد کرد و با جلد صاف شود  
از غیر که فعل و اما اگر مزاج موافق نباشد که سست و سلسل باشد و در فصل کرد و چون طبیعت مادران  
عمل کند باینست که بسیار آن شرف شود و بعضی از بعضی جدا کرد و مختلف الموی باشد که بعضی  
کنند و دیگری ضد آن پس اگر اطباء گویند فلان او توش هر کت از قوتها متضاده این نباید فهمید که در  
و احدم گرم است و هم سرد و در هر کت از قوتها متضاده این نباید فهمید که در این مکن نیست بلکه حرارت و  
برود و در درجه اول مختلف است از او و مذکور و همچنین گمان نباید کرد که غیر این چنین و اگر مرکب نیست از قوتها  
متضاده و در هر کت تمام و اما مرکب است از قوتها متضاده بلکه از غنی اطباء این باید فهمید که او مذکور صاحب قوتها  
متضاده است بالفعل یا بالقوه و سبب فعل سبب کینه در وی جز و یا مختلفه است که بعضی در بعضی فعل نام کینه  
بوجی که همه در وقت تشابه شوند و متساویان نشده اند بوجی که اگر بعضی در جو عضوی حاصل شود البتة بعضی  
دیگر با او باشد از برای آنکه اگر او مذکور تشابه بالقوه باشد فعل او در بدن مختلف نشود و اگر متساویان باشد  
و مختلف الموی هم جایز است که مختلف شود و تازمانی که در بدن بلکه اگر جزوی از بسیار آن دو در عضوی حاصل  
شود و جزوی دیگر لازم است با او موافقت کند و در تمام اجزاء این عضو فعل او اثر بر او برابر حاصل شود زیرا که  
بهر یک از اجزاء قاتی باشد که کینه او که تمام اثر او بطور رسد که آنکه عضوی قابل اثری از این دو سبب باشد قابل  
اثر و دیگری نباشد یا آنکه طبیعت یکی را استحال کند و دیگری را که از دو اصل این بسیار است لیکن سخن در اینست  
بلکه سخن در معنی است که تازمانی در حد ذات خود مختلف باشد از برای علتی خارجی و این کانی تصور است  
که مزاج بسیار آن دایمی است باشد و تیرید بسبب تازمانی حرارت در ان تیرید شود و این قسم سنجیم قسم  
یکی که مزاج آن قوی تر باشد و طبع و فعل تفریق میان قوتها این تواند کرد مثل با و نه که در ان قوی تر است  
معتدل قوی تر باشد چون در خفا با ابریزند این دو قوت از یکدیگر جدا نشود و قسمی دیگر که مزاج میان قوتها  
آن تفریق تواند کرد مثل کرب که جوهری مرکب است از ماده ارضیه قابضه و ماده لطیفه بوریه که طلاء و چون







Handwritten text in Arabic script, likely a manuscript page. The text is written in a cursive style and includes several lines of prose. There are three red horizontal lines drawn across the text, possibly indicating section breaks or specific lines of interest. The text is written on aged, slightly discolored paper.

15

[illegible]







[illegible]







از قوه طبیعیه ای منتقسم شود در بدن بجز وای بسیار کوچک مثل عروق و داری حسی و این دو از قوت  
در تمام تاثیر با جان بجز خفیه آن اگر بی لویع است بر بنده وای می رسد که در غایه قوه و لویع باشد و کف  
و دایمی است که چنین نباشد مثل که در لویع و دایمی است که از نشان وی با فعل یا بالقوه آن باشد که اگر متعلق  
شود بجزی که بشود آن جز کشیده شود و یک سلا اگر در طر فسان متعلق شود به جسم که از یک که در کوه  
مکن باشد که با ایشان هر که کند و کند مثل عمل و مش و دایمی است که با یک تشریف ریزه شود و در پستی  
یا جودی باشد مثل صبر و جاده و دایمی است که سبب جسم بسیار باره با فعل روان نباشد و تواند که روان شود  
مثل هم و سال و دایمی است که چون از داری حسی سبب قرار دهند در شکل خود وضع خود ثابت نماند بلکه چون  
بالای برفت شب حرکت کند و در جتی که تواند حرکت کرد مثل تمام باغات و نباتی و دایمی است که چون در آب  
یا جسم آبی خیسانده شود از وی جزوی چند و با این رطوبت مخلوط گردد و از مجموع جوهری لویع پیدا شود  
مثل زرد قطره و لویع و سرخ نباتی بواسطه از لاق اسهال کند که اگر بران کند و لایه و منوی کرده و چسبند  
و دایمی است که در جوهر او و غنی باشد مثل جها و منزه و نشات و دایمی است که با فعل و نشات  
باشد که لایق آب یا رطوبتی روان شود آب و منهدای وی فرو رود و جوهری که محسوس نشود مثل قوره  
الطافه کرده و اما دایمی خفیه و دایمی مثل محتاج تبریف نیست **مطلب** در افعال او و دایمی  
فعل او ای منزه بعضی کلی است و بعضی جزوی و بعضی مشابه مثل کلی افعال کلیه مثل تخمین و تیرید  
و جذب و دفع و ادخال و غیر ذلک و افعال جزو مثل نشه در سلطان و نشه در وایر و نشه در برکان  
و شبیه آن و افعال مشابه کلیه مثل اسهال و ادرار و این فعلها اگر جزئی است بسبب آنکه فعلی چند است  
مخصوص در عضو ای مخصوص و در اکثرها مخصوص لیکن شبیه است بافعال کلیه از آنجه که نفس و حشران علم  
و تمام بدن از آن متعلق شود و دایمی درین مطلب افعال کلیه و شبیه کلیه نه کوری سایر و سبب  
فعلهای کلی بعضی اولی است و بعضی دومی اولی چهار است بر بر و تخمین و ترتیب و تحف و فعلهای  
ثوابی بعضی از آن همین فعلهای کلی است که بعدی معین از زیاده و نقصان تقدیر یافته مثل احوال و مثل  
منور و مثل اجاد و مثل نهوه و بعضی از آن فعلی چند است صادر از آنها مثل که بر وجه و جذب الزام  
و تفریح و تفریه و مثل اینها و فعلهای شبیه کلی مثل اسهال و ادرار و تفریق و اسامی افعال او در آن مرتبه  
جذب و دفع است طبقه اول سخن خلط کللی علی تخمین و دفع و تفریق و اسامی افعال او در آن مرتبه

باجب لایع و حر و خلط متفرق اکال جرق منت مقین کاوی قاسم طیف دیگر بر دایمی  
رابع خلط بجز خلط طیف دیگر در طیف نفع خالص بوج قوه منق طیف دیگر در طیف  
عاصه نایض سده بختری مدخل منبت لم قائم طیف دیگر قائل سم تیان پاد زهر طیف دیگر  
مسئل مد مخزن و توفیقات طبقات این اصناف برین و جاست طیف دایمی است که توان  
خط را نکته سازد بسبب حرارت مستدل مثل زده فاشا و با بوی کلل و دایمی است که خط را بطول  
نما صرف سازد و پروان کند از جای که قرار گرفته جزوی بعد از جزوی تا زمانی که همه را فانی گردانند  
قوه حرارت مثل جذب ستر جالی و دایمی است که رطوبات از جاده از سطح عضو قوت سام فانی  
سازد مثل عمل و سرخ جالی است و سرد و جالی طیفه تا نرم سازد بسبب جلا کرد و قوه اسهال باشد  
مخشن و دایمی است که از جوی سطح عضو را بعضی بکشد و بعضی پست سازد بسبب شده قطن اگر چنین  
کشیف باشد یا بسبب شده حرارت اگر جوش لطیف باشد یا بسبب که جلا دهد سطحی را که در اصل خشن  
بوده باشد و با لویع بواسطه رطوبتی لویع که بران اندوده شود المی و سوار شده باشد و چون این رطوبت  
زده را فانی سازد آن سطح خشن اصلی ظاهر شود مثل اکلیل المکک تخشش ادرار و غلام و مضایف نیزه آن  
و در جلد کمتر منفع و دایمی است که ماده را از تجویف شاد فاجانب پروان حرکت دهد تا مجاری را کفایت  
و پاک سازد و این فعل اسط آن کند که لطیف است و کللی با لطیف است و منقطع و منقطع قوی رخت  
از جالی مثل فطراسایون و سر حریف منفع است و سر حریف منفع است و سر لطیف سیال منفع است  
تا دایمی که با لایع باشد حرارت یا معتدل باشد و سر لطیف حاض منفع است و دایمی است که سبب  
حرارت و رطوبت قوام اعضا گفته **المسام** تا نرم تر سازد و با این واسطه مسامات گشاده تر شود و فضا  
که در آن باشد آسانتر منفع که در مثل شاد و شیت و برزگان و آب گرم منفع و دایمی است که بسبب تخمین  
معتدل خط را منفع دهد و پوز و بسبب قوه مایه آمارا کلاه دارد تا پوز و نکند و که تحلیل رود تا شیم  
و دایمی است که غده را شاد به اظهار کوه سازد و اظهار را شاد به بدن گرداند که سر ریح و دایمی است  
که سبب حرارت و خفیه قوام ریح را شاد و پروان کند از جای که در آنجا محض باشد  
و تحلیل و در مثل تخم سداب و منقطع و دایمی است که سبب لطافت و کوه در میان سطح خط و سطح عضوی  
که خط لویع بان جسد و عضو از آن بری سازد و نفوذ کند در میان اجزا خط و منقسم سازد با شاد

و در اسرار که منفع را جلا  
قوام خط را بعد از کلاه  
شکل که منفع























شود بسیار رقیق و بسیار غلیظ نباشد بعد از آن ملاطفت کنیم اگر مرض سر منتهی مسیده باشد و ماده را  
بر رو حات و نطولات و ضوالات منجمد نباشد و او را به ششیم آنرا به جود مستغنی سازیم بجهت شرط **ا** اگر در  
آفتی نباشد و جلیل قابل مرضی نباشد **ب** اگر غلیظی که بفرود آید و بهر جا ریزد و اگر نه باشد  
**ج** اگر توان که غلیظ را مهارت کند و گذارد که بهر ریزد **د** اگر استقامت کمال سر بیشتر از ریزد باشد و همچنین  
شروبات منجمد و صوفیات و نطولات جلیل آوردن نماید و از سر کبیده و کاسی و دایمی چند که غلیظ  
اسهال کند بر سر ضا و سازیم بعد از آنکه سر تراشیده باشیم در استراغ غلیظ با در احتیاط لازم باشد  
و چنان بناید که غلیظ را رقیق پرورده و غلیظ ماند بکمال لطین طبعه باید کرد و بلیانی که بهیض  
رید بعد از آن استسکان باید نمود و در استراغ احتیاط لازم که بالضروره و در اکرم مثل انار و دمنه و زرد  
و اسطوخودوس استعمال باید نمود و احتیاط لازم است بعد از آن سور مزاج عاریت نماید و در آنکه  
اسهال که مثل این دوا باشد و استسکانی که بفرود و غیر غرضه نموده اند ضا و یا بهر یک کند و باید بود و کل  
کاسی باید داد که اعتماد عاده عرض باشد و دانند که شرب سبیل در مزاج او موجب اسهال و استسکان است  
نه سبب فساد و ملاک پس اگر غلیظی که مستراغ آن مراد است خام باشد اول بهیض باید داد و سر غلیظی  
که با آید و اگر غلیظها متعاده باشند و بالاروند از کجایب یا از تمام بدن آنرا لطیف مخالف بناید  
مثلا اگر غلیظ از اسافل بالا رود یا از تمام بدن بالا رود و خفنا و حوله جلیل باید آورد و اطراف را خصوص  
پای باید بست و اگر از عضوی خاص متعاده شود استراغ آن عضو باید بود بجزی که مناسب وی  
باشد مثلا اگر معده باشد یا بهر غیره و اگر طحال باشد یا بهر مخصوص است و همچنین باقی اعضا همین  
قانونه کلی در احوال و در ماده که مستغنی سازیم و باین سبب سور مزاجی عارض کرده و صالحه از معده  
کنیم و در سبب اصحاب کی در تمام ماده در وسطها مختلف کرد و سر باشد علاج داغ که در دست طریق  
که از طرف چپ چهار انگشت ساده نماید و انگشت بیاید با خضر یا ن منتهی شود داغ کند یا ریسائی  
از گوش تا گوش کشند چای که نصف آن ریسائی وی منتهی شود داغ نماید و باید که اول سر تر باشد  
و تفصیل کلام درین مقام آنست که اگر خون در تمام بدن باشد و بسیاری در یافت شود و حال  
کشیاید و اگر هنوز در سر حاصل نشده باشد و دنیا کرده باشد اکلی کشاید و اگر دنیا دگرده باشد  
و سر شده که دنیا دگرده حاصل شود بنا بر آنکه سبکی ضد غلیظ کند و در الی سر بریده آید مثل حرارت خارجی

یا خضر و غلیظ با سبکی کشاید و اگر دگرده باشد و سر ازین کشیده صافن کشاید و چهار ساق کشاید  
و جب بالای کتب و رنگ پای را کشاید و اگر مرضی باشد که عضوی باشد عرق شرب کشاید اگر  
استغنی از سر و مقصود باشد و ماده بجمع باشد و اگر دگرده باشد که بعضی را بطریقی کشند و بعضی را  
از عضو شاک مستغنی سازند عرق کشاید و شرب کشاید با عضوی که اول علقه و آن بود و باشد و در  
جهت سر باشد و اگر اول با خون و سر تنها باشد و سر تنها شده و ماده در ریه و در بدن قف باشد  
یا در ریه و یکی شیرین باشد و خواسته که علاجی بکشد چنانچه نماید و اگر ماده غار و در ریه باشد  
و آنرا از سر و قف نتوان کشید عرق کشاید یا کشاید خصوص که ماده در ریه و در عقب سر باشد  
و بعد از خون گرفتن اگر احتیاج باشد سبکی که از غلیظ و عصاره میوه ساخته باشند باید سبک باشد و حقها  
جلیل آورد و اگر علقه و سر باشد مثل سبکی فنی متعاده و داغ کند و اما دوا را بهیض پس که ماده غلیظی  
ما سودای اصل اصاب و با سبکی را استراغ این دو غلیظ دوا بیست کرد و غلیظ و قطع و کللی  
باشد مثل زرد خوش و درون عار و شیخ و قشر باد و با بونه و کللی لکله ثبت و در غلیظ و سبکی  
و اقیون این سر و بود و مخصوص ترند و حاشا و دوا و دوا و سداب و هر چه بود و کللی استراغ  
آوردیم و کلین تفصیل بهر در بی و سودای مختلفت بنجی که بر روی مذکر یکدود و در اجیت که کتب  
مقدار ماده در جوار و با راسته سازند مثلا اگر کبیده بسیار باشد و کفیتش شده و دایمی که  
در ریه چهارم باشد مثل عا و در خون جلیل آوردند که اگر رسند از علقه مراد و این دقتی است  
که ماده بسیار باشد و رسند چون کم شود و دمی زیاد کرد و موجب تعدد مراد و درین صورت  
واجب است که بعضی از ماده مستغنی سازند و شرح کند و بهیض باقی در استراغ غلیظ با بهیض تمام صواب است  
که علاج و در دایمی کشند که تسخین وی با اعتدال باشد تا برفق دوا را بهیض باید و اگر کبیده ماده که باشد  
یا کفیتش ضعیف بود از دوا که تسخین وی بسیار باشد اقتضای کشید و دایمی که لطیف باشد  
در ریه اول و اگر سبکی باشد اقتضای کشید و در سبکی که سودای غلیظی استراغی باشد بکدر استراغ ماده سودای اول  
کرده و تخفیف زیاد کرد و در تخفیف که سودای غلیظی استراغی باشد بکدر استراغ ماده سودای اول  
تسین و در تطبیق باید نمود البته بعد از آن منجی که کللی ای لطیف بود و در ریه دوم و سوم باشد جلیل  
باید آورد و بهر آنست که دایمی لطین مرطب جع سازند و دایمی که کم که قطع و کللی باشد و اگر ماده



مرض گرم باشد نفع آن در دایمی سکه کفوم دی راجع سازند و شیخ و قطع هم کند چون دایمی مرد و عطی  
که در عطای فسی باشد مثل البیرو سیر زینک صاحب صداع اگر کوش غلیظ باشد اخلاص است  
و بعضی از سنجی که تصف باین صفت آب است که پنجه باشند در آن یک پد و بنفشه و زعفران  
و عصا الزرقی و تمام بقول باد که در جدول آورده اند و درین آب قدری سرکه اخلاص نمایند  
تا اثر دهد اما فرموده اند که اگر درین ماده اندک خلطی باشد زیاد کند و آب با بوی خوشی  
و اگر با صداع سرد و خالی باشد پوست خشک است داخل سازند که در دایمی است شرک در خلط  
چه می توان که تیرید و آنک چیزی بکنند و غرض و قطعی است باقی نماند و در باد و بار و استعمال کنند و در  
در اخلاص باد می گرم خود چیزی از آن بهتر است و تمام در غصه گرم که در از یکجا و کلها و یکجا بکشد  
و در اثر بادین مذکور است در اخلاص باد می سرد و حل تمام دارد و اگر در دایمی قوی باشد یا معتدل  
بسیار بود در دایمی شعله و در غصه ای گرم که با بوی خوش ظاهر و فادیه قوی تر برب و دایمی باشند  
جمل آورده در دایمی مان و در ترق و در جرس و دوسن و افغان و دایمی در خوش و دایمی مناسب است  
روغن زیت که در آن سداب تریا فو فی تریا شست تریا با بوی خوش تر و اسفانک بکشد و در غصه  
هم مناسب است و دایمی در دایمی سبب اخلاص زود و قلیل رود و در عطای دوم در غصه نفع بسیار  
چنانچه لایق خواهد بود و در دایمی دفع مرض کای بکشد با دایمی که بطرف مخالف کای بکشد و در غصه  
از جیبی که خلاف جهت داده است و کای بکشد و استغراق سرد و در جیب ماده خلاف است که بکشد و دایمی  
صداع را بجهت دست و پای یک و در غصه منفعی یا در غصه با بوی خوش برب سرد مزاج بر دست و پای مالیدن  
اعانه این جیب کند و دایمی زود و جیب است که پایا را حرکت و خند و دایمی فرمایند سرد را خانه  
دارند از هر که کسل که بر لایمی جیب نشیند تا غالی بدن که کمر کند و پایا لایزال چنانند و تب و دایمی  
و این بعد از استغراق مناسب است و یکدیگر زود و جیب است که اطراف را مالند و یکدیگر که اطراف را  
از بالا تا پایین چندین دفع در دست خداوند و کای بکشد که راجع است مثل مالیدن و کوفتن سرد را  
تمهنته نمایند پاک سازند و اما آنچه جمع سرد و دایمی که در جیب و استغراق سرد و دایمی جیبها است  
و شامه و در دایمی که در دایمی است و در دایمی شامه شده و دایمی سبب که سرد و بدن سرد و کای  
بکشد با بوی خوش است و دایمی که در دایمی است و دایمی سبب که سرد و دایمی جیبها است

باشد و با جو و این غلیظ بود بکلی این حب شرک است میان من و او نعم از اینها مستوی تر می شود  
که آب کاشنی تر است داده باشد خصوص بقیع جبری که از این قوی تر است و در او آب و این غلیظ  
شده و چنین بقیع ابراج و فی کردن بکین و در بر سر تن است و باطنج بیکد و آگوشه و قوه  
و شراب نو که و شراب بنفشه و بطنج چهار بنفشه و اشان لک سوانق غلطای رقیق صردای است و کام  
مصری بر قوتی و غیره قوتی سازد و بمسب طبل بدن و سن قوه و بندها تب و بودن تب اما ابراج  
از کافور و این ابراج و روض و ابراج که خاندان و ابراج جالینوس و حبی که در آن قهلا جو و در حق باشد  
سوانق و شراب غلطای سودا و می است و همچنین سرده و لادن اسطوخودوس باشد و فی کردن  
بکین و قوی تر است و شحم خضل و سرده غلطای از این چون کد هم مناسب این حالت لیکن این سر  
طیقات و در آب است اول قهرا یا ابراج و تربید و انیسون و غارینون و بندها بیشتر و آنچه مشابه اینست  
بعد از آن بختها بزرگ بعد از آن با بار بعد از آن خرقی سیاه و در سوادر حق می شود و بنفشه با جود  
و قیقه و لا جو و در خرقی بی بی جود و قیقه و واجست که ابتدا از ضعیف کند و بتدریج با لا وند  
و دیگر باز که در قهرا و مشکای که در خضل منقطع شود و اما مسهلای رقیق از برای قیقه سرش بسیار است  
و از آن چهار بزرگ باید ساخت تا بسبب در کد معده با جو و وزن کم فعل بسیار کند و بعد از آن  
آن خواب باید کرد تا جو که بهاری فعل آنرا باطل سازد و اصل در ترکیب وی صبر و اماره است و با  
آن مسهلای اصل سازند از برای قیقه معده و بیکد اضافده نماید تا منقطع شود و نکند ارد که متولد شود  
از آن بیماری ها و در معده پس اگر خواست که غلطای صردای مستغرق سازد متقوتی و اصل سازند  
و فایده و بیکد و بر استعمال متقوتی با صبر است که از برای قیقه نفس سر و بند یا قیقه معده هر که در خضل  
بشرک معده باشد است که متقوتی یا من آن شود و نکند که در سبب در یک بسیار تخمین و کسب معطر  
کند به تخمین معطر و حب تصور قوامی قیقه است و اگر خواست که غلطای بیخی مستغرق سازد خضل  
یا ترشیل و تربید و اسطوخودوس اضافده نماید و اگر خواست که غلطای صردای چون کد اندکی خرقی  
و انیسون و مسهلای اصل سازند یا صبر یا بیکد که در او آب و این منفعت آن و اخلاقی را می آید و اما  
نیفات مخصوصه بر بعضی از آن غرض است و در پیشتر غرض غرضی را می داخل کند و اگر با در خضل غلطای  
صردای صرف باشد و قیقه بر استعمال نگیرد که در ترشیل که با جو و سرده و مسطر و رسد طراوت



در اصل عادت و عده ای زیاده شود واسطه استعمال و باقی نمی که البته عادت زیاده ای که  
اخلاق صغری برقی و لطیف است از این که او را در غرض اثری بسیار نباشد و اگر چیزی نباشد  
کنند بکین بر روی آب کاشنی خواهد بود و اینها بکین فصلی و بکین که با ستونیا صاحب  
و آب لبلاب و آب کلو و شراب بنفشه و گندمی یا اندکی ستونیا و اگر خطمای صغری طبعی باشد  
غرضه بری و صبر کند یا با آب بکین بر روی یا فصلی یا با آب و میوه آن که این را تقویه کند  
بستونیا و اندکی تر بد و زیاده برین تقویه نمایند و اگر خطمای طبعی باشد تخم و فصل در فصل  
با اسطوخودوس و ترید و باج و اگر کافور و فوسطوس بر آن زیاده کند و کانی احتیاج شود استعمال آن  
و عاقر قرحا و فلفل در فصل و در عکس سوسج و کانی بلطافات مخلوط سازند مثل زرد و در فصلی و سلیج  
و ستر و پوست بخر و قورق و اما عطوسات از برای خطمای صغری یا کمر که است که اندکی ستونیا  
در آن که اندک باشد و بوسیدن فضاخ ترش و عاقر قرحا و برای خطمای طبعی که شست و فلفل و یاز  
و سیر و حوت و فلفل و بزر و طار و مثل آن و کانی ازین و اما خضای چند و کانی طاری چند  
در تقویه اند از د و اما سوغات از بعضی تصدیر و در طب کند و از بعضی قصد تحلیل و از بعضی  
قصد تقویه و اگر سوغات خلطه قوی استعمال کنند بکین که از برای آن در د و اندک بروغن کل کشیر  
یا مثل آن و بعد از آن عسله سلق و مثل آن و بعد از آن رز و خوش و مانند آن پس اگر سبب یاده  
و بخار از معده ناسی شود و در خطمی که در معده است معلوم باید که از علامتها که در با سراسر معده و  
آه افشا و انده قانی و اگر استفراغ ساخت و اگر باه مرض فکارات و ریاح مختصه باشد از برای تحلیل  
نمایند بای که در آن بنفشه شمع و انیسون و حاشا و دوا که در باب فکارات و ریاح مذکور است  
و دروغن یا سین و عاقر قرحا و خوش و بکین که از برای آن که در معده و ریاح را تقویه نمایند یا که  
که خطمای مرادی از معده و دوا یا با علیل اسیرا ترش و سدره خصوص از ترش و سبب افرو  
و غوره و حصص بعد از طعام و اما صغریه و باطلات منقذ کنند و بصیرات و حب بسیار و امان  
مخلوط می باید که این خطوما و در خطمی استعمال کنند از بلندی ریزند تا قوه آن منتهی گردد  
و سر را دست نگاه دارند تا فلفل بر با قورق بالای عقب سر و استخوانهای صلب ریزد و اگر سبب الم  
ریاحی باشد که در معده بود اول سینه معده کنند بعد از آن آبی که اصول و طبعه و قورق و اما در آن بنفشه

باروغن و بادام شیرین و تخم بدمند یا سحر باروغن خروغ بدمند و اما صغریه و دمای گرم و اجابت  
که در آن ابتدا بخری کنند که دفع یاده کنند مثل مبروات مذکوره و پامیزند از برای که و کلاب که در د  
محکم باشد چه درین صورت از سر که اجتناب باید کرد و مانع است در علاج استعمال دروغن کل هر دو که  
مقداری صلیغ غیر منقذ که با سر که بسیار یا که پامیزند بر پشانی و سر بالند و بکین آب غلیظ  
و فلفل و زعفران و صندل و شاف و امیشا و کل از برای و عدس منقذ و مثل آن و آبی که بختی باشد  
در آن دوا ای سرد و قابض و از دوا ای گرم قابض اند هر یک بقوی باشد و در و جز و بار و بافت شود  
مثل آبلیمو مثل آن که در اجتناب نمایند از دوا که محکم سرد باشد مثل شمشاد و انیسون و مثل آن که گرمی  
که در د و محکم بود و احتیاج تمام باشد و با بوی قوی دوا ای محذور کنند در خطوما و قوی در مجاریه ضعیف  
سرغنی ندارد که قوی که مرض بشیر که با د و در د و در د و این منجم بهترین د و در د و این  
قوی است با سوس که صندل مثل تخم فیت و رنده احتیاج محذرات زیرا که در د و قوی بخری که شستن  
بیرسد و صندل در پشتر و اوقات این و تدریس و اگر با د و راحه تمام باشد و آل آب میوه باشد که  
بعد از آن صغرات مذکوره و دوا که به بلل آورند بعد از آن استعمال نمایند چیزی که در د و اندک بللی  
باشد مثل آبی که در آن بنفشه کنگ شیر و تخم سرور و دروغن یا که نازد تنها یا مخلوط بروغن کل  
بحسب صده مرض و قوام با د و در د و قوی بکین مرض و دوی از آن بعد از آن آبی که در آن بنفشه باشد تخم  
کرنس و در آن بنفشه سرور و تخم و طبعه و خطمی و اظلیل و لنگ و آبی که در آن سینه و از د و دروغن شست و مثل  
آن تا سکنای که مرض منتهی رسد و تحلیل مشغول باید شد و اما استفراغات و اجبه شیر بعل باید آورد  
بحسب اقتضا و دوا و صاحب دم صغریه و دوا ای ترسکاست و اما در دمای سرد اول علاج آن  
بخری که در دوی دروغن حرق باشد و دروغن با د و قورق و اندک آن و بکین با د و الاصول و شرابهای  
سود و ف مشهور و در ابتدا قضا و کند از راحات بروغن کل و مخلوط سازند بلطافات مثل با سوزن  
و چند با ستر و بعد از آن استعمال کنند فصل سر که فصل بطریق خضاد و غوره اگر تو آن و کانی چهار که  
چند ستر آتش مخصوص صاحبان بیشتر صمد از آن استعمال کنند صغراتی که در آن اضافی  
و اندک بللی باشد و بعد از آن در وقت انتهایی مرض استعمال کنند و تمام مرضهای سرد و گرم مرضیات  
لیکن در مرض سرد و ریاحات و در خطومات قوی از ضا و با و آنها و دروغن با بلل آورند و اگر که در د و



طبیعی باشد از دوزخ منصرف یا به خود در یک در مقام دیگر که در دایمی دایم او مرضی باشد از آبی که  
 بنایت بر دوش منصرف باشد و اما حالیه بود المراجعه و تنبیه می کنند که در دوزخ می باشد از قبول  
 در دوزخ می باشد و در مثل روغن کل پیدا می شود و بنفشه و روغن منورانه که در دوزخ می باشد و روغن شمشاد  
 و از همه بهتر روغن کل است و گاهی در وقت شده در دوزخ می باشد و بزرگ است استعمال کنند و بهترین این روغن  
 روغن است که اصل آن زیت می باشد که از زیتون خام تازه می نمک گرفته باشند و دایمی باشد  
 و قبول بارده شکل کاموا است و قطعه قطعه کرده اند که دو مانند آن و شش برگ پیدا بر یک نیلو و غلبه  
 و عصا الراعی و می لعالم آب خیار که در دوزخ می باشد و کلاب و کافور و صندل و اقاقیا و فلفل و روغن  
 کل می کنند و دایمی که در آن تخمیر و اخراج در دوزخ باشد و اصل می باشد که در وقت ضرورت تمام و احاطه کنند و جیب  
 نیست که سرکه رنده بسیار باشد یا خمری باشد زیرا که منصرف و سانه از جمله دواهای باره و در طبابت  
 با سرکه و آب کشیده و در آن شاد و با طلا یا بر عصب دایم که منشا عصبها است نهند چه اینها از دوزخ  
 اکیلی و در زنی که در باغ است فایده دهند و اما از دوزخ بوی دایم خشنه و محل رویدن عصبها را  
 فاسد سازند و بچین معالجه کنند و بوییدن روغن باره و مسود کردن بروغنها و عصاره و غذای این مرض  
 در است و دخی می باشد و سنگ و دانه های و قطعت و فلفل و مانند اینها و نزل جایی مناسب  
 که خفک باشد و قبول و ادراک و اعصاب باره برده و فرس آن ساخته باشند و مسود کرده اند و شاموم  
 و فاعیه خا و مثل آن و صواب است که شاموم را آب پاشند و نزدیک طبل بریزند اگر فک باره و دخی  
 و بر آب بسیار نزدیک سازند منع تمام و بپس اگر این حراره پسته نباشد بلکه با روغن بی ماهه  
 بجمع کرده و این بسیار کم است در مرضهای دماغی در حالیه علاج از آب خاکی سازند که در آن بعضی باشد  
 بختی می باشد از دوزخهای گرم و دایمیت که صاحبان این مرضها احتراز کنند از هر گند و نفسانی که ناله  
 کردن شور یا چوپا و شرابها و شستن آن دواهای کران و اما حالیه که المراجعه باره و چنانست که  
 ضا و فلفلها از دوزخها و دایم مذکوره سازند خاصه روغن سداب گرم و روغن غار و روغن  
 رزقوش و مانند اینها و اگر وی تراژین باید فروزون داخل نمایند و اگر با وجود این سودا می باشد و سودا  
 طبعی یا سودای مغنی باشد تسخیر و ترطیب سرد یا بکره و اگر سودای خراقی باشد تسخیر و ترطیب یا بکره  
 و احتیاط و مرطیبات یا بکره مثل شراب و در دوزخها و فلفلها و ضا و دایمهای مرطیب و اگر با وجود برده

یستی باشد به دستور جمع کنند میان تسخیر و ترطیب و اگر با برده و طبیعی باشد غرض از دواها که در آن  
 خراقی و تسخیر باشد استعمال نمایند و اما دواهای روان گاهی بر سر کجاست و گاهی اکیلی از زیر پهلوی  
 تر کرده سازند و در آن ریزند و از دواهای این شرم باشد در بسیار دوزخها و بنشیند و دیگر تازه نمایند  
 خصوص این بر دوزخ اکیلی باشد و با مسکه از دوزخ تسخیر شود و صاحبان مرضهای سر اگر در دوزخها  
 مادی باشد چون غذا تناول نمایند اطراف ایشان بماند و جانب سر را مسک سانه و برادع  
 نموده نمایند و بهتر آنست که در مسکه سر اول سر بر کشند و بعد از آن ضا و با و فلفل و مثل اینها  
 نمایند در مسکه لافض سرد و دایم جان که اعضا سر مشت است **جلد اول ۳**  
 غشا و صلب **۴** غشا **۵** قیق **۶** جوهر دایم **۷** دغشا که در وقت داعت **۸** مشک **۹** عظم فاعله  
 دایم و اما اعصاب از فروغ داعت و آورده و شربین که حامل فومند و روح حیوانی از فروغ که کینه  
 و درین مکن بابت در صواع و درین باب مقدمه است و چهارده فصل  
 و فاعله در تعریف صواع و در کجی در علاج آن **الحی است در اعضا سردا و اگر**  
 منافی است از آن حیشه که منافی است و المراجعه را یک معنی است نزد جمهور لیکن قوی المراجعه و منافی  
 و تعریف کرده اند که اگر منافی است بهر قوه که باشد و دخی اگر منافی است بقوه حس الی که از  
 اخلاق و شکستین سر حاصل شود و معروف و غلط و محدودی نیست و قوم از اقسام صواع  
 شمرده اند و قید حیشه در تعریف المراجعه برای آن کرده اند که المراجعه حاصل از دوا باشد در تعریف داخل شود  
 و سبب المراجعه شیخ الرئیس بر آن است که یا سواد المراجعه یا تفوق اتصال یا سرد سواد المراجعه یا حقیقت  
 و یا مختلف خواه ساده باشد خواه مادی موم است بدو وجه اول بالذات و ثانی بوجه حاره و  
 برده و سبب که سرد و کینه فاعله بود چون عضو حس از ایشان تا شرم و مساکم کرد و دوم بوجه  
 بواسطه تفوق اتصال مادی مادی ظاهر است و اما در سواد المراجعه که حاره اجزا را متخلف سازد و در دوا  
 موجب جمع و کثافت آن کرد و بهر تقدیر تفوق اتصال لازم آید و اما سواد المراجعه طبیب یا بس بوجه کینه  
 بالذات موجب المراجعه نشود زیرا که بطریقه عبادت از کینه است که سبب آن حمل القبول باشد و چون  
 کینه است که سبب آن عسر القبول بود و این دو کینه انفعالی اند و موم نتوانند بود و اما مافوق  
 کینه چوسته موم است اما بر تعیری که مادی باشد ظاهر است و اما بر تعیری که ساده باشد از برای آنکه







و نفع و گاهی این صداع بر تپنده است و گاهی که در میان دغدغه آن شود که در وقت خشک گردد و در عروق  
نسبست که در وقت صفر نرم بمانند و غلظت سازند و در وقت کل سرکه و غلظت نمایند بعد از آنکه سر آب و نمک  
شسته باشند و اگر برده شود معوطات خلطه قویتر بدین استعجال نمایند و باید که آن مقدار که کلان باشد  
بیل بخدرات کنند لیکن باید که باب سکنت صداع و تدریجی از قدرت او ایستاد و در وقت که در عروق  
صداع زیان کند و مغز تمام بصاحب صداع رسد که اگر صداع بشمار که معده باشد چو درین صوره  
قی نماید که صداعی که در مغز رسد اگر آن تب نباشد علاج وی اول استراحت بطریقات بعد  
قوة بعد از آن فصد و کسی که صداع او پیوسته زیاد شود و بر برده نشکین باید فصد یا حجامت لازم آید  
تا دوام و جمع موجب جذب مغز بر شود و صداع جاری آید که حدوث آن  
بر واسطه اسباب خارج از بدن باشد مثل حراره آفتاب و حمام و آتش و غضب و در وقت  
گذراندن و غلبه یا کف و نشیند و خصوص بعد از بلند آن و در سبب است با نقل اندوم  
سبب حراره پوست سرد و در جسد معتدل از نفع اعتدال اول و برای خشکی و درین خشکی  
دری و درین در کوشش شکین یا قش از استعجال چو بر سرخ از سر هم نقل سرد و فصد یا حجامت  
در سرخی جسم و مغز یا غلبه یا از چربی که در عروق و غلظت سوزان جاری آید و در آورده صاحب مغز  
در کول فضا ذکرده در حالات بر اعطای آورده که آفتاب سخن و طریقه است و لطیف آنرا قلیل کند و  
غلیظ که باقی ماند که در مغز و کانش کشا که در اندام موجب تده و خشک و در این سبب که در وقت  
دماغ کرده و ازین جهت با این صداع ضربان مغز و نقل و پس در چشم و در وی قیل در کوشش و خشکی درین  
یافت شود و گاهی آفتاب بر تپنده رسد که فراموشی سرد و صداع گرم از سوزناج جاری آید  
حاصل شود و علاج این صداع و صداع حاصل از احتراق آفتاب نزدیک یکدیگر است و تفاوتی نیست  
که زیادتی وجه طبیب بتیزه زنج و دماغ و خشک آن بالا حال تبدیل از جهت تبدیل و بر برده و سکون  
در نه زالی سرد و در وسط طبیب بارده و بر سر شرمات و غلظت و او این بارده و قندی با غلظت برده  
در طبع و با تفصیل در اصل و حل در کور میگرداند و در وقت که در این دغدغه و این دغدغه اند  
که در فرج و در وقت کل سرخ بر سر ضا کردن در صداع حادث از حراره آفتاب مفیدست شرح میدهد و سایر  
احوال را بطریقی که گفته اند و ازین جهت بسیار است و ازین جهت علاج است و متن و سخن با قیدال



و این قوه در روغن آن و در آبی که نبات وی در آن چاشنیده باشند یکبار است و در وقت که  
پشتر از صبح بزرگ است و این صبح زود تیز شود و زود که رسد را بر کند و چو سر آن مغزی است  
و بطی العطر و ازین جهت لغوه اعضا باطنه خصوص معده تواند نمود و هر چه در وی دخیل باشد  
و چون خلطی که از او حاصل شود غلیظ است زود از معده جدا شود و خشکی آورد و هیچ اگر سر  
گرفت در وسط اول و ترست در آخر آن و در وی در روغن اقوی است و با پوست زود تر زدی کند  
و اگر با حاصل غده مغز رسد و اگر بریان کند که تر زیان نماید و در وی آورده خصوص مغز صاحب این است  
گفته اگر چنین بنام بخورند و در وی بر سر آن بیاشانند زود و بگذرد و این سبب در وقت که بکشد و زود  
نیست و ظاهر انشا این توتم عیاده را زدی شده که گفته و غلبه و غلبه و سرخ یا نه الا ان تخرج  
علیه ششیا و در کوشش و حال که حاصل معنی این عیاده آنست که اگر قدری الکاحه بر مالای آن بیاشانند  
و خانه و نقل آن بر دوز و زود از معده مغز رسد و در جامع این عیاده آورده که اگر بریان کنند و مغز رسد  
غذا آن حاصل شود و در نهان آورده که اگر سرل تبادل آن نماید بریان کنند و با صلی خورد و مقدار  
شری آن رخ درم تعیین کرده در جامع بعد از آید آورده که در روغن که از کج بریان کرده و مغز رسد  
یکبار از اقل گویند و زود خشک از روغن کج مغز بریان کرده و شربت در طبع بسیار آورده که سرخ را  
غلظان گویند و بعضی گفته اند غلظان کج خشک است در تعویض الا در وی آورده که مغز رسد بعد  
و منعی است و اصلاح آن بر سر باس طباشیر کنند و مقدار سر بران سبب است و نقل از دستور  
کرده که در بدن غلبه طبعی رخ و ریج ابرو پیدا آورد و موجب معنی شود در نفس ضل سبب را بپاشی که کج  
در سر باس شوی و بر روی سوار بر روی و یونانی سوخت و بعد از آن که کج مغز رسد این  
مصلح باقی گفته اند عصاره آن با روغن کل سرخ بر سر ضا کردن نافع است در صداع حادث از  
آفتاب و اگر عسل با روغن کل پخته و بخورند یا فضا سازند معنی فایده که سرخ میبرد و بر احوال مستور  
گفته اند این عسل است از قیل گوگرد و در آن قوه دوا بر نیست چنانکه از قیل گوگرد است و طبعه  
آن سرد و ترست در دم را زدی گفته برده و زود آن که از قطف است و زود یکت با عدال است  
از کج قیل و بخور وی سرخ محتاج با اصلاح آن نیست و بار و زنج اگر بسیار خورد بعضی از جوارشها  
اصلاح نماید هیچ اگر سرخ گفته در طبع آن پشتر از کاسو که دوست و غدا که دهد و در مغز که کج



اصلا چوبه نهاده این ماسه گفته شود که غلطی جزو دست و داخل غذا است نه دوا و خوردنی مزاج را نافع است  
در مصاح آلوده که بر سر که یا آبکامه بخورد در قیوم الا و به آورد که غلبه بری می باشد و بستانی می باشد  
و مضرت با عصاب و کلیه و اصلاح آن بود و شکر سرخ کند و مقدار شربتی از تخم آن چهاردهم  
و آنرا بخاری برهن منی خوانند و بهر بانی و قوی و برده می او عطا دان و سوماتی اندر بخون سینه کله  
شریف و مالتی گفته اند کل که بوسیدن و عصانه و درق آن بر سر شانه ساختن نافع است در صداع حاد  
از حراره آفتاب و برگ تازه آن کفم گویند و ضا د سازند خان فایده و چه شرح میدهد و سایر احادیث  
گفته مزاج که در سردی و درجه سوم که نهاده نماید طبع بد کند و مضرت عظیم بعد رسد و کسی دیدیم  
که آنرا بخام خورد و برده و غلبه تمام در سعه یافت و پیشانی افتاد و اعراضی که از خوردن آن تمام حاکم  
شود و دایمی غیرتی ندارد و چون برده خدای دهد در کینه نیک مثل سایر بقول و بسبب و طو و زنی بند  
از مده که در چون مضرت و غلط آن به نباشد اگر پیش از انضمام نشادی نیافته باشد و شادی که عاقل  
آن شود و یا از برای آن باشد که نیک ساخته باشند یا در سعه و غلبه بد باشد که موجب فساد آن گردد و یا  
بسی از اسباب و بر نهاده و مضرت شود و اگر آنرا تنها خورد غلطی بقدری از آن مگر که در و اگر با چیزی  
مخلوط خورد غلطی شبیه بآن چیز حاصل شود مثلا اگر با فول خورد غلطی جرئت بدید آورد و اگر با ملک خورد  
غلطی شود و به ناید و اگر با قابض یا ملین خورد بری قیاس و اگر زرد از مده و مخدر نشود فساد کند که اگر  
آن مضرت و درازی در دفع مضار اخذ گفته قریح باردست و موالدی و آن شایسته مردم گرم مزاج را  
و اگر با سر که بر نه غلطی کمتر شود و در زعفران که در اعطاف صفا و خون بیشتر کند و کسی را اگر سرد و تب باشد  
با کنگر و ملش متضرر و در خون با دم بنزد و سرد مزاج و ملنی مزاج را لایزم است از آن اجتناب کردن  
زیر که در ایشان قویج بدید آورده و اگر خورد با زیت برشته کند و طب بن طفل سازند و بر بالای آن خرباز  
صرف میاشاند و اگر شهاب و شهاب و خول و آبکامه مصطلح است و اگر با شیر یا ماست چیده باشند  
اصلا خشن بخورند باید که در برده و بر آن کرده باشند و اصلاح آبکامه و سرکه انساب است و لیکن اصلاح  
غلا آن کند نه برده و باید که استعمال اصلاحات بحسب مایه که پس کسی که محتاج باشد به شیر و آن غلطی  
بر بر سر که اورا مالتی ترست و کسی که بر برده از غلط آن و محتاج به شیر نباشد آبکامه و برای او ناسازگار  
و کسی که از سردی و غلط آن سرد و اندیشه ناید اول آبکامه بخورند بعد از آن زیت بنزد و با قوی و یا زیت

این ماسه که مضرت با عصاب سودا و ملنی و نیکوست صفراوی مزاج را اگر اول آبکامه بخورند و بعد  
از آن باغوره و آنرا در خل خور و در خون با دم و زیت آفتاب بنزد و این صفت قویط غلطی سلیم کند و اگر  
سرد مزاج و یا که بخورد با زیت کبابی بنزد و با طفل و خول و سداب و کرش و نفع بسیار و تساهل نماید  
و قریح نافع است و اگر کسی که از صفرا و عید آید غلبه بن ماسه گفته چو کف که در زردی و زردی بر آن کند و گوش  
بگیرند و با شربتی لطیف مناسب پاشانند و چهار طبع را تسکین کند و شکی نباشد و غذا خوب  
و به ششخ اگر پیش گفته سرد ترست در دهم و اگر با سفرجل مخلوط سازند صفراوی مزاج را مناسب است  
و همچنین اگر آب فوزه و آنرا در قریح نماید لیکن ضررش بقولون مضاعف گردد و در جامع بقا  
آورده که اگر گفته مرئی سازند بهتر و معدله از جمع شیر فیها شود و بدماغ و درضا و سودای از مده  
نافع تر باشد و مزاج آورده که که در باغ و اند بهترین و کسی است که سرد و سبز و شیرین باشد طبیعت  
آن سرد ترست در دهم و شل اند و شکی که در گرم ترست و مضرت بعد و اسهال خصوص قولون  
و ضرر و آفت است که مایه بخورند و با مرئی و صغره و طلع و قریح یا فزل سازند و تساهل نماید و قریح  
ملین نافع است مده کم را و طریق چش که با شیر است که آنرا پوست بکنند و از دانه پاک نمایند  
و پاره کنند و آب بخورند و بعد از آن از آب پرون آورده و با شیر قاری سازند و سداب خورند  
و شونیز و زیت در آن داخل کنند و قریح مرئی معدست و نافع در ده شش و سینه و طریق مرئی شایسته  
قیح است که که دی شیرین نامه تر از پوست و فصلات اند و فی جدا سازند و پاره پاره نمایند و در  
یک سگی کند و با قهوی آب اندکی بخورند پس در یک دیگر اندازند و با قهوی غلیظ آب بخورند  
و از آنجا پرون آورند و در یک اول اندازند و با غلیظ بنزد و چو بنزد و در طریق بنزد و غلیظ نمایند  
اگر که در آن آبی ظاهر گردد بخورند چند آنکه آب برود و اگر خورند افاده ایضا کند در قیوم الا و به  
آورده که قریح را با قهوی که خورند و بهر بانی مزاج و بر روی غلیظ و بنزد و با قهوی غلیظ  
و جرئت که اگر صاحب صداع حاد از حراره آفتاب عصاب اندر آن و بر زعفران استعمال نماید  
فایده یابد شرح میدهد و سایر احوال در جامع این مینا آورده که این نبات در ظاهر بیت المقدس  
و اندون حرم نیربسیار رویه در صفا برداشتم می باشد و صمی ازین در کنگر و مضرت بسیار  
شبه درخت کبرجش بن حسن گفته و درق آن شل و مالتی کبرست نوی نیز دارد و فایده و بهر و بهر







بترین نزدیکی است که بزرگ باشد و در تراب نشسته چشمت که اگر اندکی از آن درایب صفرا و  
ثوران دم و تبها نیز باشد فایده کند و مسودید و س که اگر نزد قطب باشد در وقت از آن مصلح  
بدن پیدا شود و با خوراک و استرخا و عیان را زنی که اگر بکشد بسیار باشد موجب کرب و ضیق نفس  
و غمی گردد و بیش ملاحظه شود بسیار باشد که در جامع این چهار آورده که اگر کسی کرده بود که در مضرت  
عظیم باشد و بعضی اطفال که در این در بین چیده به دهانه است و در تریه و تربیب که خود در میان  
آورده که اصلاح آن با سینه جات کند و فلفل شلج الریس که نزد قطب و دو صنف است  
شوی و صیفی و شری از هر کدام که یافت شود در دم باشد بهترین و وی است که نزدیک بود و در تراب نشسته  
و طبیعت آن سرد و تر است و در دم در طیفس ایشان آورده که بهترین و وی است که بسیار باشد و لیکن  
در تراب نشسته و طبیعت آن سرد و تر است و در دم در طیفس ایشان آورده که بهترین و وی است که بسیار  
سرد تر است از آن و با کباب نافع است در صدمات عارضه و شری و در قوه برودت و در یک بکشد فایده است  
در مجاری آورده که کرب و وی غایت کرم است و مصلح در صدمات و سازنده در همارا که یک بکشد فایده است  
از عارضه آورده که گرم بر قطب و سرد و شکست در دم در قیوم الادویه آورده که در نزد قطب و کوفه شکست  
و مصلح آن در الکسک باشد و مصلح و سردی در دم و نیز است و اگر بفارسی است و شش خوانند و دیگر با  
قاعطی و سردی و سولوس و سونالی بسویا جالینوس و ابن السیرین گفته اند و در خواص آورده  
و مجرب است که اگر عصاره آن را در روغن کل پانیزند و در سرخا و فایده دهد در صدمات عارضه و سبب حرقه  
آفتاب شرح مسا و سایر احوال بقدر احتیاط را بقدر مبارکه در جلد کرم گویند و مسودید و س که این بقدر  
و ماله المزاج و خالی از قبضی خفت و ازین جهت در تراب نشسته که ماله که بهر جا نرسد خصوص ماله که کمال  
برگرفته و فنی باشد و این ماله را هم تیره سازد و فرایش از خالی کالی که دانه تیره کند و در چه سیم و تر  
در دم و ازین جهت بهترین چیز است از برای کسی که حرارتی و لپنی و خود را بدخواه باشد  
و خواه بر فم صده و وقت انشرف نماید و عصاره این تعلیم در قوه شلی باشد و اگر بسیار باشد  
حالت فایده دهد و سبب تبخیر که در وی است چون پاشا شد فایده کند و در قوه امعاء و عصاره این  
فعل اقوی است را زنی در وقت مضار غلبه آورده که بقدر احتیاط سرد است و سرد بدن و در طب و کرم و کرم  
مزاج را نافع در جامع این چهار آورده که خون رقیق را غلیظ سازد و چشمت که هم آن با در مصلحی

از جوی و اندک تبخیر مست شلج الریس گفته عصاره آن در فعل المصلح است از برای اجزاء صفرا که  
بنایت و غذا اندک و بهر ما بد نباشد در مزاج آورده که سرد و تر است و مقدار در دم از آب طبع  
نفع صفرا کند و شری از بر جلد خرم است در قیوم الادویه آورده که اگر آن صنف است  
و مصلح وی جلین سگری ماحود مندی و شری از آن ده در دم است و آن را بفارسی برهن  
و کرم خوانند و برای بریجی و بروی او خطا و سونالی در حوض  
در خواص مذکور است که اگر روغن کل بپوشند یا بر سر خا و فایده نافع است در صدمات عارضه  
حار و آفتاب خصوص که با اندکی سرکه مزوج سازند و فنی با این سبب که اند فلفل شلج و شری  
کل سرکه که در سرکه و فایده شرح میس و سایر احوال و مسودید و س که در روغن کل خرقی است که  
تبخیر کند تیره نماید و مصلح و غلبه باشد چون پاشا شد شکم را نرم سازد و اگر با اکثر خا و مصلح  
کند و در ابتدا و صدمات بر سر ماله شلج الریس گفته فم را زاده کند و فنی را تقویه نماید و البته  
آزما سکن سازد و اگر بدن ماله یا دیگر که محتاج بود با زلاق اطلاق کند و کاهی اسهال برای جوی  
و طبیعتی ماله است با اعتدال و ازین جهت جالینوس دعوی کرده که در بدنی که بسیار سرد باشد  
تبخیر کند و در بدنی که گرم باشد تیره نماید و من برای که امدان حاره که تعدیل نماید بیشتر است از  
ابدان بارد و که تبخیر کند و ماله آن دمن البشج است این زهر گفته تیره کند اندکی و در طبعه و کرم  
یا معتدل است یا غریب با اعتدال و تخفیف المیزه است تقویه اعضا کند و ماله که آن ریزد با زگرده  
و آنچه رنجیده باشد تعلیل نماید و در احوال و جراحات علی چند کند که فم را بخورد و قیومی که اگر رسد  
بروغن کل متوفض و حسن کننده و تقویه بریان کرده شده تقویه علی آنها کند و اسهال و تبخیر  
و نافع است و جمع قروح و خوراکه که در ظاهر حید و باطن حید باشد و تیره کند و در طبیات  
شک سازد سیفان اندکی گفته که روغن کل از شرح سازد و تبخیر کند و اگر از آن  
سازد تقویه بیشتر نماید در جامع عصاره آورده که کرب تقوی است و نافع در حار و باره و کرم  
قبضی در وی باشد و فصلت از برای در وقت و در قوه اسهال هم مست و بل آن نیز وزن آن  
روغن نبشته است و شل و وزن آن روغن پیدا در قیوم الادویه آورده که مرفی اعصاب است  
اگر کثرت نماید و مصلح آن روغن قطع است و نقل از حین کرده که سرد است و در چه دوم نقل



از جگر که به آن در تیر دروغ نبسته است و در درمبار و غن خروج و نقل از این مایه که  
که نافع است در صداع حاد اگر آب سرد اندکی سرکه فروج سازند و آنرا بخاری دروغ کل گویند  
و بر مانی سداور و او بر وی ابو طین و یونانی و یسایطین و طرق صفه دروغ کل در وصل مذکور  
خواهد شد انشاء الله تعالی کمز خواص آورده و مجرب است که اگر کباب بر دانه بکباب بر دانه  
آورند و بیاشند یا بر سر ضا و نمایند نافع است در صداع حاد و از جگر آب و اگر بیاورند  
یا بیاشند یا ضا و سازند همین فایده کند سرکه و سایر احوال شیخ الرئیس گفته خاکستر شانه  
و برک دخت بر اگر بشوند تو تیا باشد در بر پرشته از بر سیب باقی ماند بسبب که بعضی در سیب  
زود ترش شود و بسبب رطوبه و تیا و بر بر آن کرده مسکن و نافع ترست و طرق بر بیان کردن  
آنست که بیان وی خالی سازند از جگر و از غل کنند و در کل کنند و در میان خاکستر گرم نهند  
تا پخته شود و طبعه آن با دوست در آخر اول و بایس در اول دهم قاضی بود و تقوی و سایر قسم  
قاضی باشد و همچنین روشی که از آن گیرند و قیض بر به شیرین که بود و به دانه لیل است بی قیض  
و اگر بر بالای طعام خوردند اطلاق کنند و تیر که اگر در آن طعام بر پیش از انضمام بر دانه که در  
آورده که طبعه بر سر دست در آخر اول و در آخر دوم هم گفته اند و خشک است در آخر دوم و به  
شیرین سر و ترست و گفته اند معده است در جواره و بر دانه و قیض از بر ترش کثرت فرج آرد  
و به ناخته و سوار حقم شود در معاله را به ارحامی آورده که بر شیرین سر و ترست در اول دستور  
گفته که کاهی بخند از به سازند و فواید به از آن حاصل شود و طرق سخت خن پند آنت که بر را گویند  
و آبش گیرند و در سر شانه و یک قطعه اصل اضافه فایده تا ترش نشود و پست و متور تمام کند و کاهی  
روغنی هم از آن گیرند و در جایی که احتیاج بر روغن قاضی باشد آنرا استعمال نمایند و بهما در دخت به  
خشک است و تا زه اش صلاحیت دارد که ضا و سازند کاهی که محتاج به ضا و قاضی باشند و به او آرد  
که به و بسبب در مرضی که قیض بود پسته از آنکه بر به استعمال کنند در جامع بخند از آنکه که تمام  
اجزاء در دخت به بار و قاضی است و نقل ثودی از معده قاضی تر و بر شیرین سر و ترست و به ترش سر  
و خشک بر دیش خشکی که در معصا به بر اگر نباشد و خورند شک بخند و اگر بعد از طعام خورند و به  
کند بعضی بر تیر کاهی طعام را معقم نماند و پیرون کند و سر او را آنت که مثل به نوز و به بانی صیر

۵۲  
مفردات بصفت بعضی گفته اند که معوی است بسیار و در آن معفی قوی و آرد و معفی و  
آنت که بر بی سازند و بسبب از کاهی انفا و بر هم اضافه نمایند و دانه که در اندرون وی است سر و  
و ترست در دوم و چون در آب خیسایند و فری و از جوی خدب ظاهر شود و با قیض نماند و معده  
ستل از لباب آن یک قیاس است با قند و گفته اند مفرد است بعد و معفی آن را زبانه بود و حروری  
فراج را قند کانی است در معوم الا و به نقل از مع که در به ترش سر و خشک است و شیرین معتدل  
در جی قیض و بیشتر ترش خشک ترست و آنرا بخاری بر گویند و بر مانی ساطکی و تری مطبوع  
و به مانی سفر جل بایس باین ماده و سفان و این دانه و مانی گفته اند و مجرب است که اگر معصا به آن  
و کباب اندکی سرکه کل کنند و بر سر ضا و نمایند نافع است در صداع حاد و از جگر آب و اگر بیاورند  
و سایر احوال دستور بدوس گفته بانی است که در سر سرج روید و در آن شیلیات بوزن خشاکشی  
که اگر حار الطبعی باشد و آن معرق است لیکن در آن بطریقی است که بر دست چید و قیض از آن  
و طبعش تلخ و پرازی که در کتان شیلیات است بر کثرت زعفران جایز است بانی است که در آن  
قیض است و با جی تیر دانه تری می ظاهر و فراج آن بر کثرت از جگر مانی و جگر ارضی بر دانه و  
لیکن نه بروی شیده بلکه مثل بر دانه آب خندان دستور بدوس گفته لعل شریع آنرا و یک می کنند  
در توری که بسیار گرم باشد کم سازند آن مقدار که چشیده شود و بعد از آن گویند و آبش گیرند  
در کلما استعمال کنند و در ابتداء اراضی سبب بروی که دارد و طبعه آن قاضی است مع بن حکم گفته  
بهر دست در دانه دوم شیخ الرئیس گفته مایشا بکلی بوطها است و در کثرت زردیت که بسیار می زند  
و در خشک شود و در طعمی غلیظ و به ترن آن حیثی است که در شهر سرج و به ساطع الراه که در  
الطعم و زعفرانی المعصا و طبعه وی سرد و خشک است در اول قیض کند بعضی صانع استحق بن طرا که  
جب مایشا که چکاست بسیار و به شیرین و زان از برای قری استعمال نمایند در جامع بخند از  
آورده که با شیطانی است بطلی نام بانی است شایسته شاش ساحلی معروف بمردن و کلی آورد و در  
شکل کل شاش که در فرق میان مایشا و شاش متون آنست که شاش متون در رستگن شاک  
شود و اعضا وی نرم برینه و در فصل بیج از اصل علی پذیرفته پیرون آید و مایشا مسافرات  
در سال تبانه پیدا شود و فرقی دیگر آنکه شریه شاش در قهرنا و شانهها باشد و قهره مایشا خفیت



و گفته اند فوق میان ایشان بآست که در درق خفاش گفته مرغ است و در درق مایش نیست و آن  
 فرق صحیح نیست زیرا که صفتی از خفاش مذکور یافت شود که در درق آن گفته مرغ باشد در صومع الاورد  
 آورده که سر و خشک است در دوم و بوسیدن آن صداع آورد و بسبب بعضی و صعلق آن دروغ بوی  
 یا بوسیدن لادن و مقدار استعمال از آن در جی است و آنرا بنامی هم میباشند و آنست که در وی  
 بحر بوس و بوی نانی فاساد است **لوز الحلو** این لوز گفته اگر دروغ بادام شیرین باشد که مخلوط سازند  
 و بر سر خفاش نمایند تا فو است در صداع حادث از حراره آفتاب سرج مهت و سایر احوال جالوس  
 در بادام شیرین نیز اندک تخم می کشند لیکن چون شیرین بر آن غالبست تخم فلو ری ندارد که در قی  
 که کهن کرده و در شیرین است معتدل و در کتاب غایه گفته بادام شیرین طعم بعضی اصل نیست  
 بلکه طایفه و لطیف بر آن غالبست و ازین جهت اعضا باطنه را جلا دهد و پاک سازد و اعانه کند در دفع  
 رطوبات و در کتاب مضار اغذیه آورده که معتدل الخواص است و غایه در سانه بسینه و شش و شفا  
 و اسهال و خفاش و در آنجا یاد بر آنی متوقف سازد و نباتات نماید و ای بادام را سرخ الهضم  
 و زرد و مندر سازد و غده پیشتر و ده و اگر بسیار خورده باشد و در معده کران آید اما اصل بر بالای  
 آن بیاشانند و اگر بادام تر خورده باشند بر بالای آن کوفی و جوارش منفرطی حاصل نماید و آن غایه  
 و اگر با آب گلاب خورند زود مندر شود و چنان غذا بد که تا غده غایه می کشد حکم گفته بادام شیرین  
 گرم و تر است در وسط اول قلیل غذا است این ماسویه گفته اگر بادام خشک بر آن گفته غایه  
 بیشتر و در منور گفته طین خلق است و قلیل و در معده بسیار در مک گفته و لیکن مسدود باشد  
 بلکه منفع است که شخ ارضی گفته و دروغ در بادام که از جو زیت و صمغ بادام شیرین زخم بعضی است  
 که در کتاب لاج است بصنع عربی و طبعه بادام شیرین معتدلست در حراره و برودت و مایلست رطوبه  
 اندکی دروغ غلظت از جو آن سبک ترست در نوبه لادویه آورده که در معده شود و صعلق آن را به پاک  
 یا شراب آرد است و مقدار شربت آن نیست و در معده کرده و لوز را بنامی بادام گویند و بر مانی  
 لوزی در وی ملاحظه و بر مانی با طویق **جی العالم** جالوس این الصوری گفته اند اگر عصاره آنرا  
 دروغ غلظت سازد تا فو است در صداع حادث از حراره آفتاب سرج مهت و سایر احوال جالوس  
 گفته آنرا برون گویند یعنی همیشه زنده و در تمیذ که همیشه سبزه بود و برگ نیز زرد و آن نباتی است که گول

بادام شیرین

چشمه بنام

ساق و قصبان وی قریب یک ذراع شود و بیشتر در غلظت اکثشت ابهام و در وقت نماز کی رطوبتی  
 در آن باشد که دست چپند و در که سباده و دیده و بعضی مردم آنرا در من نل خود پرورش می دهند و برگ  
 ویرا قوی است که ترید کند و قبض نماید و اما جی العالم صغیر در پای دیوارها و میان سنگها و خندقها  
 سایه دارد و در قصبان صغار بسیار بود و از یک اصل پروان آمده و بر باشد از برگهای کوچک  
 مست بر طولانی و ازین قصبان یکی که در میان بود و از وی آن نزدیک یک کعب باشد و کل این نبات  
 زرد و کوچک بود و در وی نیز رطوبتی چسبند باشد و قوه این نوع مثل قوه نوع اولست و کاهی از وی  
 العالم نوعی ثالث یافت شود که بعضی آنرا بنقله قفا بری نام کرده اند و بعضی طلاقون و در قی این نبات  
 شیشه است و برق بنقله قفا و زعفران داشته باشد و در میان سنگها دیده و قوه وی سخن بود و منفع جلد  
 جالوس گفته نوع کپه نوع صغیر از جی العالم سرد و خفیف گفته اند کی و در دراز طعم قوی بسیار که طایفه  
 در سرد و بسیار است و ترید کننده در جیست و در مناج آورده که بهترین وی استانی است که شاداب  
 و تازه باشد و طبیعت آن سردست در سوزم و خشک اول غایه و در در التهاب صفا و صداع چون  
 پنج درم از آب آن بیاشانند و جوع بری گرم است در اول سخن گفته منفرست بطحال صعلق وی کل غلظتی  
 در جامع بنده ای آورده که مقدار شربت در سرد و تا نصف و قیاست و از درق تا سخت درم  
 و بل عصاره برگ آن برگ کاسوت در نفونم لادویه نقل از عصبی کرده که طبعه آن سردست  
 در دوم و خشک است در اول و منفرست بطحال آنچه پهلوی است و صعلق آن منبیل الطیب است  
 و خشک و مقدار شربت آن آب و دی چند درم است و آنرا بنامی میباشند و گویند و بر مانی جی العالم  
 و بر وی ارسون و سونانی اینو نیتوس **قطر برون** و قوی قبی این لوز گفته اند صاحب  
 صداع حادث از حراره آفتاب اگر عصاره آنرا با سرکه تر و ج سازد و بر سر طلاقه غایه بیشتر خورده  
 و سایر احوال قطر برون و در معده صغیر و کپه و آنرا و قی و غلیظ گویند اما نوع صغیر و میوه در  
 گفته قطر برون طولیون یعنی در قی در آن را بر میده و شیشه است و جوارق برون و نوع جلی  
 دارد و سانی است طول آن یک دج و کلی سرخ یا بی مغز فیری و یکی کوچک شاداب برگ سداب  
 و ثمری مانند گندم و اصلی کوچک که اصلا در وی نفی نیست و طبعی بنامی جالوس گفته اصلی  
 این نبات منفع در قیست اصلا و اما قصبان و درق و کل آنرا شفه بسیار است و تخم درین نوع در قی

قطر برون



از افول و گره در وی اندک قبضی باشد و بسبب این مزاج نجف که قبضی بی لزوم و مردود است و چنان است منصف  
 وی بسیار است و کما فی این نبات را مخلوط سازند با صمغی چند که فایده کند در امراض جاذبه از باد پاکر چنان  
 در نزد بهترین دوا دارین باب دوا بی است که نجف بسیار کند قبضی که البته بی لزوم باشد و عصاره  
 این قطره یون نیز خوش شل این قوه است و میسرید و سکنه عصاره وی کما فی این طریق که کند  
 که از باد برزخیا نندرج روز و بعد از آن آن مقدار بزرگ که بخواهم مسلک آید و کما فی وقت تری باقی که کند  
 و در طریقی که شالی که قریه و می باشد و چند روز از آب نهند و همه در جوی بریزند و شب سرش  
 بکمر بپوشند تا زمانی که بخواهم آید و اگر عصاره از اصل باقی نبات یا سکنه از آن که می باشد و طریقی خطی تا  
 عمل کند و اگر عصاره از پوست تازه و اصول و نبات تازه که در آنجا را که کند و آبش که کند و بر سر  
 آفتاب که از آن در بریزند تا تمام شود و در عصاره تا قاصد برود و صمغ نیز می بین عمل نماید و آنکه  
 حوض را فستین و اشال آن خندان بزرگ آب آن غلیظ شود و ششخ را پس که قطره در  
 و نصف است صغیر و کمر و در آخر برود و قنایان سفید غلیظ کما فی سفید باشد و کما فی سرخ و در  
 سر سر بود و طبعه وی گرم و خشک تا در سه سوم در آن جلای و قبضی است و در آن بی با اندک طایقی  
 و گفته اند که اگر با گوشت قطعه قطعه بزنند و در راجع سازند و شربتی از وی جبهه صابان تب تا آید  
 و طبع قطره یون صغیر اسهال صغیر کند با طعم خام و کما فی فایده که تبیه که خون براند خصوص حق  
 در مناسج آورده که شربتی از آن که شالی است و از نصف غلیظ کما فی و در دم دهند و مصلح قطره یون  
 صغیر عربی است و دیگر در فم کل است که مضر است بر مصلح آن مسلک است بوسی که کند  
 خاصیت آن اسهال صغیر است که با طعم غلیظ آید و شربتی از آن دو شالی است و در حبه خمد  
 و گویند بل وی بوزن آن پرسیا و شان و بوزن آن در ق حنا است و اما فواید که میسرید  
 گفته قطره یون طوبی غلیظ و در اساقی است شاید ساق خاص طول آن و در راجع یا در راجع  
 بسیار از یک اصل بر آن آمده و در قی شل و در قی بزرگ و بزرگ شرف اطراف شل شالانها  
 و در و شربتی که در باد را در دایلی در رازی شربت سرخ شالی و کما فی قری و در شربتی که  
 و اصل وی غلیظ باشد و صلب و در از نزدیک و در راجع و در از طوی تیز با اندک قبضی و شربتی  
 و در یک اصل عصاره مرد و سرخ باشد شل و کما فی و این نبات ریزی بود که آفتاب در آب کما فی

در یک کند و در کما فی و در میان درخت هم بود و جالیوس گفته اصل این دوا طبعی خفیه است و نجف  
 خفیه که یک و این سبب فعال تصاده از عصاره شود و بواسطه حده و تیزی درین فعال را که کند  
 پس در طریقی که در یک و در پیرون آورده و یک زنده را یکشد و بر آن دوا سطر قبض ترید که و اثر  
 ابرو را در صید از دوا طبعی که پس در اجات را مندل سازد و در مرض نفث دم فایده بسیار و مقدار شربتی  
 آن دو شالی است مجموع با آب و غیر مجموع با شراب یا شاد و بواسطه جمع این کیفیت فایده کند و در یک  
 و فنج عضل و ضیق نفس و سعال کما فی این طبیبی که می باشد و در راجع این اعضا است  
 از غیر بجزی طبعی که می باشد و بقیه نفس این اعضا نیز است و در حده و در راجع فایده کند کما فی  
 که مفرود و خالص باشد و کما فی با در ارقی که مفرود بود تا با اعتدال نزدیک شود و آنرا  
 شدتی و غنی نماید و قبض بر مفرود و یکم بخش اعضا فایده کند و این فعال که از اصل قطره یون  
 ظاهر شود بعین از عصاره هم حاصل کرد و در ق عصاره آن کما فی ضیق سعال کند و در راجع عصاره  
 آورده که فواید صغیر الطف و عصاره است و مقدار است که در یک تا یک شالی است و در حده و در راجع آب کما فی  
 و در حده و در شراب و فایده آن در اصل و در ارق و اعضا و کل سبب باشد و اما صغیر فایده آن در قبض  
 و در ارق و کل است که در اصل اگر فواید که طبع صغیر سعال نماید و در شالی با سبب یک که طبع  
 نیز از آن مقدار که نصف برود و کما فی شاد و شربتی از صغیر تا در دم است و در مصلح  
 تا در دم و در ق حنا است و در ق حنا است و در ق حنا است و در ق حنا است و در ق حنا است  
 اسهال را اصغر و گفته اند مضر است بسط و مصلح است صغیر و کما فی و در ق حنا است و در ق حنا است  
 بچنین زنده و مصلح آن آب که در نبات و کل قری و شربتی چار و در ق حنا است و در ق حنا است  
 گویند و بر بانی اسکیفلا و بروی قطره یون و بچنانی و بواسطه و فواید که در یک که کند  
 و اما نیز که در مصلح سازند و صاحب صداد طوط از حرارت آفتاب بر سر خفا و نماید فایده بسیار  
 صغیر و سایر احوال را خفیه و دیوری که در ق حنا است و فواید که در یک که کند  
 شاد و خوش قوما و آن در مصلح است صغیر و در ق حنا است و فواید که در یک که کند  
 مقدار زیاد و در یک که شاد است و فواید که در یک که کند و در ق حنا است و در ق حنا است  
 و در ق حنا است و در ق حنا است و در ق حنا است و در ق حنا است و در ق حنا است

الکلیه بکماله  
 منزهه من الغش  
 العبد

فوق



تا دوم پاشا شده اسالی کند برقی اسالی مستدل در جامع این بطار آورده که بر آن بوزن آن مسلک  
 سرشت و نصف وزن آن کثیر تر در تقویم الاولاد آورده که بهترین و کثرت که زمین باشد و شش  
 و نقل از هیچ که در طبع آن سر و شکست در دوم و منزه است با کثرت منی و مسلک آن جزو مندی است  
 و شکر و شری از آن نیم شصت و آنرا پانزده بول خوانند و برسانی فوطه دردی اور میون چوب  
 مسووس **خشم** یعنی و فطری که شده اگر پوست آراستی کند و بر وزن کل سرخ و سر که مخلوط سازند  
 و صاحب صمد حادث از حرارت آفتاب بر سر خفا و نایده نایده بد سرخ و سر و سایر احوال شفا  
 اصاف و دستور بدوس گفته منفی از آن استانی است و از بر آن کای نان پخته و درین صحنه  
 و کای چون کعبه اصل تناول نمایند و این صنف سر را آن مستطیل است و بر سرش منقوش و دیگر  
 بری است و سر آن پهن باشد و بر سر سیاه و منقوش و یکم بری است لیکن کوکله است از دو صنف  
 سابق و کراتش بیشتر و سر آن بطریق صنف اول مستطیل و در سر او آراشت که سر با شفا  
 و تنی که تر باشد که نوزادان و صفا سازند و شکست که در ده و در ده و در وقت حاجت استعمال نمایند  
 بایزوس گفته تمامی صنف شفا سر است لیکن بر شفا استانی فوای مستدل و در باقی  
 و از برای این فایده کای بر لای نان افشاند و کای باصل مخلوط سازند و صنف دوم ازین  
 او ریاست و تیرید تمام کند صنف سوم شده تیرید آن تا بحدی است که موجب خرد شود و باین  
 آن برای طب جادق منوط است که با دای چند عروق سازد که شده تیرید آن شکسته زیرا که با روت  
 در چهارم دستور بدوس گفته این نباتی است که در کل ریزه در زمینهای پست که  
 روید در فصل برج و در وقتی باشد شبیه بوق هر چنانکه در از تر و در تر و ساقی بر ساقی  
 نر و بونده نزدیک پیک ذراع و کلی سرخ شبیه بشقای انکان صحرایی و سری طلالی که چکه از شقایق  
 و غری سرخ و اصلی مستطیل و تلخ و مال بسندی در غلط انکشت منقوش بایزوس گفته این صنف را شکر  
 گویند زیرا که در کل ریزه و بر سرش تیرید که نبات لیکن مردم کای انکی از آن برای لای نان افشاند  
 دستور بدوس گفته این نباتی است که در او در وقت باشد سید رفیع در شرف لطف  
 مثل شمساده بطریق شفا شری و ساقی شبیه ساقی آن و کلی نر و در کای که کرمی که در آن نری  
 باشد سیاه و کوچک و در کناره رود و اگر کسی بول او غلیظ بود یا در بول و چری باشد شکر و کرات

اصل این نبات با آب بزد آن مقدار که نصف باشد و پاشا فایده پند و بعضی کان بردا نمک  
 شیفای میثا ازین نبات گیرند و منشا غلظت است و رقی است بایزوس گفته این نبات  
 بسبب قره می باین اسم شده زیرا که قره آن از قیل علاف طبعی است و بعضی کرده مانند شکر  
 و بعضی از شفا شری بگری گویند بواسطه آنکه بیشتر در کناره رود و قوت این صنف جلا دهد و  
 قطع کند و ازین جهت اگر اصل آن را آب بزند آن مقدار که نصف باشد در صفا کیده فایده که در کل  
 آن و بر کآن چک از جراحات پاک سازد و چون جرات پاک شود البته آب سبزان باید نوزاد  
 جلاوی بر تیرید است که گوشت را که از آن دستور بدوس گفته و در تیرید است که  
 تمام این نبات سفید است شکلات و در اساقی است طول آن نزدیک یک و در و غری و در وقت  
 که چکه خنده و غری در تیرید است که کل رسد و جمع سازند بایزوس گفته بزرگی سهل لغف است  
 شیخ ازین گفته بهترین و سالم ترین اصناف شفا شری سفید است و طبع صنف استانی  
 سر و شکست در دوم و طبع سیاه و در چسوم و گفته اند تا چهارم و استانی هم کای سیاه شود  
 و اصناف شفا شری همه سرد است و غذا انگ و در سیاه و مغلط است و بعضی و کل شفا شری  
 از شری از شرم و استی بر و طبع شفا شری بندی نزدیک طبع طبعی که در منسلج آورده که مقدار او  
 از شفا شری سفید استانی از دوم است تا پنج و در و طبع بوند و آب ای طلاق نماید و  
 وی خواب بیشتر آورده از بزر و مسلک وی صلا است و قند و باصل منی بزیاید و حتی گفته منقوش است  
 بریه و مسلک آن مسکلی است و مقدار استعمل از شفا شری سیاه و در انکاست خواب آورده و کثیر  
 که گفته اند منقوش بر شوش و مسلک آن تخم را زانده است در جامع بغدادی آورده که شفا شری  
 سرد و تر است در او اصل سیاه و در او طبع باقی قطع با کده و شفا شری بری بعضی از آن سیاه است  
 و بسیار بار و زاده از یک شال استعمال نمایند که در بعضی از آن سفید است و بر و در شکر که سیاه  
 و بیشتر استانی و از شرم که گویند و بعضی از آن را زندی خوانند و طبعش قوی و واحد است از جری  
 و ساقی وی بلند شود و بعد در اعلی و ساقی ازین صنف قره است و خاصه آن افزای لغف است  
 قوی و اسال و طبعش نزدیک طبعی که در و در منقوش رسد و در تقویم الاولاد آورده که در شفا شری  
 سفید است که استانی باشد و در او در تیرید شرم سازد و مسلک مسکلی است یا سفید و شری















کودک شیب شکر خام شود و آرد پخته و بر بالای آتش شیب نمند تا بکشد و کف برآورد و چون  
صاف شود آن مقدار آب بر آن ریزند که کف شود و بدستور بجام آورند منابع الکحل  
از آن جلای که در جام شاش بود که شست و در طبل کپرد و از خل غیر الکولی صاف طب سالم انداختی  
و در طبل با در طبل نیم یا سه در طبل مخلوط ساخته بدستور بجام آورند معدن زکریا را زنی که  
برالدین طاشی در ارباب این آورده خل غریب بجز آب عذب و جوهر بکر طرز سه جزو بر نه  
بجام آورند و کاهی در خل غریب کاشنی و نیم کاشنی چنانند و تریه و قشع این بیشتر در صنایع آورده  
که کشفین سگری طبعه آن بال است برده و مشروبات بقوه باه و قروح سینه و شش و وجع عصب  
و سعال و مصطلح آن جلالت و کشفین صلی معتدل است در گرمی و سردی در تقویم الا و بر آورده که بخار  
سکرات و افراط در آن معتدل باشد و مصطلح آن دانه سرد است و بطور بیان کرده و سری و دانه  
و آرد ادراری سلکین گویند و تریه و قشع بروی گوسالی و پونانی و دیلس  
در کامل الصفا آورده که این پسی است که جالینوس تألیف کرده بکشد بر قش طعم و خوش  
و مشرب سازند از پودن و قش از آن درون و بکوبند و از آب آن سرد طبل کپرد و از صلی فانی بشکر  
سرد طبل و مخلوط سازند با در طبل و در خل بر سر که شست و آبش غره اندک اندک پزند و کف بکینند  
و حتی که بجام صلی باه و الکلی که برده بر کبد و معده او غالب بود و بر پیل سه درم غلظت سفید و درم  
جود و مسک و مصطلح قدری اضافه نماید شربتی ازین پیش از طعام ارنه شعال است تا شش  
منابع الکحل آن متوال از دستور این بیان آب بر طبل نیم بر سر که طبل نیم بر سر که طبل نیم بر سر که طبل نیم  
و خل بر طبل پزند با شش نرم آن مقدار که بجام آید منقول از ابی الحسنی اندلسی معقم دار الحلیت است  
قدری صاف سازند و اندکی خل بر آن افشانند و در سایه نمند و روز آسره که حاوی شود در  
برده در طبل شکر سرد طبل شنی ازین سر که اضافه کرده بجام آورند که معویه معده بیشتر کند در خل  
از دستور آورده که بکینین ستر خل جوده حاصل بعد از حمام بکین کند که در استخراج  
از دستور آورده آب دانه صاف بکینند و در کپل از آن یک طبل شکر اضافه نماید و پزند و بعد از  
که قوی معتدل پیدا کند و سر که داخل سازند منابع الکحل آن متوال از دستور این بیان آب بر طبل نیم بر سر که طبل نیم  
در طبل شکر صاف و در طبل پزند و بجام آورند سیب قانون سیب جلی بکوبند و بنفشه

و پزند و آنقدر که نصف رسد و صاف سازند و کف بگذارند بعد از آن هر یک کند و آبش نرم  
چند آن پزند که غلیظ شود و صاف کرده در ظرف کشکی بکاف و دانه و اگر تابستان باشد مدتی در  
آفتاب نمند تا بماند آن برود و اگر تو اسند که شیرین سازند در هر یک من ازین عصاره یک طبل شکر صاف  
اضافه نمایند و بجام آورند کمال سیب خوب عذب و تشریفاتی نرم کوفته و در طبل صلی کف کرده  
با شکر طرز پنج در طبل یک بریم زنده تا یکسان شود و آب باران صاف شست قطره که هر فصلی جاریه  
از یک طبل نیم است در آن ریخته و دیگر ریخته و در ظرف کشکی کند و یکاه در آفتاب نمند و صاف  
کرده و کمال نماید و اگر تو اسند که یکدم مسک و درم خود سندی سه درم مصطلحی و درم نیم  
کوفته اضافه نماید و نیکو پاییزند و بهترین سیب درین کار شامی است یا اصغری یا و بعد از آن بکاف  
منابع الکحل سیب قره سالم از غصه نه بهیوی یا گلی پاک سازند و دانه و چو سازان پودن  
کند و در باقی سینکین بکوبند و بنفشه و زنده و بکشد و کف بکینند و صاف نمایند و در هر یک طبل نیم  
شکر اضافه کرده بجام آورند و در صنایع آورده که طبعه آن سرد و خشک است منابع الکحل  
قانون عصاره نوره آن مقدار پزند که نصف بماند و صاف کرده کف بگذارند و دیگر در یک  
کند و درم و قش در آن اندازند تا بوی بد از آن برود و آبش غلیظ سازند و صاف نموده و استعمال  
نمایند و اگر تو اسند که شیرین سازند شکر اضافه نمایند و بجام آورند منابع الکحل آن متوال از دستور این بیان آب بر طبل نیم بر سر که طبل نیم  
پزند که نصف بماند و بکشد و دانه تا صاف شود بعد از آن در هر یک طبل نیم آب یک طبل شکر اضافه کرده  
پزند و بدستور دفعه پخته که یک نمایند در استخراج دستور این بیان آن آورده که در با  
پیشتر از فواکه قابضه بکشد مثل سیب و بر و ساس و غوره و قوت و جوهر بکین و دانه و ششامین و زنده  
و خصوص در بیشتر این دانه است که معده را سود دهد و در اسهالها و در دکل و دلهات فایده کند  
و کینه که قش آن چنانست که میوه را بکوبند و آب بکینند و آبش معتدل بجام آورند شیب الکحل  
کینه رب سیب و دانه و دانه و غیره بدستور شربت سازند لیکن در دانه نفس عصاره بجام آورند  
بی شربتی کمال کپرد بهر خدب و مشرب سازند و قش و بکوبند و بنفشه و دانه و آبش معتدل  
پزند و آن مقدار که سر برود و صاف سازند و کف بکینند و آبش معتدل بجام آورند و دیگر در یک کند و پزند  
و آنقدر که نصف بماند و صاف نموده و در ظرف کشکی بکاف و دانه و اگر شکر داخل سازند آنقدر پزند که نصف بماند



در هر یک دحل ازین نصف یک شکر اضافه نماید و بتوام آورد سنگ الکان یک و پیمانه  
 خربزه و پیمانه پاره بزرگ آن پاک سازد و دانه از وی برون کند و گوید و فشارد و بچوشند آنقدر  
 که ربیع بود پس صاف سازد و دیگر و یک کند و جو شانه آن مقدار که ربی و دیگر بود و نصف نماید  
 و بعد از نصف آنچه مانده باشد شکر اضافه نماید و بتوام آورد و اضافه شکر بواسطه آنست که آنرا  
 از شانه نکند و دارد و اگر آب است که در آن شکر باشد و اگر نی شکر تو آن ساخت اصلاح است لیکن  
 میو یا دیار مصر کن نیست که مایه آن می شکر منقعه شود و فزونیان شراب و رب آنست که  
 شراب شکر آن بیشتر است از میوه و رب میوه آن بیشتر است از شکر و شکر در آن نیست و میوه  
 تعلیل است در جامع بغدادی آورده که سینه به یک دوی باید کرد که از طلا باشد یا از نوبه آنقدر  
 باشد معتدل باید بخت که شکر یک باقی مانده در یکجا آورده که اگر که می شکر آنقدر را بخت  
 که نصف مانده و شکر آن شکر داخل ساخت و بتوام آورد در کمال آورده که یک دانه از  
 و دانه اش برون آورد و فشارد و صاف ساخته پیمانه در یک سنجی آن مقدار که ربیع باقی مانده و اگر  
 خواهد باقی مانده در یک دانه و پیمانه که باقی مانده و اگر که می شکر داخل سازد و آن مقدار پیمانه  
 که نصف مانده و در هر یک دحل یک شکر اضافه نماید صاحب صنایع گفته که پیران شکر در هر یک  
 در جامع بغدادی آورده که طبعه آن بار است در دهم و شکر است در اول و رب را از دانه و پیمانه  
 و اول از تخم و پیمانه سنگ که در دانه بر آمده پاک کند و تا که نه بخت از نه شکر می لطیف یک  
 و بعضی در هر یک دحل از آب انار باقی مانده و وقت بختن آنرا که کاشی رب از انار ملکی بکند  
 و نماید که در طبعه سینه و سرخ و ماد با دانه سازد و جلاد به لیکن از خاک صندل که و اصلاح آن  
 بمصلحتی نمایند در کمال آورده که نافع است در دهم صفرا و غلیان خون و در غم بکریه  
 فو قانی یا صامعانی و قیاس ساخته گوید و آبش بکشد و صاف نموده و در یک سنجی آبش معتدل چندین  
 پیمانه که ربیع باقی مانده و دیگر صاف سازد و بر دانه در جامع بغدادی آورده که رب از سبب خاص  
 صلب بکند و طبعه آن بار است در اول و معتدل در طبعه و پیمانه در کمال آورده  
 که یک دانه و غوره خوب فر آب دانه و شکر سازد و آب آن بصر برون آورد و صاف کرده در  
 و یکی پاک ریزد و آبش معتدل آن مقدار پیمانه که رب باقی مانده و اگر که می شکر داخل سازد آنقدر پیمانه

کونف مانده و در هر یک دحل ازین نصف یک شکر اضافه نماید در جامع بغدادی آورده که از غوره  
 پر آب معتدل در غوره یک دانه و طبعه آن سرد و خشک است در دهم در کمال آورده که یک دانه  
 ریاس تر و یک دانه آب بکشد و صاف سازد و در یک سنجی آبش معتدل آن مقدار پیمانه که نصف  
 باقی مانده و شکر نصف آنچه باقی مانده باشد شکر اضافه نماید و پیمانه آن که غلیظ شود و اندکی زعفران  
 ساییده و داخل کند در جامع بغدادی آورده که پیمانه در دهم و طبعه وی بار است در دهم  
 و یاس در اول و منقعه است در دهم و سینه و صلی آن رب انار لطیف است و آن مقدار باید بخت  
 که شکر یک باقی مانده و پیمانه در رب به هر صانع آورده که بهترین وی آنست که در شیر از شود  
 در کمال آورده که یک دانه و شکر شای خرد و یک دانه آبش بکشد و صاف نماید و آن مقدار پیمانه که ربیع  
 باقی مانده و دیگر صاف سازد و در غرضی نگاه دارد صنایع یک دانه از آب توت یا نوجا و آبش  
 معتدل چندین بچوشند که نصف برده و صاف ساخته و یکباره آبش فم چندین پیمانه منقعه شود و طبعه  
 کرده و اگر که می شکر آن مقدار صلی شکر اضافه نماید که خط کند و از شانه و باید که در یک برام پیمانه  
 سازد و در جامع بغدادی آورده که کاشی رب از قوت سرخ شکر که پیش از آنکه برسد و شیرین شود  
 و طبعه آن سرد و خشک است و منقعه است و قیاس ساخته و قیاس ساخته و کاشی از قوت سببی سینه  
 شیرین بکند و این مکالم معتدل باشد و لیکن و نافع در دانه و صاف و آن بآن غوره که کاشی  
 از قوت شای بکند و طبعه آن سرد است و اطعام است و لیب بکند و باه را زبان دارد  
 در کمال آورده که یک دانه و طبعه آن سرد است و منقعه سازد از دانه و در یک پاک کند و آن مقدار آب غلبه در آن  
 برید که الو بوشد و بچوشند و یک دانه و سرد شود و فشارد و صاف سازد و دیگر و یک کند و آبش  
 معتدل آن مقدار پیمانه که ربیع باقی مانده صنایع یک دانه و یک دانه آبش بکشد و صاف نماید و آن مقدار  
 باب پاک بشود و در یک کند و بچوشند آن مقدار که صری شود و از غرضی بلی برون کند تا استخوان  
 و پوست جدا گردد و دیگر و یک ریزد و پیمانه و بچوشد و متصل بیک نماید تا یک دانه و سوزد آن مقدار  
 که منقعه شود و ربیع مانده و وزن آن شکر اضافه نماید تا یک دانه پیمانه صنایع در کمال آورده  
 که یک دانه آب حاض صنایع و صاف ساخته و یک سنجی آبش معتدل پیمانه آن مقدار که ربیع  
 باقی مانده و فرو آید و صاف سازد و در جامع بغدادی آورده که از تخم و پیمانه در دهم و یک دانه پیمانه



و طبقه ای سرد و خشک است بسیار دمی باز دارد منابع که در جاضه رقی اند و خواج و کوشه  
در یکی سنگی آبش چرخ آن شده که نصف باقی نماند و دیگر مرقی سازد و کف یکد و در یک کوزه چینه  
آتش چرخ آن که نصف نماند پس اضافه نماید باقی است بعد از آن خند سینه و گاهی از آب کش  
یکد از دیگر و زیاد روز در منابع آورده که بار دست و قابض و مضرات با صاحب  
احمال صلیج اوست بطلب که بوند در شکم نه رسیده و فتنه رند و غلی که مانده باشد با انگ آبی  
بجوشاند با کش معتدل آن مقدار که شش ماند و از غلی سنگ پرودن کند و سرد آب با هم مخلوط  
سازند و بخوشاند آن مقدار که در معده و اضافت کنند شش و زن نصف آن یا شش زن آن را  
و بگوام آورند و صاف خشک که گاهی آورند و در اندک رطوبتی باقی باشد چندان نافع بود و در  
بدن و شای مخلوط ساخته بگوام آرد در منابع آورده که رب الیو با شش رب الیو سازند  
در حله را آورده که سرد و خشک است و مسکن صفرا در استخراج از سینه را این پان آورده  
که قانون در آنجا از ادیان عاده از آنجا عاده شش با بوی و سوسن و زعفران و بیری آنست که در هر یک  
رطل از زیت چهار و نیمه و زعفران فایده و در شیشه زباجی کند و چل روز در آفتاب نهند و در آنجا  
ادیان بارده شش نیلوفر و بنفشه کل و اشال این امور آنست که در هر یک رطل از شیرین  
باد شیرین چهار و نیمه از زعفران فایده و در آفتاب نهند و در روز گاهی روغن کل از زیت ساق  
فرایکند از برای تنویر اعضا و در آنجا ادیان از اصول و برود و آنجا آنست که بخشد و آب گرم  
شود و زیت اضافت نمایند و آن مقدار پخته که آب برود و روغن بماند و مستعمل سازند و اگر با وین  
در الدین قلاشی آورده که قاعده علی ادیان آنست که ادویه بکوبند و در آب گرم خیسند و یک شیشه  
جانبه آب و انگشت بر بالای آن بایستد بعد از آن بزنده و دست بماند و صاف سازند و شش  
آب روغن اضافت نمایند و چندان پخته که آب برود و روغن بماند و اگر ادویه کثیف باشد سازند  
در طبع و در ساعت آب گرم در یک روز و نیمه و پخته که کال باشد و صاف سازند و اگر لطیف باشد  
در طبع و در یک روز و نیمه پخته که کال باشد و صاف سازند و اگر ادویه کثیف باشد سازند  
صاف سازند و روغن اضافت نمایند و در یک شمع صاف طبع نمایند آن مقدار که آب برود و روغن بماند  
شیرین از روغن نافع است و در حرا و دهه که در جمع بدن یافت شود و اگر در عضو طاهر

برای مالده و اگر در شانه یا کله باشد هم مالده و اگر در بدن حارقی باشد پاشد و اگر در  
مالده و سوط کند و اگر در معده حارقی باشد بنوشد که در دی بزرگ تمام و متشرب اند و کوبند  
و فتنه رند و از آن آب چهار جزو فرایکند و از شیرین آرد و کینه و آبش معتدل برود آن مقدار که  
برود و روغن بماند بعد از آن صاف سازد و در شیشه کند و استعمال نماید یا لیوس و سیجی که اندر سرد  
و ترست در جامع بغدادی و منبع آورده که طریق نخست آنکه آب تمام رند یا ز آفت که قدری  
پیش بر سر جلی چند و در روغن فرو برند تا بقدر آن برسد و پروان کند و آبش افزوده و در آنجا  
و شش آرد و از آن آب در آن مانده باشد و از استخراج روغن حبالبه و حبالبه که در آب شیرین  
و نم که بکشد و آب کم بران باشند و در شیشه آن مقدار که روغن تمام پروان آید و در تقویم الا آورده  
که کثافت در آن سله جو اس است و اصلاحش بروغن پوست ترنج کند و مقدار استعمال از آن در غایت  
و آنرا برای روغن که در کینه و برانی شفا و قوا و بر روی فو ق و ساق و پونانی و تقویم  
در جامع این مقدار آورده که بر دست و در طبخ هم و معتدل حرا و به آلان روغن نیلوفر و زیت  
سرهای بنفشه و در طریقی کند و شرح نماند و پخته اند با آفتاب کم نهند ایامی که شیرین قوه آن  
یکد و بعد از آن بنفشه و شش آن پخته اند و روغن آن برود و روی باید که در هر یک رطل از شیرین  
و نیمه بنفشه اضافت نمایند و در غدا و یک پیمان طریقی سازند و اعلی طریقی روغن که در این  
الدولین غلیظ کند و آن چنانست که بکشد و کینه مقشر بران کرده و بنفشه پاک و بنفشه پاک و بنفشه پاک  
نارسیده که بسیار نماند و پخته باشد تا موجب غلظت گردد و در طریقی سازند و اعلی طریقی روغن که در این  
میان و طریقی و پوسته و در کینه که با سی فو کند یک کف بنفشه و زنده و یک کف کینه و بنفشه تا تمام شود  
پس سر کینه بنفشه و زنده که با سی فو کند و سر و زنده چهار روز بکشد و بعد از آن پروان  
آرد و بر روی پاک پس سازند و در غدا که اصلاح و در غدا و بنفشه آن زرد آن مقدار که خشک شود  
و بنفشه از آن پخته اند و یک بنفشه بصفی که کشت اضافت نمایند و سه روز یا چهار روز یا بیشتر  
بعد از آن وقت بنفشه همین طریق عمل کنند بعد از آن پیمان سازند و خشک نمایند و بنفشه که آرد و اعلی  
که در کینه غلیظ کند و روغن که در کینه و زنده و سر کینه که در کینه بنفشه صاف آرد و بنفشه که  
زنده و سر کینه که در کینه غلیظ کند و روغن که در کینه بنفشه صاف آرد و بنفشه که



در روشن کل و نیکو نور و جوی پدید و غیره باین دسته عمل کند و مسلح روشن بنفشه روشن برین است  
شعور که در اختیار آورده با دام شیرین میزند و سیرا و نیم سازد و خشک نماید و در هر  
یک بن یا دم شیرین بنفشه ضم کند و گیسو کرباس کوکوه در شب در بجا خواباند و بر بالای آن  
خواب کند و در بن سازد و اگر هر دو روز یا سه روز بنفشه دیگر اضافه کند بهتر باشد تا چهل روز باین  
طریق ببرد پس و بعد از آن روشن بکند و در محتاج آورده که آن در آن رخنی بدن است و اصلاح  
آن بر روشن زین کند و در قوای او آورده که مسلح آن زین و زجر است و مستعمل از آن قدر حاجت  
و آنرا بنا بر روی روشن بنفشه گیسو و کرباسی شش و شش و بر روی طبرکسون و توانایی دین اسکن  
شرح میدهد و مذکور شد و جامع این بشار آورده که مشد آن باین وجه از ویست و بدین  
مقوله بکند و در پنج رطل مشت و قیه و زیت پت رطل پنج و قیه و او را بکوبند و در آب بنفشه  
و آن مقدار که فکر کند زیاده کند و در زیت نیز در وقت غنیمت پوسته حرکت نمایند پس صاف سازند  
و نیز از کل نسی از اقلی که اصطاب ندیده باشد در آن انداخته و دست بصل خوشبوی بیالایند  
و حرکت کند بسیار و درین حرکت آنرا اندک عصری نمایند و کیش بکند و اندک بنفشه بعد از آن بنفشه اند  
و هر عصر که در جمیع شود در اجازت بصل آورده و نیز در شل کل و در طری دیگر کند و پت رطل و سه و قدرت  
عصران آن و غیره یکبار و دیگر بنفشه اند و اگر خواسته و در زیت ثبات خیساند و عصر نمایند  
و در سر بصل را بصل آورده سازند و اگر خواسته بکند و دیگر کل نسی آب ندیده بعد اول در روشنی  
که اول عصر کرده و بخیسانند و دست بصل آورده حرکت نمایند و بنفشه اند و در سیم و چهارم  
بنفشه مذکور شد عمل کند و اگر خواسته در روشن بادی و دیگر کل نسی بنفشه اند و در چند بنفشه کل در آن نمایند  
تغذیه زیاد کند و آنرا بنفشه است که در آن تبدیل کل نمایند و تحت نوبت است و عصره را بصل باید آورد  
و در تیره و نسی از عصره و باقیه تمام کند چاکریت بهانه روشن را فاسد سازد و اگر اندک باشد بعضی  
کل را بکوبند و در زیت خیساند و سوزت تبدیل کل نمایند و در سوزت روز یکبار بعد از آن دست ببالند  
و صاف سازند و بعضی زیت را بصل اندیده و در ششان مصلح سازند و بعضی سس الحار در آن انداخته  
از برای یکسختی رنگ و طرا برای هم فساد مناج بکند که جذب رسیده و نیز مستحکمه  
پاک نشسته سالم از غصه و کل نسی از آب رسیده و مزوج الا قلع آن مخلوط سازند و در آن مدتی بکند که اند

پیشتر از مدتی که بنفشه در کجی که اند و بسته بر بنفشه روشن بکند و باید که در مرکب غیر کجی در فدا ال پت  
رطل کل نسی از جبهه انداخته و در فقه دو م پازد و رطل در فقه سیم و در رطل اختیار است  
دری کل سرخ تازه و کیش کند و روشن بکند بر سر آن و نیز در رطل و در آفتاب پازد و بعد از آن است  
کند و روشن بنفشه و زجر یا سیم و خیری و سوسن و سمن و زین سیم طریق باید گرفت و درین  
مخلوط قاعده کلیه منقول از دسته دین پاست و تعیین مقدار کل و در غنیمت کرده و عمل نماید و کل  
آنست که در کل در شیشه آن مقدار که می تواند مضطبی سازند و در آفتاب می نهند و بعد از چند  
آن مقدار روشن بکند که در شیشه داخل میسازند و پت روز در آفتاب میسازند و به سوال میسازند  
و جامع این سطر رطل از قیچی که که در فاسکند از قلع خلاف روشنی بآن طریق  
که در روشن بنفشه کشت و قلع خلاف عبارتست از سنبلیله نرم که در اطراف درخت پدید آید و خدایم  
برج طاهر شود و تفصیل آن در شرح بهر خلاف خواهد آید انشاء تعالی و طبقه وی جنبه قیمتی کند و باید  
و مخفف و خامه وی آنست که تکنیک که مصالح بسیار گرم را و بخار مره صغیرا و خون تیرا را و اگر بآن  
استثنای کند یا سوط نماید و زایل سازد و آنچه حاره که بر سر مشاهده شود و کای کای روشن کل  
استمال کند و قیام مقام آن شود و جامع این بشار آورده که بار در طب ارم و اطباء  
گفته اند منافق آن مثل منافق روشن بنفشه است الا که در صداع حار فعل آن آتوی است و در غیر  
صداع قیام مقام او شود و طریق عمل آن مثل عمل روشن بنفشه است بینه در مناج آورده که در  
کبر بالای جبهه بود پند از دوزی و زردی و زردی و کجی در آن اندکی پیشتر از بنفشه کند و در سر  
قصری کجی منتشر در فقه اول از نریلو یا نریلو در دست نیکو طرح نمایند و در فقه دوم ششصد یا سه  
و در دهم سیم از پاشیده باشند و اگر در فقه چهارم و پنجم چمن عمل کند بزرگ و در فقه اول و دوم  
که اگر در آن رخنی بدن است و در روشن زجر یا سیم اصلاح وی کند و عمل از مسودید و کده  
که بار و در طب است و آنرا بنا بر روی روشن بکند و در کرباسی شش و شش و بر روی طبرکسون و توانایی دین اسکن  
و طبع آن مقدار و ببال بر روی سیم است نماید که در صداع و در کوش و مضرات  
باشا ضعیف و مسلح آن مسکلی است با دم شیرین نرم بکوبند و بر شش و آب گرم بر آن پاشند و اند















۷۹  
 کنند و چنانچه بر آنکه تمام جلاب رسد و بر آنکه در مقدار آورده که در کل در قیاس چهار رطل است که  
 نیکو در هر رطل ازین یکین شکر اضافه نماید و بمقام آرد  
 این درین فصل مذکور شده  
 در سابق مین گشته که در اندیشه در شرح نفیسی بر سبب است که در طریقی صفت و بی گشت که جو صفت  
 خوب نشسته سازند و هر یک که کل از آن چهار رطل آب صافی عذب بریزند و بعضی گفته اند بی گشت و بی جا  
 یک رطل آب شکر معتدل بریزد و کف بکشد و چون بپزد و کف بر آید و صاف سازند و جو صاف است که در  
 وقت بختن بسیار شکر کرده و متعفن نشود و آب آن سرخ باشد و فوی جو در صبح او قاتل بی فوی  
 وی بود و شو قاتل سمه و گفته آید که در آنست که بر پی با لاکشته تا داخل شود و در وی بخار آن باقی  
 در صدام طارمادی و در وقت آن اگر از برای غده خوش آن  
 سرفی چشم در دست در فیه آورده که از رنگ در و چشم توان دشت که ماده صدام که ام خطا است که که  
 خطی که در آنکه سبب در دست اندر آن آید و سبب در آنکه گشته شود و نیز که حصو در دست  
 برون باشد و انطواء گانبا و کشیده شود و فوی توان که در این سبب گن است که اگر چه ماده صفا  
 بپزد باشد از بر کشیده شدن خون بر وضع در و حوالی آن رنگ چشم در وی بی لایس می آید یا لیس که چشم  
 میخورد و در و بر کما چشم مثل عظم در سر ضربان از برای شده احتیاج بخوب سو با و  
 ظهور عالی می باشد و آب از برای رطوبه و غلط خون که مانع انقباض روت بطاهر قله خواب  
 سبب حراره خون که موجب بسط ادر و است و مانع آن از کون در باطن عظم نیز می آید و آن  
 در انقباض از برای لین اگر سبب ترطیب خون و شده حاجت بر روی سبب حراره خون غلط  
 از برای ضعف قوه میز و بسیار تعارض در روت ماده و عدم قدرت بر آنکه قوه خون را از نایه کاپنی  
 در حادی صفر آورده که سبب صدام دوی استلا در قیاس سرست از خون و قد خون آنرا و این  
 بر در وقت سبب و سبب قوه و علامه است که سبب و سبب حراره خون است و نقل بدن و کل و کل  
 و تعدد و در قیاس در و در خاصه چشم و کثرة قطره و ثواب و جواب و عظم فیض و بیکه فکر و کل و کل  
 و سبب دین و نشو و نقل و حالی شبیه با میا و رقت خون از برای یا ازین دندان با نیک سبب قوه  
 قاروره و حره یا مشوره آن و اگر باین امور منضم شود که ایام ریح باشد و بدن قوه و مزاج گرم و کل  
 و تدریج مندم شاد و لا تر و روشن تر خواهد بود و علامه است که سبب قوه و منفی نبض است و سقوط شوه

۸۰  
 و نقل در سرعت افعال و طر حرة لون و عدم نفع قاروره در روی الارواح نقل از شیخ الرئیس که  
 که اگر ماده عاری باشد با وجود نقل در حراره دست و گفته اند که حراره در دوی طاهرست و اما در صفراوی  
 بگویند قوه بود با آنکه قیاس تعاضای صفر و گفته اند در جواب آورده که گاهی که سر نخورند پیداکند اخطا را هم  
 سخویه عارض کرده و سبب میل آن شود و بطور و چون خون غلبت بر سایر اخلاط ظهور نکند و این سبب  
 خواج بود اما سبب آنکه حره و ای غیث است که خون کاهی در بدن عارض شود و ظهور و کشش کمتر بود  
 آن بالا طالی است که در کفیا لکشته اند و گفته اند از سر کشیده و مستغرق سازند و حادی از ساقی کنند تا  
 بعضی از ما در مستغرق کرده و باقی متوجه با مثل شود و شکم را ببطون و اگر نرم سازند تا اخطا تریزه را بپزد  
 و خون از بالا باین کشیده شود و سبب است که اخطا و شربت که اخطا خون کند چاشنه و اگر با این صدام  
 سرخ باشد یا شیر بهتر بود و غده در دانه ترش تناول نماید اگر سرخ نباشد زیرا که ترش با خون را  
 کم سازد و گفته اند از این سبب که ماده خون اقلید و شیر بر معتدل است و فایده این حراره معتدل  
 و ماده ترش با جبری است لطیف و فایده این برده و بر سبب ماده و گفته اند فایده این ایشان  
 مخالف باشد و سبب کشیده منظم از برای آنکه حره است یا سبب است و خون رطب و سبب طعم تر خفانه  
 تمام است و گفته اند علامه راجع طعم از طعم مثل قوه نشکند و بعد از تنبیه تا در اطلال و سوطات و  
 نقلی بارده و نقل آورده و اگر در وقت صدام عارض از برای صفرا است آن سده حراره است زیرا که  
 حراره صفرا از سایر اخلاط بیشتر است را حقیقت از ششیا ماده خشکی مانع تشکی قیاس  
 زیرا که فصلی که از دماغ بکشد و به خطا باشد بصفر او طعم صفرا غلیظ است چو ابی سبب آنکه حراره  
 و خشکی دماغ موجب شستال روت و میل آن بظاهر سرعته نبض سبب شده حراره صفرا که منظم  
 کثرة حرکات و قیادی احتیاج بخوب سو با و صفرا قاروره زیرا که ماده سبب لطافه متوجه دماغ  
 زردی و گفته اند بواسطه آنکه صفرا بواسطه لطافه متوجه که بطور و شکر الرئیس فیض و اقلید  
 نقل می کند که در و در فیه نیلات زردی چشم آن در و در چشم کرمی در عداد علامات آورده  
 آن بالا طالی است که در صفرا است ببطون و بلع بعد از آن تبدیل مزاج با بخار قسم دوی  
 گذشت لیکن درین قسم یافته در تریه پیشتر یا دیگر در چشم دوی یافته در کلید سرد است  
 با تنصیل در اصل و اصل تحصیل می یابد  
 خن و این ماسویه و این و اقلید



گفته اند کل سرخ تازه بر سر خاگردن و بوییدن صاحب صداع کرم را فایده دارد چنانچه کشته اند اطفا حارة  
 و باغ کشته و میخورند و ابن رضوان و مالک گفته اند صاحب صداع کرم اگر کل سرخ خشک بشوید  
 بنزد و بر سر خا و فایده نفع یابد ابن اللطیف گفته اند عصاره کل تازه مسکن صداع کرم است  
 خواه پاشاشته و خواه خنده و فایده رازی و فافعی گفته اند کلاب سفیدست خواه پاشاشته و خواه  
 سازند قتی و مالک گفته اند روغن کل فایده دهد رازی و ابن رضوان و ابن ماسویه و همدس گفته اند  
 کل تازه و کل خشک تخم آن صاحب صداع کرم را نافع است سرخ صید و سرخ بر احوال و جنبه  
 و بنوری گفته اند در اصل بعد وضع کرده اند از برای شکم و در وقت و کل بر نبات و بعد از آن  
 کل مخصوص تقصیر یافته با هم ورد آن و وصف است سرخ و سفید و سرخ را جویم کوبیده و سفید را بوش  
 و اصل آن فارسی است و در دگر بر حرقه مشبه از طبقات الوان اطلاق گفته اند و در وقت  
 اسحق بن عران گفته و در وصف است سرخ و سفید و در بن تیم گفته صنفی از آن زرد است  
 و سفید هم که در عراق سیاه می باشد و بهترین وی فارسی است و تخم از آن و تخم قوی را می  
 و شیده اند و سفید و سفید از او را می بیند کشته و مرکب از جوهر مائی مار و جوهر ارضی غلیظ  
 و جوهری لطیف و نارنج و میخورند و می گفته اند و قیض و کل خشک بیشتر از کل ترست صداع  
 کل این طریق کشته اند اطراف کل تازه آن مقدار که سفید بود و بقیه را قیض و باقی را کوبند و بنفشه  
 و این عصاره را در سبایر جده آن صلیب کشته که تخم شود و تمام تمام پدید آید و کاهدارند و در وقت  
 ضرورت است تا فایده دودق آنرا هم در سایه خشک سازند و حفظ کنند و در وقت خشک کردن بسیار  
 بر هم بایزند تا خشک شود و صبح بن کلمه توه دی سرده است و در اول خشک در دهم می بن کلمه  
 کل کلاب و در دهن کل بر معوی اعصاب اند و در نوع از لیب و حراره که در ماست شود و تیرید کند  
 و صنف سرخ در فعل قوی از سفید است اگر چه سفید بوی لطیف است یعنی بن ماسویه گفته میج  
 عطسه است نسبت به کسی که باغ و صند او کرم بود را می گفته میج کلام اسشیج الریس و قافون  
 آورده کل مرکب از جوهر مائی و جوهر ارضی و در حرقه و قیض و مراد قیض است با آنکه طاقی و لطافتی  
 که سفید قیض او کند و این سبب حادث کلام فایده و با دام که تر و تازه است توه قیضی در آن ثابت است  
 چون خشک شود قیضی که کرده اند از این جهت در وقت تری که مقدار دهم پاشاشته اند اسهال آورده

و در می از کل کرم آن تخم است کرم است و اصل وی فایده عاقر قرحا حرق و اما طبع کل با این کشته  
 نسبت به بیمار را بسیار رویت و اگر چه آب باشد بر دهنش در درجه اول فایده بود و بن سیکم که پس آن  
 در اول دوم است خصوص کل خشک و قیض و کل خشک بیشتر از قیض است سبب آنکه قیض در طبعش بیشتر  
 از قیض است سبب آنکه قیض در طبعش بیشتر از قیض ظاهر شود و قیض کل خشک قوی است از کل تازه  
 و در نزد رومی کرم میان وی است بیشتر از سبب و قیض و طار و در جوهر است با قوی اعضا باطنه و  
 تسکین جوهر صغیر او را در بر قلیه آورده که استخراج جوهر کل نیز مستحکم است چنانچه در مورد و در جوهری  
 هست برادر در در دهم و جوهری و دیگر کار در اول و همچنین در وی جوهری است ملین و جوهری و کثیف  
 یا بسو اصل طبع آن سبب عطسه و طبع جوهر روحت خصوص روحتی که در نزد رومیست غالب بود و در طبع  
 تیرید آورده فایده دهد و سبب قیض و برایتین سازد و از این جهت قیض کلاب اندک در موشی و  
 خفان کرم نافع است بسیار در ترویج الارواح آورده که کل جوهر است مرکب از جوهر مائی و جوهر ارضی  
 که در جوهراتی و قیضی بوده و بعضی از اجزاء موجب عطسه نکام کرده و سبب آنکه در وی قیض و حراره و در  
 هست و اجزاء حاره و رطوبتها و باغ روان سازد و در وسط ضعف کلیل شود که در اجزاء و فایده بجا  
 که از آن فصول و رطوبات بر پختنی آید تنگ فایده دانه اجزاء حاره و روان ساخته باشد محبتش کرده  
 و این عاقل حادث شود ریاضی که محدث عطسه بود و در طباطبائی که جوهری فصول را با واسطه تنگی منته سازد و  
 موجب نکام کرده و کسی را که مجاری فصول می تنگ باشد یا مزاج و باغ کرم بود از کل نکام و عطسه  
 و مزاج او بیشتر پیدا شود و حرارت و باغ اعانه سیلان رطوبات و فضلات کند و صلیح کل در دفع  
 این مشرفه کافور است در مزاج آورده که کل در بعضی از بدنها احداث ماستی فایده و صلیح آن بوی کافور  
 و باغی صاف قاطع باه باشد و در غلضت تنخل بجا نزل در تقویم الاودیه آورده که بوی آن نکام  
 آورده و صلیح آن حور نخل است یا شکر روغن بادام و شربتی از وی بخوردم است و آنرا با شربتی کل  
 کوبیده و سریشانی آورده و بر وی آئین و بیونانی رودی اسحق بن عران و ابن بون و  
 بن سیمون گفته اند اگر شکم خفا باشد و بیکر کنند و روغن کل برشته و صاحب صداع کرم بر سر  
 خا و فایده نفع یابد کل و فافعی و ابن اللطیف اگر صاحب صداع حار روغن خا مزج بر سر  
 تیر بر سر خا و سازند فایده دهند و میخورند و مالک و ابن سیرک گفته اند شکم خفا میان فایده کند











نبات آن بر حد کساید و باین سبب تشنگی انداخته که در دوزخ و از پنج سوخته آن یک شیر زراگنده در آن  
 تبخیر و دینی و اندک کلیل است و بر سرش کمرست و تخلیش آن مراره قلیل و تخفیفش بسبب بعضی کلیل شیر  
 و او کرب الهی است مثل کل سرخ و فاخته در ترش و غم و غم است از این سخن صفا بعد و در او دین  
 قلیله و در ده که در آن با عماره مرده است در درجه دوم و در آن در باره آنرا تعدیل نمایند بر عفران و بآن نامه  
 که بسبب آن قوی و قوی قلب نماید که در حدت و در آن دستان است در جوهر روح و قوه فاعله در این امر  
 معین است صاحب جامع نقل از ما رویه که که یک شیر چریت که در حرف قمار مندی می باشد  
 و در حرف قاف گفته قمار مندی قمار شیر است و نقل از بی بی محمد که که خاکستر خ قمار مندی است  
 و از جمیع سوائل پیدا آورده اگر از موشی است که آنرا سنده بود که کند و غلغل سیاه از آنجا نیزه و نقل از  
 کرده که بهترین وی است که سفید تر باشد و سبب بر یک فلک منور و عده با در اندرون قصبه بود و معنی  
 اعتدالی است که سبب حاره ضعیف شده باشد و کاهی در وقت که آنی منوش سازند با سحران شود  
 سرگوشه و قیامیک من از آن درجای تو در شش دم است تا مشیت درم شیخ اریس و سحر و شی  
 گفته اند قیده آن باره است در دم و باین سبب هم و یک وقت مباحثه اق صفا در مناج آورده که بهترین  
 وی است که بک باشد و سفید و زرد و سحر شود و سحر یا بد و متاد را خود از آن نیم دم است سحر گفته  
 مضرات برید و معطل آن کلاست و گفته اند مسکله و اینها و بدل آن عصاره لیمو لیس است و گفته اند  
 سر وزن آن سحر نیم باره و چهار وزن آن بزرگ قطونا و گفته اند بدل آن نیم وزن آن کافورست و گفته اند  
 بوزن آن کل نیم وزن آن عصاره لیمو لیس است که اندک اندک صغری سوخته گفته اند بوزن آن  
 نیم کاشنی و نیم وزن آن مندل در جامع قیده ای آورده که بعضی گفته اند طیار شیر چریت که در حرف قمار  
 کهن یافت شود و بهترین آنست که زرد و عده با بود و بعضی گفته اند حاره قمار است و بهترین وی است که  
 بغایر سفید بود و قطعه قطعه و سبب بر شل و قوی که عصبی را که از حاره ضعیف شده باشد چون پاشنا  
 و بر ظاهر طلا سازند در معولم او در آورده که شری از آن یک دم است و آنرا بخاری یا شیر که کند و در یکی  
 بطور متوالی و در بانی و دانی مشهور است تفصیلی گفته و در او اس آورده که صاحب صبا عمار  
 اگر اصل پرور را که بود و بر شد و بر سر خدا نماید فایده بدین شرح میسر است و احوال میسر دیدن که در حرف  
 و صفت است یکی معروف باقی رنگش باقی بسیار است آنرا بر نفس گویند یعنی قتی سبب آنکه در آن شایه

ورق کاواست اندکی باریکتر و کوچکتر و این صنف در دم و بدوی و قلیل الراجح باشد و بدوی و در شش  
 و شری که آنرا الفاح گویند شبیه است به زرد و خوشبوی و جششش بر حسب مرود و او را اصول یا  
 دو یا سه بعضی بعضی متصل نام آن سیاه و باطن آن سفید و پوستی ظریفه این صنف ساقی نباشد  
 و صنفی دیگر معروف بزرگ گش سفید و آنرا مورون گویند و ورق وی شبیه است بوق سلق و در شکل  
 و رنگ و مقدار الفاح این صنف صنف الفاح صنف اول بود و عفرانی و خوشبوی و قلیل الراجح زغافه و شایه  
 آنرا خوردند و اندک ساقی ایش زغافه سفید و اصل این صنف مانند اصل صنف اول است قدری بزرگتر و سفید  
 و این صنف را ساقی بیت و کاهی عصاره از قشر آن صنف که در قتی که طری و دانه و باین  
 طریق که آنرا گویند و آبش که در سحر گفته اند آن مقدار که تخم شود و در ظرف خالی نگاه دارند و کاهی عصاره  
 از الفاح این صنف هم که در همان که از پوست اصل لیکن عصاره الفاح ضعیف است و کاهی قشر اصل را  
 در رشته کشیده آورند و باین سبب گفته قوه برده این نبات در درجه سوم است و مع پنهان که حوائی  
 دارد و در الفاح و در طوبی هم صفت و از این جهت بحث نباتات و اما پوست اصل روح در حایت  
 قوه است و با وجود تریه تخفیف هم کند و نفس اصل از پوست ضعیف است و دستور بدین گفته کاهی سبب  
 از پوست اصل آن میسازند و یکی که پرنه باین طریق که نو که از شراب ملو متد او یک قطر بطریق مقدار  
 از پوست اصل در آن اندازه و یکی که محتاج آن شود که عصبی از او بر نه و کل بریدن داغ کنند چون  
 مقدار سه تو اوس از آن پاشنا صاحب اس که کند و الفاح این اصل که بخورند یا بپوشند موجب نبات  
 شود و اگر در عصاره آن سبب که کاهی استخراج و معده وی باین طریق نماید که کما می مستدر بر  
 در زمین کنند و در طوبی که از آن روان شود و با آنجا مجتمع سازند و عصاره اقوی است از دمه و بعضی گفته اند  
 اگر اصل پرور را که بود و بر شد و بر سر خدا نماید فایده بدین شرح میسر است و احوال میسر دیدن که در حرف  
 در اکثر ظایف و متا را در بدو ورق این صنف سفید است و شبیه است بوق سلق و در شکل و رنگ و مقدار  
 و قشر نزدیک یک وجبات و گش سفید و اصل این صنف نرم است و سفید و طوی پشتر از  
 یکدج و در غلا گفته برام و بعضی گفته اند که از این اصل کسی مقدار یک می یا شراب پاشنا  
 یا سویی یا نان یا طعمی چخته بخورد و آب نبات عارض شود و باین صنف نبات بر طالی که پیش از  
 آتشیدن و خوردن بران مال نموده باشد و قریب به سافت یا چهار ساعه صحرادر آن آتشیدن







تشریح شد نفس هم با فم که قرار از آن ریشه رسد متعلق میگردد و تا مربوط به است حدش این اثر از او ظاهر  
میشود و این غایت و موجب شیخ اریکس گفته سر وجه اصل طبع بری است و آن در اصل طبع در حرکت  
و شیب بصورت آدم و ازین جهت از آن بر وجه که میزند بر وجه اصل منطبقی است یعنی نباتی که بصورت آدم باشد و از  
که حتی این نام موجود باشد یا غیره و بسیار اما لا نکند بر مینمایان غیر وجود و صورت و در وجه موجود چه میگوید  
بزرگ که اغراضی است مثل قطب که وسیله وی بار است و با پس بر ستون و دهن بعضی آنست که در و اندک در عرض  
است و اصل آن در اصل قوایست و تخفیف کند و است آن در اصل ضعیف است و در آن آن نزدیک است که  
گفته و فایده دهد و در نفس طبعی است و نهایت آن نیز است و در او ماده باشد و فضا باشد و فضا  
اوقی است از دو مقدار که یکی خواهد که بعضی از ابدان خود هر مقدار سه احوالات از آن در شرب پاشا  
تساوی است که بعضی گفته اند که از طبع با اصل آن پند و هدایت شش ساده از آن نرم کرد و از دهن و فضا  
در سر اصل الطبع نباتی است نزدیک و فضا مثل از آن نرم است و وسیله وی کم است و در او اول  
و شگفت و در او دوم و وضع است و بعضی بر آن غالب قطع زلف کند از سر جا که باشد و جواهرها و ریشها  
بسیار در دو جاع بعد از او آورده که در چه تنبیه سر اصل الطبع بعضی چنین گفته اند که قطب نام جانور که است  
که چنگ بسیار کوچک که از لای بر روی آب ببردند و در آن نبات چون در شش فروخته کرد و با قرار آن در  
آن شش در بر آن میچرخد و در این سبب سر اصل الطبع که میزند در دو درج با آورده که در ج اول  
طبع بری است شیب بصورت آدم و وسیله آن سر و شگفت و در دوم قول اول فایده پس و در میان  
اسهال ملوم و در صفرا است و منفرد و آنست که نبات و در او آورده و اصل طبع آن همچون اصل طبعی کند  
و شرب از آن در دوم تعیین کرده و گفته اسم آن جانوری را در اصل طبع است بر بیانی بر وجه و در وی لا و در غریک  
و یونانی مذکور است و در ج بین آورده که سر اصل الطبع نباتی است شارب زلف و در دوم که آنست و وسیله  
آن که کم است در اول و شگفت و در دوم و فایده آنست که قطع زلف کند و وضع فاش و مانع باشد  
در ج و منفرد و آنست که صدراع آورده و اصل آن کل است و در ج و مقدار شرب از آن شالی است و آنرا  
جانوری خرم که گویند و بر بیانی شرم و در وی که گویند و یونانی فطری و طبع و طبع و در ج است و در ج  
بسات و اصل طبعی است و اینین و شرب از آن نیم است و آنرا جانوری میگویند و بر بیانی  
سر وی و در وی مقدار اعراس یونانی او و سطوس و بعضی از احوال طبع بعد از این مذکور خواهد شد

مانند گفته و در خواست آرد که قتل آن صداع گرم ترسکین کند بواسطه عطایا کار سبع مهیبه و سایر احوال  
جاریوس گفته طعم سینه قابض است لیکن تبخیر از ایض زهر و در گشت و از این جهت تبخیر شکم  
کند از زهر و در گفته این مایه مکتبه باردست در وسط اول و یا بایست در آخر دوم غذا اندک و به هیچ  
معه بود و سوختی که از این نازک بر نهان علی کند اگر بقیه مزاج نباشد این مایه گفته خاصه است  
تبع حده صفراوی که بطن و اعصاب زرد را می آرد و که بسیار نافع است در صداع یمنی  
در کتاب مرشده آورده که شکوفه درخت آرزاقی پیغم است در شوره زمان الکیمیک و زل که در کربلا  
مرا خبر داد که در بلده از بلاد مشرق درخت غیر بسیار است و در ایام بهار که شکوفه از این درخت بسته شود  
ز ناز از استام رواج آن مان حال حاضر شود که بر باراد بعضی اوقات و کار ایشان اگر  
شده ضرب شوران باشد بنصفه آنجا و اگر کسی بپوشاخی در درخت غیر اگر برگ و شکوفه بسیار است  
باشد و از آن الکلی سازد و بر سر نهی پیغم کند و در نفس خود طوی و سردی برکال باید شیخ از این  
گفته باردست در اول اول و یا بایست در آخر دوم و جسی تا مسیله نماند در نهان آورده که بهتر آن  
وی است که کثیر الیوم باشد و موافق مزاج اطفاست و معدل طبع ایشان در وقتی که کشیده غرنه  
و مسرت بعده و معتم و صلی آن فایده است در جاع غذا می آرد و که غیر درختی است معروف  
بزرگ در عظم نزدیک برین و غیر از آن جهت تا کم کرده اند که برگ آنرا غیره تا خام است و قوه وی  
شبه است بجان و بهتر شش است که فرود باشد و صلاقی طریقه و آنچه بزرگ طبعه بنده و جهت  
آن دو ضف است ضنی ز غیر شتر و ضنی ماه و شتر و صلی شتر و دی و در صفر و صحر است و فایده  
اورا زده و مخدر سازد در قوه الا در آورده که بر علی الاسترا است و صلی آن صلی است و ایستادن  
و شربتی از آن قدر کفایت و آنرا بنای سجد کند و بر سر ای نه زانو و بروی زرمقون و بیوانی  
بایروس مؤلف اصل کتاب گفته لعاب آن آب سرد و خاگردان سکین صداع  
حار است سبع مهیبه بسیار احوال در جامع این قطار آورده که پستان از عینا گویند و معنی پستان  
بنای حیا و الکلی است می پستان سکین بن عران گفته عینا عربی است و آن درختی است  
طول آن بقدر قامت انسان در رنگ پوست آن مایل سفیدی و برکش برک و در و خوشبایار  
آورده و طعم غلب وی شیرین است و در داخل آن لطی است از سفید که منقطع و متده کرد و در کین

انجمن طلابہ مدرسہ اسلامیہ  
نور محمدیہ جامعہ



شکل زیورن جمع کنده خشک سازد تا سوزش و استحال نماید و طبیعت آن متوسط است میان حراره  
و برودت و هیچ کثرتی از اعضاء جلیه نیست بیهیاست بعباب در قوه و در بعضی است در جامع آورده  
که در او در سلسله داخل سازد شمع او شمع کثرت و طبعی لطیف در شمع آورده که بهترین وی است  
که تازه و صفتی باشد و طبیعت آن سفت است و گویند باره و بعضی گفته اند از عطر و طبعی لطیف است و سینه  
و طبع و بولد و طبع و غذا اندک و در مقدار با خود زمان سی حد است و گفته اند منزه است بکبد و صلیغ است  
از اعصاب در عروق و لا و در نقل از خود حاکم که سرد و تر است و بسیار در خون آن منزه است بکبد و صلیغ  
آن شراط منحل است و مقدار شرب آن سی اند و اسرار آن بادی معروف است و در بانی غذا را  
و بر وی کما سولی و چنانی فانیط و آن  
نکته اصل کتاب که طبعی است که بر وی آن در دست  
بودی سرخ این رضوان و طبعی این ماسد و طبعی گفته اند عصاره آن غذا که آن مسکن صداع کرم است  
شرح بهیسه بسیار حال در جامع غذا و آورده که در او غذا زیز گویند آن کل طبعی است در جامع این چنان  
آورده که در او در عروق و او را که در آن غذا است شریف نقل از این چنانی که در آن چنانی سرخ و بی  
و در آن اند و در طبع و بر آن و در شفا آن اند که فی باشد و هیچ گفته رنگ سازد است و رنگ کل وی  
سرخ مشابیه کل طبعی بکین بهیسه کما سبت یعنی است و این درخت در زمین بل می باشد و بسیار بلند شود و بک  
بعد در قامت آدم شود و روحی و کما در این درخت است که کما آن با کرم است و رنگ کل آن سینه و در دفع  
نوشه است و کل برود کرم خشک این ماسد و گفته در او غذا کما است اندرون وی سرخ و پر و آن وی در  
و مزاج آن سرد و خشک است این رضوان گفته متوی اعضا است و مسکن اسهال که در سیدانه و از  
بغارات کرم و آب آن باقی است در صداع کرم در شمع آورده که در او غذا کرم خشک در درجه اول  
در عروق و لا و در نقل از خود حاکم که در کرم خشک است با احتیال در تحلیل است و طبعی و اندکی قهین  
و متوی و طبع کبد بسیار و طبعی این از غذا نماید  
ارساس و صفتی بن چنین گفته اند چون  
باز که نرزد و بر سر غذا نماید صداع کرم مسکن سازد و صمغ صمغ و بسیار حال در جامع آورده که این نباتی  
مشهور در اندلس و بیشتر در کوهی و درین کوه که آن کما باشد و در او غذا کرم در عروق بسیار کارند  
و از جگر و این است و در عروق و جانیوس و کلیل الجبل را که در او غذا کرم و اندکی طبعی گفته اند کلیل الجبل  
نباتی است خوش بوی معروف در مردم و از جگر و تباهی کوهی است و بلند شود و بیشتر از یک در عروق و در

در او بار یک و در خون شرم و بنم لیکن کثافت باشد و رنگ آن بنفش است یا لیلهایی و خوب وی  
صلب و کما می در میان و در کما بار یک کما و مال بنفشه و او را شربت صلب کرم خشک شود و کما  
کرده و نرزی سیاه و بار یک از خود لاندی بریزد و در عروق آن حوائی و در اقی و بعضی باشد و طبیعت  
آن کرم و خشک است در سوسم و صیادان در بلده اندلس و آن حیوانات سینه کندن و از آن خالی سانه  
و ازین نبات بر نماید تا بر سر معفن نشود و کرم در آن نباشد  
طبعی و این ماسد و این واقع  
و سینه آن گفته اند عصاره آن را چون در سر کحل کنند صاحب صداع کرم بر سر غذا نماید فایده بسیار در  
همیات و سایر حالات مذکور شد  
نکته اصل کتاب که کرم کرم صفا است  
ارساس و صفتی گفته اند عصاره و در عصاره و در عروق و اطراف آن غذا کما پاشا منده صداع کرم را سانس  
این بکرم و عبد اللطیف یعنی این کل گفته اند بیدون و در عروق و اطراف آن غذا کما سکن است این بکرم  
نکته با آب نیل و کما نیده آش میدان صداع کرم و استیکن کندن شمع صمغ و سایر احوال و سینه و در  
نکته خوب در شربت معروف و قوه کرم و در عروق و قوه عصاره آن غذا کما بعضی است با اینس گفته  
یعنی صمغ آنرا بنم شرم و از ابتدا و ظهور بکرم و آن آورده در رضای بسیار استعمال نمایند بسبب  
و لطیف و ناکثر بکرم استعمال کنند در مرضی که طبعی باشد تخفیف بسیار و قوه است مثل قوه بکرم  
و قوه است در وی خشک تر مثل باقی پسته ما این ماسد که بکرم کما پاشا منده و در شمع است  
در جامع این پسته آورده که کما صمغ عربی سینه کما بند و از اطراف العروق کما بند و بستر و در عروق  
و کما می و کما استعمال کنند شمع الرطوبت که در غریب عوصی است و بودی که بر جویان بند و بترین و کما  
و کل آن و بکرم آن و عصاره که از سر و کما تخفیف کنند فی لوع در شمع آورده که غریب شرم و در  
و خشک و قوه غریب صمغ در بیان میده خلاف پین خواهد شد و آن اندکالی در اختیار آید  
که در جی است که آنرا اطفا کما و بیشتر از وی و رنگ نهند و عروق و لا و بر آورده که غریب بسبب تخفیف  
و در شمع است و صلیغ آن جلایست و اعصاب بزرگ و طعم و شری آن کرم و نیم است و غریب را  
بنا و سی پد که بند و بر بانی عروما و بر وی ایضا و چنانی مشهور است  
این بطلان و این واقع  
نکته اند منحل و قهصری و سینه و صمغ و کما و اندکی سرک غذا کرم مسکن صداع کرم است این کل  
نکته نافع است شرم و غذا و صمغ بن طران و طبعی گفته اند منحل چهار دم از روت و در عروق و در



۹۵ شاد فایده ابو الصلت گفته صندل کلاب و اندکی کافور پشانی ضا کرده نافع است شرح فواید  
 احوال اسحق بن عمار گفته صندل چوبی است که از چین آورده و سه صنف است سفید و زرد و سرخ و  
 استعمال گفته و موافق مزاجهای سردی است و طبعه آن سرد است و سردی و خشک در دوام و اگر  
 با کلاب اندکی کافور برشند و بر شقیقه طلائع نماید فایده دهد در صدمه کرم و اگر خلط سازد با یک چوب  
 صندل نیم چوب از زرد و با سفید نیم چوب برشند و بر شقیقه چسبانند فایده دهد در صدمه کرم  
 و اگر در حمام با فوزه بدن مالند فوی نوره برود و صندل سرخ سرد تر است از سفید و صندل زرد چوب  
 برتر است از همه و بعد از آن زرد خشک و بعد از آن سرخ و سرخ خشک تر است از زرد و سفید سرد تر  
 در دوام بقراط گفته اگر آب کاشنی بر پشانی و شقیقه طلائع کند در صدمه کرم و شقیقه عارضه عظیم  
 و چشمت گفته برود و صندل سرخ بیشتر است از باقی صنفهای سرخ کافور گفته جالینوس  
 و ابن ماسویه بر آنکه صندل سرخ قوی تر است و بعضی گفته اند سفید قوی تر است و طبعه صندل  
 سرد است در اخروم تا سوم و خشک است در دوام و خامسان سرخ خشک خصوص صندل  
 سرخ و در او دیر قلبه آورده که سفید سرد تر است و پوستش از صندل سرخ کثرت زیرا که پوسته سفید در  
 اول دوم است و پوسته سرخ در اخروم و صندل صلاحیه کوفتن و مالیدن و با سیاه خورده کردن  
 بر سه در و دیانه فایده مفرح است و متوکل دل و عطش و قبض و لطیف لطیف که در او است اعجاز  
 کند در بن خاصیه و در مزاجهای گرم بسبب برده تقویه کند در جامع بعد از او آورده که بهترین اصناف  
 اسحق و سم است که خوش بوی باشد و برده و سفید بیشتر است و پوسته و سرخ و گفته اند سرخ سرد تر  
 از سفید و تجرب بر طلائع این که اسی و مقد است عمل از سرخ و سفید تا بکمال است و بعضی گفته اند  
 سفید است با و از مصلح آن نبات است و سرد و صنف مشغوبه است بغیر از شلیج آورده  
 که صندل سفید بهترین دی معاصر است گفته اند از صندل سرخ قوی تر است و گفته اند سفید تر است  
 و طبعه صندل گرم است در اخروم و گفته اند سرد و خشک است در دوام و اگر بسیار بود اسطوخودوس  
 اندک حرارتی بداند چنانکه در آرد و صندل سفید است با و از مصلح آن نبات و جلاب و صندل  
 سرخ و خشک در دوام و گفته اند سرد تر است از سفید و تقویم الا و آورده که اکثر آن  
 نجف است و اصل حش بر وزن با و در جلاب گفته و شری دوم تدین کرده و گفته اند بغا رسی

۹۶ صندل گویند و میرانی صندل و بروی طبرستان و یونانی و مدیون ابن بطالان و ابن حنون  
 و رازی و نفیسی و یاقی و ابن لدوز و ابو الصلت گفته اند صندل درق و خروط و اطراف نمده درخت انکوره  
 نافع است صاحب صندل گرم را خواهم به نام استعمال نماید و خواهم که ملحه غاصی و یسعی این چوب  
 گفته اند صندل انشا اکرم نافع است خواهم باشد و خواهم سازد و ابن بطالان و رازی و یسعی  
 و شریف و سفید این ماسویه گفته اند در اخراج آورده که صندل بزرگ در ضا کرده و نیکون صندل  
 گرم گفته سرخ میربهر احوال جالینوس گفته قوه زربستانی ضعیف است از قوه زبری شلیج الریس  
 در قان نقل از دینوریدوس که در کشتا خضای در جراحی و کوی در اثره مثل ربهستانی و زردی  
 شری است و در قش شیشه بوق غلبه غلبه ستانی قدری پهن تر و خشک تر بر از انکوره در کرد  
 و قش پهن سرخ شود و فروغ درخت در ابتدا نشو و نما با یک خورده و خاکستر شایان آن در او  
 کاویه داخل سازد و در وزن گرم مثل روغن کل است الا در اطلاق و در وزن غیر سکن است و مضمی  
 و بیمار درخت زبری را قبض تمام است و دینوریدوس گفته در جراحی و وصف است صنفی بسیار  
 و برند و وضعی و انشای که یک بار آورده و در آن سفید شود و در وی قبضی باشد قوه درق و ضوط و ضا  
 صنف بری شیلی است بقوه صنف بستانی و شری که از انکوره بری که سید است و قاصد نافع  
 کسی که فضول معده و اسهال زرد در جامع بعد از او آورده که گرم است بوی و می آن دو وقت بوی  
 و بستانی و مصلح و درق سرد و قوه سرد و خشک است و کای گرم را و معده و شیشه بهمن که بر شای  
 دی بند و شای نمده از انکوره گرم گویند و در اول طبع فرا جش سرد و خشک باشد و در اول اگر  
 کسی بعد از طعام قدری از آن صنف طعام از قوه معده نباشد و خشی در آنس یافت شود و گرم  
 بری شیلی است ربهستانی قوه تمام این درخت قاصد است لیکن قوه بیمارش در قبض و نفع از باقی  
 بیشتر است و اگر بیمار گرم و اسهال خشک کند و در طرف راستی که در وزن کل خلط سازد و بر شای  
 صندل بزرگ و کای و دیر با بزرگ و اندر تقویم الا و آورده که درخت انکوره سرد و خشک است طلق را  
 خشن سازد و کثیرا و صنف بری صلاح دی گفته و شری از صنف آن سرد است و آنرا بغا رسی زرد گویند  
 و بر بانی گستاخ و بروی و صندل ایسانا و یونانی و مدیون صنف اسف کتاب  
 گفته اگر بیمار که بروی سنگ بر شای بیاورد و اندرون صنفی را با آن پالانید صندل گرم است



ابن الهروماتی و ابن برکات و ابن رضوان و بفری گفته اند و جرب نه گفت کتابت که شاه چینی  
 مملوک بکباب چون بر شسته پیشانی طالع صدام که با ساکن سازد شرح میده و سایر احوال بر این  
 گفته شد و صیتی عصاره بنانی است بر در که بطریق کوه سیه و سنگ ساخته آورده و مناج آورده گشته  
 گفته اند صامت است که بر که در درختان اند و در جامع بغدادی آورده که شاه چینی اسم دوی است  
 که از صند آورده و آن عصاره است چای سیه یا پیوسته و طبعه دی سرد و خشک است و قابض و تقویم  
 الا در آورده و که صفت با عصاب و صلیح آن روغن بادام است یا روغن زیتون و صند را خود از آن  
 قدر حاجت و آنرا جاری شده صیتی گویند و بر بانی شورت و بروی فیند اینو چو نانی خنایه  
 مندرج این سینا و ماتی و ابن عصاره گفته این فو گفته اند با سر که کلاب و روغن کل خنایه  
 صاحب صدام که در نافع است ابن الهروم که چون با سر که پوست اند و بر شاد سازد و طبعه  
 ابن ماسویه و ابن سینا گفته اند بر خط بر سر شاد کردن نافع است این می گفته با سر که روغن کل  
 آتش آید و صند کردن سکن است سرچ میده و سایر احوال که گشت یا به این الهروم و طبعه  
 گفته اند و در نافع آورده که سدهم کثیر خشک با سدهم قد صغوف بخورد که میده سچی ماتی گفته  
 کثیر خشک صاحب صدام که در نافع است فخر ابن بطلان و ابن بطل و ابن صدام که این طبعه  
 گفته اند عصاره کثیر تار و سبزه بر سر شاد کردن سکن صدام که است یا به صیتی بر در که  
 جالینوس و رازی گفته اند چون بگویند یا مثل آن قد صغوف بخورد نافع است شرح میده و  
 احوال دستور بدوس گفته درون او را قوی است که بر در که و ازین بسته که با سوتی جو یا نان خنایه  
 گفته در واد که سازد و اگر اصل زیت صند و نایند شاد و از شری و درم نشین که در نافع  
 و اگر آرد و ماتی طالع سازد خایه را و فرجات را تحلیل کند و جرح را به گفته که بر سر است در آن  
 و جرب و سورت نم و شوی و کره می است که در آورده و جالینوس گفته دستور بدوس درین حکم صیتی  
 زیرا که بر در که است از قوتی متضاد و غالب در ارضیه و طبعه است و مایه تار و در آن صیتی  
 دارد و به سبب این و تاجع این افعال متضاد که دستور بدوس گفته اند و صند شود نه اگر متضاد آن  
 بر در است بلکه سبب یکی یکی در که و او را گویم عضوی که جرح عارض آن شود و بعد از آن سبزه سیه و  
 سر در درین وقت محتاج به و اجاست که استخوانی که و تحلیل نماید غلطی را که در وی رسوخ یافته و جربه

و این چنانی بر سر شغل شود و سیه را ساقا نایند با دوی و کلک و دمی که ها وای جرحه و صیتی  
 انبرای که در کم کاهی که لیب غلیظ و در اطراف را دست سکن یا به قی فیت که درین وقت آنرا جرحه  
 نام کنند و اگر کثیر است نایند و چنان جرحه گویند و نایند که در دوی و خطا و دای سر و دست چنانچه  
 دستور بدوس کان کرده که بر در که دست به لعل که با سوتی شاد کردن شاد و از جرحه و زیر که بر در  
 با سوتی شاد و از جرحه نایند و بار شده و خطا بافته نه از جرحه خالص و جرحه خالص است که عارض  
 شود و در سگای مضار و از جرحه و از جرحه دستور بدوس گفته که کثیر تحلیل خایه بر سر است و این است  
 که بر در است جرحه وای سر و در غل خایه وای فیت شیخ الزینین قافون آورده که جالینوس گفته  
 فو که بر در که است و غالب آن ارضیه است و مایه تار و در واد که میده صیتی است از قی سکن  
 بر آن که مایه در که بر سر است است نه خا تر که که تر سبب جوری لطیف حار باشد که خا لاد شود  
 و چنین گفته جالینوس فی برده و از که و کرده و عصاره دستور بدوس و سکن مکه و روغن کل خایه  
 و دیگران گوی داده اند و در آن که بر سر است در احوال دوم و خشک است در و در و جرحه  
 بر آن که سر و دست و سونم و سکن بر آن که بر در که یا به سبب است با نیک صیتی و در و جالینوس گفته است  
 بتجربین که با جوب ساین جوب لطیف است که تحلیل در و در و آشامیدن آن باقی نماند و الا اگر در عصاره  
 آن سبب بر در که شندی بود و جالینوس گفته چون تحلیل خایه که که نه سرد باشد و که نه جوب شفا  
 فیت و جرحه که جرحه که سرد شده باشد یا خا لاد شود یا با غل و در و جوب ساین که با نیک صیتی تحلیل  
 خا تر که یا که در و جوری است لطیف خواص که نماند و تحلیل نماید و جرحه بار و غص گفته و زاج  
 فعل او شود و در رساله صند آورده که بر در که جوری است لطیف حار و متوی قلبه این جرحه زود  
 بدل رسد و قویه نماید و جوری دیگر است کثیف بار و ارضی که صند شود و با عضای سینه و نایند و در جرحه  
 و قد اش و اعلی تجرب تحقیق نهسته اند دستور بدوس که اینی آورده که کثیر تار و با سوتی که تحلیل خایه  
 گفته و سبب آنست که در اسط حار و جوری جوب لطیف از وده شود و غصی کند و مایه خایه رسد و جرحه  
 طبعه در بر و نماند و زاج جرحه تحلیل شود و سبب کثیف در و دوی به طبعه که بر در که یا به سبب با صیتی  
 و سنج طب است خصوص از جرحه کم و عطیه و قبض سکن است و ماتی نماند که جرحه دستور بدوس  
 مدعی است و جالینوس فی طبیعه ماتی سخن شیخ در اثبات بر در که سنج و بحث است و جالینوس



۹۹ گفته کشیده تا ز نافع است در چنان مرده صفرا اگر بیا شانه بسکند گفته نافع بجا شود و گندار و کربلا رود  
و ازین جهت در طعام صاحب صریحی که از جگر مرده باشد داخل سازند چنین در کتاب بغیر آورده که اگر ط  
براست که کشیده تا ز کرم است و عاقل بطن را زدی گفته در بعضی کتابها آورده که کشیده منع بجا را زمر گفته  
در کتاب دفع مضار از جهت کشیده تا ز طعام را در مرده نگاه دارد و زانی طول و باین سبب صاحب  
زنی امعاء و سال و کسی که معده او عاقل طعام گفته نافع یا معده خصوص که با سر که و همان فرزند و انکسیر  
و شکم آن مقدار طعام را در مرده نگاه دارد و کویک ختم شود و ازین جهت مناسب است که در طعام کسی  
که طعام را می کشیده یا در اهل سازند و کسی که صاحب رو باشد یا کشیده تا ز و در شش لطیف جمع نماید و صاحب  
بلاده و در ضمای سرد و مایه کشیده بسیار در خود و اگر در باطن لطیف مستحق سازند و نافع که در آل متفرقین  
در اکثر کشیده در سبب فیون و شوکت کذب و جعلی است زیرا که باینوس متورم و شسته که در او در صفر ط  
شک ممکن نیست چنانچه در برود و اینون و شوکران و در او در خلق عاقل و در جگر شک در او و در نزدیک  
بوسه واقع شود پس اگر کشیده منوط الیه بودی خلاف در آن نشی پس قول ایشان چنانچه مخصوص  
که بسیاری از او ای که کم جان علی کشیده کند مثل مغز آن به علی کشیده و کسی که معصانه آن با فواقد است  
چون است و فساد و اگر خواب بسیار می تواند بود و کوبیدن امور بخارات روید او باشد که بر سر  
و اگر کشیده را بجز کینه در معده عاقل داده که کل طبع و فعل او را بر دست اند در تیرد اثری بین ظاهر شود  
و کشیده زبری می باشد و آن شبیه است بکشیده بستانی در تخم و در بوی و بکتری و کشش  
آورده هم سبب و در فعل و اثر قوی تر است بستانی است در او و همیشه بیشتر در کتاب موم مذکور است  
که چهار وقت از کشیده تا ز کشیده است و سبب ویدوس گفته در بستانی او را کشیده و نمود و زرا که بوی  
کشیده از تمام بدن شارب و زرد و آوازش غلیظ که در خون ظاهر شود و در او را حالی است و هم شبیه کمال  
مستمان جوشن حسن گفته کشیده از جمله بقولی است که بقلی است با قول و سم است با سم و در علاج  
آورده که معده و کسبجین ستر علی است در جامع نبضی آورده که کربک لقوی است از جگر و از بوی بسیار  
که در وی اندک یعنی است از جگر و عاقل لطیف است و دیگر مخالفت پس مرد و شک باشد و ازین سبب بسیار  
خوران آن بواسطه تر کشیده است و در او را آفت که کسی که بوی کشیده باشد یا زرا در سینه و از آن فضا  
گفته که ضرورت شود در طعام با قاعلی و لطافت و سخت تادل نماید در تخم الا در به آورده که مرث

نشان و فشی است و اصلاح دی بعلی و زغل و معده کشیده و معده از شر آن بکدم و نیم تعیین کرده و قلی  
از عیسی بوده که سرست در جداول و شکست در دوم و آنرا بخاری کشیده گویند و بسیاری از کربا در  
فیظون و بسیاری برو یا شون این بطلان گفته معصانه اطراف تا ز آن بر سر ضما و در وقت علاج  
کرم را به سازند و این الود و می کشیده اند شکم ذآن و میدان و ضما کردن نافع است بن سینه  
و سر قندی و این عمل گفته اند عرق پیدا شامیدن و بوییدن و ضما کردن نافع است و در وقت بن خضن و  
رازی گفته اند معصانه و رقی آن بر شیت و پشانی ضما و کشیده شرح میدهد و سایر احوال نافع گفته مید  
امناف بسیار دارد و بعضی از آن مصفا فاست و آن دو مصفاست سرخ و سفید یا بوجده گفته و  
تسبی است که سیل بعضی از آن آورده و از عقب آن بسیار روید و پیدا شود و می کشیده در کتاب بر شده آورده  
که خلاف منعی از مصفا فاست و فرق میان ایشان آنکه در شکل و سبب اخسان و یکینه و وق  
برابرند است که فجاج مصفا فاست به فجاج فست زیرا که خلاف در احوالی ایام ربح  
خری آورده و آن تصبای فاست با ریک که از سر ای شاد خا پرورن آید و سر ای بن تصبان یک  
طبیق باشد بر جینی او کن الطول نام الحس مثل شکل در نری و رنگ شل شبیه که در ورق لسان الطول  
و آن زنجی است که بر لسان الطول میان تصبای فاست و این شبلیای نرم که خلاف با را در خوش  
بوی و نرم است چون زنی طبعی فاضله که از سوس آورده و در وقت مصفا فاست بن فست است بلکه  
مصفا فاست درین ایام می سیند رنگ با آرد و شل جاب با وین و متعق به نباشد در معالجه طبعی فخر  
این خلاف که مصفا فاست در وقت تاریکی جمع سازند و کشیده را بآن تربیت کشیده شل نباشد و در وقت  
کینه و آنرا در حن الخلاف گویند و آن روغنی است و خشوی و پرنایده و در اصل این اصل مذکور  
خواهد شد انشا الله تعالی شیخ الرئیس گفته که ای ورق از شادخ نایده و صغی قوی شیده و الجلا و  
لطیف پرورن آورده و در وقت و تر پیدا یعنی است بی لایع و بعضی نام و در فضا گفته و ی تحفیه فست  
در علاج آورده که خلاف طبعی به راج است و طبعه خلاف سرد و خشک است و مقدار او از آن است  
پست دوم است در جامع نبضی آورده که خلاف اسم علی است مومض از برای چوبساک سیل آنرا  
و از خلاف آن روید یعنی از ناحیه اصل لیکن اصطلاح بران واقع شده که از مصفا فاست مانند آن  
انواع است و مراد از خلاف در اینجا قوی است که سینه است و بخاری آنرا پد شک گویند و کل این

در کشیده تا ز  
در کشیده تا ز  
در کشیده تا ز







کیر است و او را اصل است پس نبشی و بعضی از آن بردی نیست است و شای بسیار متبسط  
از آن بر آن آید و بر کماهی که چکبک بسیار و خاکی میخند که است که بر کما آید پوشیده باشد و کثیرا از  
اصل ظاهر شود و بهتر آن است که صافی باشد و نرم و تنگ و پاک و یا لب شیرینی و قوه وی مغزی است  
و بشیر قوه صغیر است که قوه کثیرا بشیر است بقوه صغیر و طریقی و معوی و شکسته جزای  
سیح بن حکم گفته است در دهم و در طبایع کما بشیر که استی بن عمران گفته است صنف سرخیده  
در صغیر و در جیش گفته است که اگر اندک حرارتی و در طبیعت است که اسهال کند و صغیر او در مسهل عاده باشد و دفع  
مضره آن کند و اگر اندک آید عاده و در آن بر طبقه در جامع این پطار آورده که صلا حیدر از آن بدل  
صغیر شود و در او به اسهال و بدل کثیرا مضر که است باده و آن گفته جان شل آن صغیر عربی است که کثیرا  
گفته کثیرا صغیر قنار است و طبعش سرد است و یا لب خشکی در قوه شل صغیر است و در تحفتم نزدیک کما  
در صغیر آورده که صغیر او در است در اسهال و مقدار خود از آن برای اسهال نیم شاست و در جیش  
مقدار است با اندک حرارتی و از صغیر عربی ربط است که مضره است بسبب این صغیر است  
در جامع بغدادی آورده که مقدار استیل از آن از یک دم است تا پنج دم در قیوم الا و آورده که مضره  
بم مضره و صغیر او این صغیر است و مصلحتی است و مقدار شرب آن یکدم و نیم و نام آن بناری مشهور است  
و بر یابی القسلا و بروی طراغیا و پونانی در مضمون ابن بطالان گفته است که اگر بکوبند و با سرکه کنند  
بر سر خضه کنند فایده دهد صاحب صمدی کرم را فایده غیب شرح میدهد و سایر احوال صاحب جامع گفته  
بر و اقیاست و مستورید وی گفته بنای است سر و ف و او را در قی است بشیر بوی کرات شامی و بانی  
نرم که بر آن کلی است میخند و بخی چند از آن که بشیر در شکل بلوط و قوه وی حرارت است و صغیر نایاب  
گفته است متغیر است از این دو این اصل است بجماع متغیر با از لونی اصل است و قوه این دو  
جلا دهنده است و تکیل کند و خاکش شش خنثی و تحفیف و لطیف و تکیل پیشتر کند و باین بشیر گفته  
در دارا اعلی شیح اریس گفته است که در خشک است و بعضی گفته است سرد است جلا دهد و تکیل کند خصوص  
اصل آن و اگر آنرا تخمین کند سخن شود و محل و محف و قوش مثل قوه کوفت در صغیر آورده که  
بخی آنرا شراس کوبند و بطریق بخی نیکو در است و در و در جامع بغدادی آورده که در مذهب آنرا بر و  
کوبند و لکمی که گفته اصل آن شراس است خطا کرده در احتیاط آورده که قول صاحب جامع است

۱۰۴  
که شراس نه اصل الخفی است و سرکه و قول صاحب صمدی و صاحب قیوم درین معتبر است و اشهر است  
بناری سرش کوبند در قیوم الا و آورده که چنین کوبیده است آن کرم و خشک است و این کوبیده سر است  
و اگر آن سر حرارت و مصلحت آن آب تر مندی است با خورده و مقدار شرب آن یکدم و آنرا  
بناری کما سرش خوانند و بر یابی قیوم و بروی طراغیا و پونانی و در اسهال بختشوع  
درین جلا رازی و باین جلا بن خنثی است گفته اند عصاره آن با سرکه کوبند بر سر خضه و در آن صاحب  
صمدی کرم را فایده دهد این بخون و بعد لطیف و جبریل و ابن کثیر و ابن الصوری گفته اند اگر بکوبند  
کل مضره سازند و فایده دهد و این بن خنثی و بانیوس و ابن بطالان و فلسفی گفته اند عصاره آن با  
سویق نافع است رازی و ابن رضوان و بطالان و سمنس و یحیی بن سید و ابوالحسن بن خنثی  
گفته اند که برون کل مضره سازند و نافع است شرح میدهد و سایر احوال گفته است این در  
خواص آورده که در صمدی کرم کبلی بنید با کلاب بر شمع و شانی بنا کردن نافع است بحرب سرفه اصل  
کما است که اگر صاحب صمدی کرم کبلی بنید بر شمع و شانی بنا کردن نافع است بحرب سرفه اصل  
پنج صغیر میدهد و سایر احوال شیح اریس گفته است زعفران و سر و ف و شل الخ و کوبند و بخی کما در قیوم  
است که اهل حران آنرا سفید و ساطع کوبند و کما می از اقلان خوانند و در وقت آن مشا بر در صغیر یک  
لیکن در وقت آن کوبند است و طریقی این نوع فانی از غرضی است و قابض است و قابض تر از غیره  
گفته و سیلانات را بنده و شرب از قیوم الا و این ماسک گفته قوه زعفران بروده و پوسته و درجه اول است  
و با قه مضره کند و غذا دهد انگلی و اگر آنرا کوبند و شیب شیح اریس گفته است سفید و بانیوس و بعد و رازی  
گفته است مضره او و ف و سیح گفته است که بوی کبوس نیست در جامع ابن بطالان آورده که مضره از آن  
نرم عاده و اگر بکوبد و ابل و ابل با در شرب آنرا آورده که کما بر یابی اصل است بر شیری و در عطر قیوم  
و آنرا زعفران و لک کوبند و بهترین وی است که سر سیده و سرخ باشد و طبعه او سرد و خشک است  
قوی مضره کند و کما عاده و مقدار خود از آن را عاده است و سرد است و بعضی گفته اند مضره است  
و کرده و مصلحت آن این صغیر است و زعفران و شانی شل الخ و آنرا زعفران و شانی شل الخ و آنرا زعفران و شانی شل الخ  
و بهترین وی است که سر سیده و سرخ باشد و طبعه وی سرد و خشک است و گفته اند تر است و اگر بکوبند  
و در آب اندازند آب را صافی سازند و گفته اند مضره است بعد و کرده و تولید بخی کند و اصلاحش بر این بخی



در جاس بغدادی آورده که در دست در اول و ترست در اول و در بعضی است در طبعی غلیظ بلغمی در  
ترشی و تبخیر اسهال چیده که در زهر و دو نوع است جلی استانی و بستانی و وصف است تر و ماده و صوره  
حیاتی است لیکن رنگ چکر تر و خاوری بیشتر و آنچه در او می باشد بزرگتر از کوی است و کوی می باشد  
کویند و اندکی زرد باشد و بستانی سرخ و تبخیر در جلی بیشتر و در طبع و غلظت در بستانی و بسیار در  
زهر و زهره اراضی غلیظه است خصوص قوی و نفوذ و ماده و زهر و جلی بر سیده زهر و در دم گرم  
مزاج میج باد است و عود و افیون و نع مزه و در نوع که در قوی و لا و در آورده که مصلح است و در  
معد و مصلح و کمال است و در کوری و مقدار شرب آن حد است و زهر و در بستانی آن کینه و بستانی  
مزاج و در کوری و بستانی و در کمال است و در کمال است و در کمال است و در کمال است و در کمال است  
مصارف نماید و در کمال است و در کمال است و در کمال است و در کمال است و در کمال است و در کمال است  
در بانی و در کمال است و در کمال است و در کمال است و در کمال است و در کمال است و در کمال است  
شرح میوه و سایر احوال شین ازین که در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه  
و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه  
ترید که و بارضی تبخیر نماید و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه  
از پوست و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه  
نفع تمام دارد و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه  
و لطیف است خصوص قوی که در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه  
او با بستانی و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه  
مضر است بطحال و مصلح آن مصلح است و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه  
شیر آن سه درم است و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه  
افطینون در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه  
روغن بر کمال است و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه  
کلی هم آنست در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه  
صاحب مصلح گرم رانق است این بطلان و مالتی گفته اند عصاره مغز و مصلح طبعی و در فصل است میوه و در فصل است میوه

ناید و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه  
نقد اندر یک از عصاره لیو و شراب لیو آشنیدن در مصلح گرم میوه است شرح میوه و سایر احوال  
این صیغه گفته لیو مرکب است از سه جزو مختلف القوی اول پوست و طبع آن نزدیک است به قندال صیفین  
و تخفیف بدلیل آنکه در وقت باردن ظاهر شود از آن قوی بسیار و بزرگی اندک و تبخیر بستان و عطیق  
ظاهر ازین جهت مزاج او گرم است در اول دوم و خشک است در آن و متعادله گفته با تمام سموم شراب و در فصل است  
بواسطه قوه پادشهر که در دست این حکم است از حبه و اول از حبه و در فصل است میوه و در فصل است میوه  
یابد و کم غذا بدلیل آنکه گرم دی حکم است و بدشوری توان چایده و در فصل است میوه و در فصل است میوه  
و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه  
و خشک است در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه  
پوسته بسبب رشی و اما ظاهر چوب بسبب آنکه بهر جمل شود و شل قندال یک زرد و چوب است که باید  
و اما شعله بسبب آنکه از نوید آید در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه  
و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه  
نظمهای ازج را بقی و غیره ازین که در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه  
تغذیه اش بسیار است بلکه اصلا غذا نم و آنرا از جمله غذاهاست و آنرا شربسمون هم و آنرا با زهر  
سم ذات السموم است شل بر اثر تبخیر لیکن آنکه از آن ضعیف است و شربتی از تخم منقش و از کشتال است  
تا دوم با شربتی با آب گرم پاشانند و اما لیو بی آب یک پودر و نان خورشیدی است که بوی وین می باشد  
نیکو سازد و اما لیو بی آب یک پودر و نان خورشیدی است که بوی وین می باشد و در فصل است میوه  
کثر است از پوست لیو و اندک شربتی دارد که در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه  
در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه  
نیت و ازین جهت با قندال نزدیک تر است از کشتال و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه  
حاضر آن شل حاضر ازج است در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه  
در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه و در فصل است میوه  
با عصاب و آلات قوی و مصلح آن طبع است بار و غن با دام و مقدار شربتی از آب آن یک و قیده است



نام آن بناوی مشهورست و بسیاری معروف و بر روی فیضی یونانی مشهور و آن بجز  
 ای ملکات و نزد که مودت صاحبون العاف جرب نالناست کتابت که اگر صاحب صداع کرم  
 آنرا بر سر خا و سازه فایده عیب چند شرح میدهد و سایر احوال گذشت **قرصه** ادما سیس مایس  
 و نعلی و مایع گفته اند آتشیدن تسع آن میزند صاحب صداع کرم را شرح میدهد سایر احوال  
 از حینه و یزوی گفته اند قرصه ای است و بعضی عراب جو گویند و درخت آن بزرگ شود مثل بزرگ  
 آن مثل یک پندختی است و ثمر آن شاخا باشد مثل ثمر قط و در بلاد عمان بسیار است این صان گفته  
 این درخت در بلاد هند و چین و بلاد سودان رویه در برهه کاهی شود و برک آن مثل یک لویا صاحب کلام  
 و ثمر آن طافی چندست سنگ سیاه که در آن میست چند و در اندرون طافی است طلب  
 مرغ رنگ غیر مستعمل و در آن شیرینی است با تری بسیار و شیرینی از آن شت شال است و کاهی  
 بسبب ترسی حج اسکا که شیخ الریش در کافون گفته بهترین و بی است که تازه و بسیار درش باشد  
 و خوشیده و سخت بود و طبع آن سرد و خشک در ستم و از آنکه لطیفتر در مطبوع از آن که  
 و شیرینی از مطبوع آن نزدیک تر مطبوع در او و به طبع آوره که بعضی کان برداند که سدی قلب و سبب نمان  
 که این تویه نسبت یکی است که او را سودا مزاج صفه ای عارض شده باشد و ترندی و ترندی و قدی  
 مزاج او کند و بقوه مسلطه صفه نماید و مزاج آوره که بعضی گفته اند سرد و خشک در دوزم و صفر  
 بسال و سینه و شراب بنفشه و خشک است در تقویم الا و به نقل از ما سرور کرده که سرد است  
 و در مطبوعی است و اگر آن حضرت با صفا و صلی آن آب باست و شراب سبب و مقدار شربت  
 آن پست دم و آنرا با ری خوار مندی گویند و بسیاری ترندی و آنرا و بر روی خوار تون منقح و سبب  
 بر تو قیونور این بسیار غافقی و مایع گفته اند عصاره آنرا بر سر خا کردن و در آن پنچن و باز است  
 اتفاق یا روشن دام خوردن در صداع کرم تا نفع است شرح میدهد سایر احوال مذکور شد **سدر** این  
 اصیل از آنی که سدره سر که کا فور بر سر خا کردن صداع کرم را ساکن سازد شرح میدهد سایر احوال  
 این که گفته سدر دو صنف است بعضی را جبری گویند و بعضی شالی غیری است که خار ندارد و شالی که  
 خار دارد و بزرگ سرد و صفت پهن است و در بعضی را دود پهن و اسست و در و رانی گویند و بعضی  
 آنچه تر است شاخ اند و آنچه در کنار جویا شود جبری گویند و بن شالی که بکست و بعضی اواب نرا

در بلاد هند و چین و بلاد سودان

در کافون گفته بهترین و بی است که تازه و بسیار درش باشد

در بلاد هند و چین و بلاد سودان

در بلاد هند و چین و بلاد سودان

دوم خوانند و بهترین بنی است که در کلی از دستان از برای سلطان ضبط کنند شیرین و خوشبهر  
 بر تبه که روی خوب آن از دستان خای شود و خوب کار تصفیه و عیفت است و آنرا سنی بنی است  
 ماسویه گفته بنی سرد و خشک است در وسط اول و سوسه در و کمر است از خود و خوردن آن پیش  
 از طعام بهتر است این بنی همان گفته از برای آنکه ششی است و بنی در دوده مثل زعفران است  
 و در پوسته از آن بیشتر است و یکی گفته بنی سبب که سرد است و پوستش بسیار است که در معده  
 و اسهال بر طبعی رسد و شکر بر انداخته باید به اسطوخودوس و عذوقه بصر اسهال آورد و طبعی گفته  
 در بنی اختلاف بسیار است از حینه تری خشکی ترشی و شیرینی و یکسانی نامی از خشک است و به نایب  
 ابر تری است که شکم چند و آنچه آرد و تر و درش است همین حال آرد و آنچه پنجه و شیرین قشش  
 کمر است و بنی از معده زود و صند شود و صبح گفته اند و شش است و با صند معده کند و دهان کم و دهان طبعی  
 غلیظ از او پدید شود و بصری گفته و در ستم شود اما کمترین آن بریت بنی سربون گفته بنی شیرین و صرا  
 که در معده اسهال است اسهال نماید و حاره بنی از دود و آنکه طبعی است تا نیمه مطبوع که پاد  
 شیخ الریش گفته تر و خشک سرد و لطیف است و بعضی این قوه و تمام افزای درخت است  
 و در سدر قشش تمام دارد و بنی قاضی است تخفیف سون آن در مزاج آورده که بهترین سدر است  
 که سبز و پهن باشد و مزاج آن گرم و خشک و صفت آن فرا از ازیل سازد اسحق گفته دوزم سرد و سحر  
 اسهال است و صفت سرد و صلی آن کثیر است و هم در مزاج آورده که بنی سرد و تر است در اول  
 و گفته اند خشک در اول و برده بنی شیرین کمر است و بنی مطلقا تولید نکند و محرومی مزاج بعد  
 از تناول آن سبب کفین پاشا در سرد مزاج طبعین در جامع بنی آوری آورده که بنی تازه ترش طبعه بنی  
 و از طبعه غریزه خالی نیست اگر چه طبع خشک و مسلط است که بعضی با طبعی باید بلز و به نفع سازد  
 و بنی خشک را زود کمر است و طبعه ترا بیشتر بند و از بنی چندی که اسهال براری دارد و سون آن  
 تناول نماید و نشاء درخت آن سرد است در آخر اول خشک در آخر دوم قطع زرف کند که اگر پاشا  
 و مقدار شربت آن تا صفت دم است و در اسهال معده فایده که کاهی بنی از برای اسهال  
 و تره اسهال کند در تقویم الا و به آورده که سدر صداع آورده و اسهال آن بر دهن کند و سر که کند  
 و مقدار شربت آن یکدم است و نقل از زمین کرده که مزاج آن سرد است و در بعضی و بعضی است

اصفیه شیم الشجره  
 البان کماله

کے

بعضی گفته سدر



۱۰۹  
و مقدار باریک بن گویند و میرانی نفا و بروی لیون لیطس و پوئانی قزو طیس و در حق ذن  
آورده که بن سید و قتی است شش و در حق لیطس که در کمر است مزاج آن سرد و تر است و آنرا شک  
سرد و خشک و مقدار آن چنان طیف است و مسلط آن عصاره و رنگ و مقدار شراب آن یک و میرانی  
و نام آن باریک شش و تر و میرانی کنار و بروی لاسطس و پوئانی لاسطس  
و نامی گفته اند که آنرا تر از ترافغ ضاده غایب صداع کرم را در کین کند شرح میرانی و سایر احوال الیائیس که  
بعضی خاکستر طیف را در کج چشم داخل سازند از برای حده و بصیر و بعضی طیف را خشک کنند و بعضی  
نماید و مقدار یک شل از آن خوردن این ضرر خاص آورده که چون سر پست که در زمانه باقی میماند و خاک  
آن در شراب و رنگش بسیار است نشو و خور و آن را که بخورد و در حده و بعضی طیف را خشک کنند و بعضی  
او را زایل سازند و جامع بعد از آن که مزاج او کرم خشک و ازین جهت طاعت سرما دارد و در زمانه  
در بلا کرم مثل حله و طین سازند و در آبستان بپا و معتدل انعام نماید و در قیام او را آورده که در طاعت  
مرغی است شش و در حق و مرغ است و خاکستر او مزاج این سرد و در خشک است بقول ابن  
و مقدار است با مشا و مسلط آن دو مندی و در حق است و مقدار شراب آن یکدم و آنرا باریک شش  
گویند و میرانی پوئانی شش و بروی طیف و پوئانی شش و در حق لیطس که در کمر است مزاج آن سرد و تر است  
بریدن سکین صداع کرم است شرح میرانی و سایر احوال الیائیس که بعضی خاکستر طیف را در کج چشم  
دصدی و بعضی طیف را در کج چشم و در طبع و دصدی و دصدی که در کج چشم و در طبع و دصدی که در کج چشم  
و اگر باقی بماند البصر نود و پنج بسیار انداخته تغییر او که از خشک جوئی بود و بخوردن که از آن  
حاصل شود طیفه قوی ترست و بهترین و آن است که در مزه باشد و سفید و تین و کرم خود را باشد و در  
و آن است که در زمانه باشد و اصلاح باقی آن که در بسیار تخمینه و دیگر مزه و داخل و یک طیف  
و ستر و دهنای مناسب بخورند و بعد از آن رویت با قند و میسل برده و پوست شش است  
و در و در طیفی است خصوص که در تابش که قی آن است که در باقی تمام کتب برده و در طبع و قوی که  
گفته اند باقی طیف سردست و در مزه خود را فراد کرده و در باقی تمام کتب و در طبع بسیار و اگر چه رنگ نرند  
و مثل کنگ جویت که اگر بسیار پزند و آن برودن که اگر شش سازند و پزند و در و یک طیف کندی که در  
نظر آن که شود و همچنین اگر بر آن کندی ناما بر صفت شود که در پوست پزند و شش زیاد شود و اگر با آب و باقی

نوع گستر و قبض از باطنی بطی بیشتر است و در پوست او قوی تر یکین از جلا نالی است و مصری غایب  
از باطنی صفت است و جلا بی دارد که شتر نرم از او متولد شود و غلطی غایب و بد آرد و بر او طوطی کرده  
که خدای بنگوید و صحت نکند و دارد و از خواص می است که اگر مرغ از آن بسیار خورد تخم تنه بانیس کند  
باقی در تمام کیفیتها مثل غنچه جلا زدن است و از جلا و در اول جرم او جلا بی است و اما در پوست او  
قوة جلا بیست بلکه همین قوه قبض است و پس از این جهت صاحب قوه اما صاحب اسطلاح بطنی باطنی  
پرنده و خرد و نوع باطنی از جلا بی شهرت و دشوار تر از معضم شود لیکن در فست رطوبت آرسینه و  
شش خانه تمام کند و اگر بر سل و او از پرنده استعمال نمایند و بر بدن اندازند تخفیف کندی از آزاری  
و از این جهت آرد باطنی را آرد و جلا سوزنده در دم گرم آید و این و بر عصبها که بر شش و از اما  
در دم کرده باشد بواسطه آنکه این اعضا درین حال با رافت نمایند از مزه تر نباشد با اعتدال معضم سازند  
آرد و جلا بی در دم است با سبب این شیر باشد چنانچه شیر را بکند و در کف و در کف با سبب  
کشته نوع از باطنی سبب یکین جدا نشود و چنانچه در جلا و جلا بی است و در جلا بی است و  
از این جهت در آنجا آرد و قوه کندی و باطنی بر موله فضولت و غذا که در سینه و نایچه حلاجی از  
دیقه در دس کندی که او را آب بکشد باشد و آب پرنه آرد و آبی و مکرر آن ریزند و بر نفس کمتر  
شود و باطنی قوه سوزنده را بیشتر زبان دارد و نفس بیشتر باشد از باطنی که نازکی کندی در پوست باطنی تخم قبض  
ست که در سینه را جلا باشد و طبع را بر سوزد و کاهی باطنی پوست پیوسته خفا کندی و در لب آن در دست  
رطوبت چیزی از این مضرت است و دفع مضرت بآن باید کرد که بعد از خوردن باطنی من آب گرم بشوید  
و مکرر بآن منضمه و غرقه نمایند تا خسته از طبع و دس نزال گردد و بعد از آن قدری در سینه با دم  
یا در سینه بخند یا زنده در سینه نگاه دارد و مکرر این مضرت کند بآن ماساژ کند که موی که از آن حاصل  
شود نیکوت و جلا بی خوب دهد و موجب سده نیت جز نباشد و همین مکرر است و دس کند از این  
خواه با این راست تسلط کندی خوردن آن خوب است و در آن شود و در سینه آرد و کاهی باطنی مصری بر  
در جامع این سیار آرد و کاهی باطنی مصری باطنی را جامه کند که در سینه مملد و مکرر کندی ترس است  
غلط کرده و دیقه در دس کندی باطنی قبضی را خام و پنجه سوزد و نالی نمایند کاهی تازه و خرد و چون خشک  
شود بسیار کرده و در دم و کاهی کندی از باطنی یونی مشهور است و قوه او باطنی است و در سینه آرد و











فصول بدن را بر دو رنگ را صاف سازد و شیخ رئیس گفته قوی ترین جنبه از جنبه خفیف جنبه الحید است  
 و جنبه الحاس نزدیک است با باقی را حاره که گشت و پیچ آن گرم و خشک و سوسم در جامع این پهل  
 آورده که جنبه الحید آن جرمی است که ساییده شود و بر بالا می آید است و حتی که اگر اسیر کند  
 در آن سازد صاحب جنبه که جنبه الحید را نفع می کند و آن چیزی است که روان شود از آن  
 در وی که با شمع کند و سبک ساند و بهترین و خفیف که از خولاد در آن شده باشد و صافی و رنگ  
 باشد و پاره ای از نرم و کوچک باشد و در هیچ خشک و زبری نباشد و نقل از شیخ کرده که شری از آن و یکی  
 و مستطال آن بعد از غسل باید کرد و در وجه غسل بسیار است یعنی تراخی کرده در غسل فرغیانه چهار روز  
 و خشک سازد و صلایه کند و کلی نماید و بعضی جنبه را صلایه کند و در آب کند تا خیسانه صفت و در غسل  
 و هر روز یکبار آب تازه بر آن ریخته و بعضی در غسل فرغیانه که روزی نوزده روز آن در دو زده آب  
 و غسل خیسانه و بعضی جنبه را ساییده و در چند روزی آن را خیسانه و در بعضی از آن صلایه کند و بهستال نماید  
 و بعضی در هر که خیسانه که روز و پروان آن در خشک خیسانه یک بار نوزده پروان آن در دو آب و غسل خیسانه  
 و این ترتیب عمل کند تا سه هفته بعد از آن در سایه خشک سازد و صلایه نماید آن مقدار که کل شود و در غسل  
 نماید و جنبه الحید صافی است که از خصل پروان آید و در خشک کردن و بهترین و خفیف که بزرگ و رنگ  
 و در غایت بعضی است و خفیف و جاذب و جنبه الحاس نزدیک است جنبه الحید در افعال جنبه الحاصل  
 شلی است که پروان آید و در وقت یک و قوه او شل قوه را صاف محرق است و پیچ آن با دوست  
 و با پس محدود این را پس غلطی در آید و این آورده که جنبه الحید آن است که از آب تا بند و سرنگ کند  
 چون جره آتش و در سر کند از آن و چنین عمل کند تا خفت قوه بعد از آن خشک نماید و بگوید و ساییده  
 شل کل و تصویل اولی است و بعد از آن در آب اندازد و خوب برشته کند و شل سازد در جامع بعد از  
 آورده که جنبه و شیخ و چکر جاد مستطال است که در وی که سبک و نیکو کند یا از معادن پروان آن در صفت  
 سازد ظاهر شود و بهترین و قوی ترین جنبه الحید است و زیاد از آن در آنکستال نماید که در خشک  
 قوی تر و لطیف تر است از جنبه الحید و او ای که از آن در خوردن جنبه الحید عارض شود شل و اوضاعی است  
 که از خوردن براده الحید عارض شود و علاش شل علاج آن در توهم الا و در آورده که از تمام جنبه مختار  
 جنبه الحید فولادی صافی است و در مضرت بالات تنفس مسلح آن را بسیار است و جنبه الحاس است و بعدا

شره آن نیم دم است و جنبه را بناری که کینه و بریانی می آید و بر وی سرزد و این  
 و این ماسه و منند گفته اند در افعال و حاوی مذکور است که بوسیدن آن صدام کرم را یکس کند و اصل  
 آنرا بر سر نهادن نماید و در چنین عمل آن دستور بدو در از آن کشاید بوسیدن علاج صاحب علاج  
 کرم را نافع است شرح میسر و سایر احوال در جنبه آورده که علاج را بناری سایید و کینه و منند  
 نام او نهاده اند و منند نام باو بنان نیز کرده اند و بهترین علاج آنست که بزرگ و تیز نوی و رسید  
 و در دانه و پیچ آن سرد تر است تا در بر سوزم و بعضی کشاید در حاره ای است و بعضی کشاید خشک  
 در سوزم و سلاست و خواب آورده بسیار بوسیدن آن موجب سکت شود و خصوص این در وقت آن منید  
 و اگر کسی بخلط خورده و اسهال کند تا بعدی که کشاید را خیار است آورده که بد آن نیم وزن آن جوز  
 ناشی است و نیم وزن آن بزرایغ و کشاید بوزن آن حاره ای و بعضی از احوال علاج در ذکر هر دو که گشت  
 و لطف اصل کتاب گفته نیمه بوزن هر که در روغن کل و کلاب حل کند و بر سر نهادن سازد  
 نماید و در شرح میسر و سایر احوال بانیوس گفته قوه غیر لطیف است و حاره و از این جنبه با و را  
 از حق بدن کشایدی آید و بخیل نماید و هر گشت از قوتی متضاده زیرا که در حوضی بارده است  
 و حاره ای از جانب خفیف و مع قوه حاره ای طبیعی دارد و از جانب ملک و دستور بدو س گفته قوه خفیفی که از آن  
 کندم باشد سختی است و حاره و لطیف حاره و تحسین می آید که بر قدم باشد شریف گفته اگر خفیف شود  
 آورده اند که زیت و آب بر شد و شب بکارند که صباغ خفیفی باشد خوب شیخ رئیس گفته در خفیف  
 حاره ای است و اما پوسته و در طرا و بعد و کمره و ظن ملک و بوقی باشد که در دست و قوه خفیفی  
 از برای حوضه است و قوه جلا از برای ملک و بوقه و کشاید و از این جنبه مادی که در حق بدن باشد  
 بطاهر کشاید تحلیل نماید و در جنبه آورده که خفیف تا زده کرم است در دویم و خفیف کرم و خشک است و سوزم  
 در جامع بعد از آن آورده که خفیف گشت از قوتی متضاده شل حوضه بارده و حوضه حاره و بوقه  
 ملک و حاره بارده آورده که از خفیف حوضه خفیفی است و حاره و غایت لیکن در حوضه  
 نیرسد و طریقی خفیف خفیف است که از آن کشاید با جو بیت یا شیر ترش بر شد و کشاید گشت  
 تا خفیف شود و در توهم الا و در آورده که مضرت بعدا و حاشا و مسلح آنست و شراب و شراب انا ر  
 و بهستال آن بعد حاجت کند و نام آن بناری سر و دست و بریانی حاره ای بر وی بر وی پورانی



در این **فیون** و این میثم و این لوله و صاحب قنار گفته اند چون مقدار یک نخود این  
در سر که تملک کند و بر پشانی از شقیقه به شقیقه علامت کند صدراع کرم را نیکی کند و مسعود و وس  
و مالتی گفته اند اگر مقدار هجری بر دهن شود یا روغن کل مل کند و علامت نماید کن ساز و جالینوس  
گفته این تهر خواب آورد و موجب غلامی کرد و از صداعی که موجب خواب باشد در خواص آورده که اگر مقدار  
یک نخود از آن ششیاف ساخته بخورد برآورده صداع قدیم را نیکی و بدیمی کند مقدار سه روز از آن بر سر خفا  
کردن صداع کرم بجایه معبایل سازد بای قیصر و رازی و ابن ریحون و ابن بون گفته اند صداع  
یکدم افیون را با آب شربت آیدن نیکی کند صداع مزمن شد که از شرب تریاق عارض شده باشد  
شرع میسر و بر احوال در جامع ابن بطار آورده که افیون شش سیاه است یعنی گفته در ج شرب  
معروف نیست لا بد از دهنه مخصوص در وضع اسوط از دهنه و از آنجا بیشتر بماند و بیشتر زید و کن  
تبرید و تخفیف و تملیظ و در معده و عصاره خشک سیاه بیشتر از بزم است و اگر مقدار یک کسره از آن پاشند  
در دهان نیکی کند خواب آورد و رفع دهن و سعال مزمن را فایده دهد اگر بسیار از آن تناول نماید خواب  
کران آورد چون کسی که از شش است باشد و آخر کینه و سترین صفتهای شش است که گفتند باشد و درین  
قوی و نرم و سفید و بوی آن خواب آورد و چون در آب مل کند فبذ و جانیج هم بسته کرد و چون در آب شربت  
که اند و اگر خراش نزدیک اند بر فروزد و زبانه شش آن مظلوم بود چون علامت بوی آن قوی باشد و آنچه  
منشوش سازد ششیاف مایه جان در آب که انده شود بوی و چه مشاب بوی زعفران و آنچه منشوش سازد منشوش سازند  
بعصاره جنس بری زرد و چون که انده شود بوی آن ضعیف باشد و آنچه منشوش سازد منشوش سازند منشوش  
ضعیف بود و در کشسانی و دوا عودس حکایت کرده که سطر ایلین افیون را در علاج درد و علاج کوشش  
استعمال بیکره زیرا که نرم و مستقیم بصورت سبک است و در غم انداخته است که اگر افیون بخورد منشوش  
نباشد هر که در چشم کشد که در شود و نرم منشوش است که بوی آن تنها منشوش است از برای خواب و دیگر  
چیز با مندرست و این جماعت علامت کرده اند و مخالفان را با اصراری که بجهت معلوم است و بعضی افیون  
چنان گفته که سر بای ششش با بر کباب بپزند و عصاره آن پروان آورده و بانی گفته و بیاید و از آن حصا  
سازند و این نصف را معوضون گویند و منشوش ضعیف باشد و افیونی که منشوش است چنین گفته که در کوشش  
گوشتات بیدار کند که خشک شود و اگر خشک شش کشد بکارد ششی باریک و از آنجا این شش از مندرستی منشوش

با سقا اندکی در بسیار شقیق و صحنی که پروان آید با کشت بر آورده و در صدق جمع سازند و بعد از زمانی  
باز کرده و آنچه دیگر پیدا شده باشد بردارند و گاهی در روز دوم چیزی جمع شود و اگر بگذرد و این صفته  
در باغی بیاید و از آن حصا سازند رازی گفته و در دم کشند و است در جامع ابن بطار آورده که  
بدان آن سه شل آن بزرایج است و ضعف آن بزرایج با پوشتان یا عصاره آن ششیاف از رزمی گفته  
افیون عصاره خشک سیاه مصری است که در آفتاب خشک شده باشد و گاهی افیون از جنس بری کینه  
و آن هم بخدای است ضعیف و افیون را گاهی با بزم خورده بریان کند و سرخ شود و طبعه آن مرطوب است  
در چهارم قسم و دهن را باطل سازد و تخمیر نماید و نیکی سر و بر کینه فایده بیاید و خواه علامت کند  
و شربتی از آن مقدار هجری است بزرگ و زیاده بردارد که گفته در ششیاف آورده که از جمله علامتهای خوبی  
افیون آنست که در آب کرم آسان گردد و آب را نیکی سازد و مقدار دوم از آن کشند و است برده  
و یک دم اگر تنها بیاید شش منفر باطل سازد و مندرست برید و از تناول آن عارض شود و بر اطراف و اندک  
و قاعه ریدی که از آن بوی افیون آید و در او را یکی چشم و یکی خلق و منشوش استین زبان و قوی و منشوش  
و مصلح آن اگر خورده است که تناول نمایند غفل است و در صحنی و دل آن سه شل آن بزرایج است و شل  
آن بزرایج در تقویم الا و در آورده که بهترین وی آنست که در زین باشد و عا و اراک و منشوش و مندرست  
تدیر اعصاب است و سر و مصلح آن خود مندرستی است یا عود و لوح و مقدار شربت آن دو قراط و اگر اندک  
شیر که کنا رصه گویند و بمرانی و شاد و مستوی و بروی مسون و سونانی و فاطوس و مالتی  
گفته و در خواص آورده که اگر آن را بیاید و سر که بپزند و بر پشانی و شقیقه صفه و نماید صداع کرم را نیکی کند  
شرح میسر و سایر احوال سخن نقل از اسطر که که طبعه آن سرد است و در شکست در سبب و معده  
آن در جزایر دریای چین است و آن سنگی است که با مرکب از یک زرد و چون بیاید عمل و زیاده کرده و گاهی  
اجزای آن بیاید شود اگر بر آن مالند فایده خشک فایده و اگر با آب تر کنند غل و بیشتر شود و روی جالی  
ست شد و دهنی سیر و استمال کند در او و در غرقه و منجف و در او فایده دهد در تملیظ و قیصر استخوان  
جالیوس گفته در قوی است حاکم و سبک آن در او و در غرقه و منجف و غل سبب و قوی و دیگر که سبب آن جلا تمام  
دهد و دلیل یکی آنکه شش آن در خراطان چیز با آن جلا کنند و دم اگر مجرب است در جلا دادن و پاک ساختن  
دندانها این رضوان و بلند و این باد و این و اند و شیان و مالتی گفته اند سیتی جو با آب کنا











و در شب سازد و گوشت را می روی که در انداختن آن گندم است در اول خشک در دوم و در  
 قیتی و صابونی است با عدال در مناج آورده که صفت بری گندم خشک در سوم در انبیا رات آرد  
 که آنرا بنامی خشخود اند و با صفتی کل کاوشه و رنگ زعفران نیز گویند و با اینوس گندم بالایی  
 زهره ای بود در قویم الادویه آورده و گوشت در اول بپزد و صندل آرد و صندل آن روغن پیچ  
 و کلاب است و شری کیدرم و آنرا بنامی کلکو گویند و بنامی حریفه و در می مو رطوبت و سوختنی در ماما  
 تعلی گفته و در خواص آمده که شاست گندم بپزد و در روغن کل بر سر ضا در کل غلظت تمام  
 شمع بهینه و سدر و احوال و مقوی و س گندم بهترین است که از گندم خوب تر به ساند باقی  
 طریقی که گندم پاک کنند در آب غلب بخسانند و بنوشند و آب بریزند و اگر آب تازه کنند تا پنج نوبت و چون  
 نرم شود آب آنرا با شکر بپزند تا شیر و گندم بپزد و نیاید که اگر آب ریخته شود چون آب آن  
 ریخته گردد نیک برسم نرزد و با لند و اگر آب بران ریخته و خاک بر بالای آب باشد بصفتی برود و اگر  
 بعد از آن صاف سازند و بر بالای بوی پاک ریخته در آفتاب گرم تا زرد خشک شود زیرا که اگر در آفتاب  
 در آن ماند ترش شود و با اینوس گندم شاست گندم تریه و تخمیف بیشتر از گندم که را زنی گفته و گندم  
 و چون خوردن اصلاحش بفتحات نماید و صاب سینه است و شش و خسته از سرد و سرد و مرغ نرزد  
 و گندم که ششیخ الزین گفته سرد و خشک در اول دور و قوی و عین صفت و می باید که با سر مثل آن  
 آب بپزد در مناج آورده که بعضی گفته اند سرد است در دوم و ترست و بهترین و می است که صفت  
 و شش و شاست مغزی است و ملین و نرم و گفته اند غلظت از گندم که ترست از هر چه از گندم سازد و دیگر  
 از معده خنجر شود و از این جهت در صفت باید و سده آورده و گفته اند سوله سودا است و اصل آن  
 بشیرنی گندم مثل شکر و عسل و شش با دم ابر و رطوبت و شاک گندم الحاف و کاهی در طوایف  
 از شاست سازد و چون از شاست با دم که گندم و دیگر و از شاست گندم بسیار خوب شود و صفت  
 می خفاست که با دم را باندان متشر سازند تا بخور آن نباشد و بسیار چند آن که نرم شود و در آفتاب  
 و اندکی که اندک غلظت و خوب آن به نشیند و اگر آب آینه باشد و در طریقی پاک ریخته و اگر آنکه آنکه  
 شود و آب از بالای آن بریزند و آنرا به شست و شست و خشک کنند در انبیا رات آورده که آنرا چنانی  
 اسون گویند و بدل آن که در سیاست و گویند از مغسول در قویم الادویه آورده که در می معده است

در شست و شست و خشک کنند در انبیا رات آورده که آنرا چنانی اسون گویند و بدل آن که در سیاست و گویند از مغسول در قویم الادویه آورده که در می معده است

و صلی آن مثل گندم که در مقدار شربت آن حجب حاجت و آنرا بنامی شاست گندم گویند و در انبیا  
 شاست گندم اسون و چنانی صلی این الله و در مالکی گفته اند سوله که در آن نافع است  
 این چشم در انبیا و این الله و در مالکی گفته اند سوله که در آن نافع است  
 بنید و سایر احوال ششیخ الزین گفته شیر زکیت از سر و سر با سینه که اطلاق بپزد و جنبه که سکه بند و در  
 و در شیه که در چربی بیشتر است و در شیر تر روغن و پنیر از همه که است و شک است بنامی و در شیه که در  
 روغن که است و بنامی که شل بن قلی است شست گندم بی دفا خضر بن شیر با انبیا و می شیر زکیت  
 و بنامی که از آب سکان بکنند و در زمان که بدوشند بنوشند و بنامی شیر با آفت که شیده البیاض شده  
 و مستوی التوام که بر روی ناخن بایستد و روان نشود و چون آن در عطفا خوب چو کند و طبع آن  
 غرب و ترش و قوی و تر باشد و بوی آن قوی و اگر بود و واجبست که چون دوشند در زمان که شند  
 پیش از آنکه سخیل شود و در شیر حیوان که در حلقه عمل و بیشتر از انسان باشد بدست و از این جهت حیوانی  
 که در حلقه شریک بادی و بوشل که و شیران است و طبعه از می شیر مختلف است با یکدیگر است  
 و در بنامی که با عدال اگر چه می بپزد و در و می شیر لطفاست و صلال اطلاق کنند بی نوع و شیر  
 معده که موسسات و متوی بدن لیکن خفاست که اگر که بپزد و چون با صلی میاشند و قوی باشد  
 از اطلاق غلظت پاک سازد و نفع دهد و فصل که و جدا لیکوس بود و معده و متوی باغ خصوص شیر  
 و در بنامی که با عدال که سوله شود و از این جهت در نهایت انضمام که طاری کرد بر و اندک معنی دیگر و میالی شود  
 بر و در و صج غنیه با و معده که تا در حداد عذیر در آید و محتاج شود به بنم بسیار و تصفیه بعد از تصفیه  
 بلکه چون مستوی شود بر و در حلقه قی فاضله و طبعه قوی معتدل با زرد و از برای صلی او بر و در و در  
 با صاحب بپزد از برای آنکه حاره ایشان آنرا که پختی احوال شوند آنرا که در و پیش از آنکه پختی احوال شوند آنرا  
 بواسطه تریه استعمال کنند و از این جهت نافع است صاحب مزاج گرم و خشک اگر در معده ایشان صفوی  
 نباشد که آنرا احوال نماید و بعضی شیر با رامان به بعضی بدن صفت که بپزد آن معلوم نیست و یکی شیر  
 آشفه و است که از عصب آن سکون اختیار کنند تا فاسد نشود و ترش نکند لیکن خوب تر و در و در  
 آن غذا را و دیگر که در آنما که آن خنجر شود و بیشتر صفت از برای معده ل مزاج و چون آن گرم  
 مزاج را مناسب است زیرا که در ایشان سخیل بپزد و در و ششیخ را هم نافع است از برای ترطیب

در شست و شست و خشک کنند در انبیا رات آورده که آنرا چنانی اسون گویند و بدل آن که در سیاست و گویند از مغسول در قویم الادویه آورده که در می معده است



و از آنجا که فی الواقع در این خصوص بیانش است لیکن در جهت که با عمل بنا و انعامه تا حد معنی آن کند و بسیار  
 واقع شود و کوشش فیضی که در نوعی علما شده اول با طلاق بیرون کند و بعد از آن شروع در تغذیه نماید و  
 شیر را در بدن و جیس کند و انما بنا و در معده شود و در معده در کوه و غلط غلط پیدا شود و وصل وصل  
 آفت و بدن خدای بسیار را زوی کرد و این خاصیت سرد و خشک و غلط خام از آن حاصل شود  
 و بطریق آن طبیعت بنده خصوص با غلط باشد و این خاصیت در کوه و غلط و وصل وصل است بسبب طبیعت  
 دفع و شیر شده آورد و خصوص بگو که شیر شتر و مثل آن از برای اکلیله در آن کم است و طبعه در آن  
 بسیار و نایده و در اما که با اعتقاد باطنی در و بسبب جده و دفع از برای رسد از برای که در باطن طبعه  
 مثل این ما که شیر از آب و بسبب سناست با غلط خالی شیر و میان داده و عضو و تغذیه کند و کذا و کذا  
 روی سوزی قاتی معده کرد و شیر شتر با صاحب سیلان هم و آشپز از زبان دارد و شیر شتر با صاحب  
 شیر شتر از برای که شیر در علما و کاتبین چرا که شیر شتر شش بخلاف است لیکن محمودیت و دره الهی  
 و چنانی است و شیر زده و شیر کالی یا به خصوص بصورت و حرارت و هیچ چیز شیر شتر بر شیر بیدان نشاء  
 و این آبان آب است و شیر کالی یا به سبب و شیر بهاری قیاس شیر تابستان آب است زیرا  
 که طراوه و مایه در نبات بهاری شیر است از نبات تابستانی و در نبات تابستان فصلی نیز از دیگر شتر  
 شیر غلیظ کرده و بهتر است که در میان تابستان که در آن زمان که در غلط و غلط و غلط  
 آن است که چون پاشانند حرارت آنرا استیلا بصورت اسانده و در بهار این آتش نباشد و شیر کالی و در این  
 بسیار است و شیر شش را دروغ و غیره و بسیار است و جیس در شیر شتر کم است و بعد از آن در شیر  
 است بعد از آن که شیر در و این حد که واقع شود که این شیر را در معده میجو کرد و در آنکه احکام شیر  
 مختلف شود و بسبب اختلاف سن و در کوه و کوه و کوه و اعتدال و کوه و اختلاف درین و صلابت کوه  
 و لافری و زهی و سفیدی و سرفی و رنگی و دیگر ضعیف شیر با جانی که شیر جوان سفید است  
 و اما زده و شیر درانی در حاد کالی و در کالی و در جیس و در کالی که حرارت و برودت در شیر را در است  
 و در او و زده و شیر درانی است غارت از آن که دروغ و معتدل است حرارت و در حرارت و در حرارت  
 اعتدال تمام و در کالی که کالی و در غلط کالی و در غلط کالی و در غلط کالی و در غلط کالی  
 بلکه بخوبی و در کالی که در غلط کالی و در غلط کالی و در غلط کالی و در غلط کالی

۲۴۵  
 شیر شتر  
 شیر شتر

این اسیر کشته شیر در وقت و در شیرین کم و در تر است لیکن حرارتش اندک است و دلیل بر حرارت او شیر  
 است و در دو است و در این وقت و در کشته حرارت شیر در وسط درجه است و در وسط درجه است در اول در جدم  
 جالینوس کشته شیر را که احکام و فوائد آن ذکر میکنیم شیر را طیب صبیح است که کشته بدی بر غایت  
 و آن شیر است که شیرین باشد و شیرینی و صافی با یکدیگر کرده و غالی از حوضه و حرارت و طبعه و در آنکه  
 شیر از حوضه جز زده و تر شیر و سخیل شود و در حرارت و کالی با در سه از کینه خود کرد و در موافق تری شیر  
 شیر زمان صبیح ابدان است که بسیار رس و بجایه جوان باشد و لطیف و معتدل المزاج و لطیف  
 باشد و غذا با ی خوب و شیر با ی مرغوب خورد و بعد از شیر زنان در جده و در غلط شیر جوانی  
 که از طبیعت انسان دور نباشد و بوی که ششها دلا کشته بروی شیر و خون و صحت و فساد آن دوری و نزدیکی  
 مزاج انسان ملاک است که در کوه و شیر و در میان کالی که بسبب کالی است بعد از آن از آن  
 و کوش حیوانی خوشبوی مثل شش و در کوه و آسمان و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه و کوه  
 بسیار استعمال کنند و دروغ و غیره از آن که در کالی شیر که با واسطه کالی بسیار رنگ و بوی است و غیره  
 و غلط در آن نیست و اما شیر شش غلیظ است و دروغ و در آن بسیار و شیر نرم و متوسط است و در آنکه  
 شیر در کتب از سه چهارم شیر آب و دروغ و اگر این سه چهارم از یکدیگر کمتر شود و غلط خاص هر یک غیر غیر  
 کرد و در واسطه کالی و شیر کالی و شیر کالی و شیر کالی و شیر کالی و شیر کالی و شیر کالی و شیر کالی  
 که شیر کالی و غلط و چرب تر از دیگر شیر است و شیر شتر از همه لطیف است لیکن چربی در آن کمتر است  
 و بعد از آن شیر آب است و بعد از آن شیر غلط شیر بر معتدل میان غلط و در بین و شیر شش  
 غلیظ تر است و شیر کالی که در عقب لاف و آید و در طب از همه شیر است و در زمان بر آن که غلط شود  
 و در میان تابستان توسط طالی شد و شیر کالی که در کالی الله از صاف حیوانات بر شیر غلط و آب و شیر  
 از تمام غذا که دروغ و در آن غلط شود و در است که در شیر شتر و در آنرا و در آنرا و در آنرا  
 چنان باید که در کالی که در شیرین آن سفید کشته شیر آب و غلط شیر کالی که در کالی که در کالی که در کالی  
 میسود و شیر کالی و در کالی که کالی که در کالی که در کالی که در کالی که در کالی که در کالی که در کالی  
 و این جهت قوی از طبع بر آن زده اند که شیر تنها قوی و در با پس از و طاعت که این پیش از آن  
 خواهد بود که در غلط و شیر کالی که در شیر کالی که در شیر کالی که در شیر کالی که در شیر کالی که در شیر کالی







در شیر کاه و اسب پشتر انشیر با دیگر ترطری از بعضی کتب منقول کرده شیر کاه و فلفل شیر کاه  
 و در آبی را پس از روزی کشته شیر کاه و غلیظ بن شیر باست و موافق است کسی را که قوی خواهد  
 روغن کشته شیر کاه زود بخورد و روزی ده گلاب شیر کاه آورده که آن را با شیر اسب از تمام شیر  
 گرم ترست و بعضی از ترککان بر آن کشته است و کان بر که در افعال مثل شراب و لیکن  
 بوجی طعام را منقطع سازد و لین بطن نماید باینوس و گلاب شیر کاه را آورده که سر او را است که در  
 بعضی اوقات شیر بر استعمال کند و در بعضی اوقات شیر فروز را که یک را خصوصیتی است چه شیر فرو  
 لطیف است و مایه در آن پشتر انشیر زست و شیر غلط آن مخلط است و ازین جهت غذا شیر  
 و به کاهی که احتیاج کثرت غذا باشد و اما شیر را تن استعمال کن در جمیع احوال مناسبست زیرا که گلابی آن  
 تساهل نماید زود بخورد شود و نفش کم باشد و در شکم تخم نکند و خصوص که با گلابی اصل غلط سازد و با  
 این بکار آورده که در شیر فرو زست طری کشته در شیر شتر عرق است و طبعی دخی و میج شود و غذا  
 و جاع است باینوس کشته معده با در است و این ماضی کانی شود که و این امری است تمام معده  
 معتدل شود ای ستم کند و اما معده که جای گرم باشد خواه با طبع و خواه بسبب دخی از آن مضرت نیاید  
 بلکه شفع شود و تحمل شراب آن تواند کرد اگر چه برف سرد کرد و همیشه رازی گفته و اما ماست و شیر از و گلاب  
 هر برنده و مطنی حار و دخی و احتیاج باین سار لازم است کسی را که دنیا و مطنی است شده باشد و کسی  
 که صاحب قوی و دخی و مطنی غلبه دارد که باشد الا که ماست و شیر غلیظ و بطی از دل و ریاب زود تر  
 زوال کند و اما حار و پشتر نماید و نفش پشتر باشد و هر چند ترش تر باشد این حال مدتی تر باشد  
 باینوس کشته و اما با و آن شیر کاه است که در وقت ولاده دوشند اگر با اصل غلط سازند و بر مضمون  
 و تولید غلط غلیظ پشتر نماید و از معده و روده خارج گردد و اگر با اصل مزاج سازد غذا  
 پشتر و به این ماست کشته بی مضرت و طری مزاج را و میج قوی است رازی گفته باین مطلب که اگر  
 با گلابی در دقات و بردن شود طعام پشتر است و نفش لیکن از پشتر زود زوال کند و کثر متدین نماید لیکن  
 با سبب در معده معتدل شود و خصوص با غلیظ و متین بود در مزاج آورده که شیر سرد و ترست و در دقات  
 طیب کثرت از غیر و تسهیل شود و در معده صفراوی بصرا و لین ماضی بترین وی است که در دخی و  
 بسیار باشد و اگر دخی آن بر داند و نفش شود آنرا میخ کوی کند و آنچه در دخی و مایه آن سر و در دخی

این کتاب از دکتر زکریا  
 در کتاب جمع ۱۱۱۱

آنرا و دخی خوانند و طبع آن سرد و خشک است و گفته اند ترست و بعضی موجب غشا و دخی نشود زیرا که  
 در دخی از آن استخراج کرده اند و با سرد و ترست و مصلح مزاج کیده عار و دخی است  
 دخی در تقویم الا و به آورده که لین مضرت بکیات و لید و استخوان و مصلح آن قشش است و مضمت  
 با اصل استعمال آن بدرجه کشته و آنرا میخ شیر خوانند و برسانی طبا و بر روی طلا و پونا فی طریون  
 این رضوان و رازی گفته اند عصاره آنرا چون بر جهر و صغیر و یا فخر ضما و سازند صناع  
 گرم را لیکن کشته قلیبی کشته بزرگ کاه و کاه و دخی است این مایه و این واقع و سینان و مایه کیده  
 اگر صاحب صلا و گرم کاه و نفش لیکن با این مایه و مایه کیده اند و در غلات آورده که مایه است خوا  
 خوا و کیده و خوا و سازند و کیده که کاه و کیده که کاه و کیده که کاه و کیده که کاه و کیده که کاه  
 تسکین کند و اگر کاه و کیده که کاه و کیده که کاه و کیده که کاه و کیده که کاه و کیده که کاه  
 شش الریش کشته حسن بری دوقه و شش سبب است و نقل از باینوس که در دخی و مطنی است و کیده  
 بلکه مثل بر دوقه آب نیز از آن است و در مطنی غلیظ است از طریون و لطیف است از طریون و کیده  
 در مطنی غلیظ است و کیده که کاه و کیده که کاه و کیده که کاه و کیده که کاه و کیده که کاه  
 و به و کیده که کاه و کیده که کاه و کیده که کاه و کیده که کاه و کیده که کاه و کیده که کاه  
 از شوری و دخی و مثل این طعام و دخی و مطنی غلیظ است و دخی که از دخی حاصل شود و ترست از دخی  
 که از مطنی و کیده که کاه و کیده که کاه و کیده که کاه و کیده که کاه و کیده که کاه و کیده که کاه  
 چه غلیظ موجب زیاده دخی او شود و تمام تر با این حال اند و کاه و کیده که کاه و کیده که کاه  
 خوردن من کیده که کاه و کیده که کاه و کیده که کاه و کیده که کاه و کیده که کاه و کیده که کاه  
 و کاه و کیده که کاه و کیده که کاه و کیده که کاه و کیده که کاه و کیده که کاه و کیده که کاه  
 آن شایع عصاره و شیر کاه و بری شود و اما کاه و بری در شکل شایع کاه و بری است لیکن  
 ساق او بر کیده که کاه و کیده که کاه و کیده که کاه و کیده که کاه و کیده که کاه و کیده که کاه  
 شش سبب است و کاه و کیده که کاه و کیده که کاه و کیده که کاه و کیده که کاه و کیده که کاه  
 در اندیشه آورده که کاه و کیده که کاه و کیده که کاه و کیده که کاه و کیده که کاه و کیده که کاه  
 قوی و بسیاری نباشد لیکن با مایه کیده که کاه و کیده که کاه و کیده که کاه و کیده که کاه و کیده که کاه

در سنج آورده که کاه و  
 قوی و بسیاری نباشد







این ماسه که گفته تاغ است در اراضی حادث از حرات و در طوبه و چون بویند تجارت گرم و درختانند  
 در جلع این پلار آورده که آس بری در دشت و ارض شام معروفست و عامه اهل اندلس آنرا  
 نیز دان بلدی گویند و میگویند که آن بنای است که برکش باشد بر کاس بیستانی است اندکی  
 از آن بین تر و طرف آن نیز باشد چون طرف سنان نیزه و تراش که دست متصل برک و چون  
 بر مد سرخ شود و در آن روغن حی است صلب و شامی و بسیار است از یک اصل چون آنجا  
 شام شامی موضع طول این شامه نزدیک یک فاع است مگر از یک اصل او شیشه است بهل  
 بنای که آنرا افراط گویند و چون یک بند دشت و طبع باشد و کاهی قبضان این نبات در دقت ری  
 خورد و در طعم وی تلخی باشد و در ضایع آورده که بوییدن آن سرد آورده و سلسله شیشه تا زرات و بل  
 آن برک تو شامه عصاره انبرایس و آس بری در اسفوم است و در حرف هم گفته در اسفوم کلی چند  
 و شامی چندت باریک ایل غره و صفه و قوه آن شامی و آورده است و بعضی گفته آس بری است  
 و بعضی گفته اند عصاره ری روی است و بهترین آن روی است و طبعش گرم و خشک است و در بر  
 دوم در انقیارات آورده که مود اسفوم صناع و در طوبات و باغ را نافع است در قیوم آورد و آورده  
 که آس جیس بلن کند و سرد آورده و مصلح آن منجی مگر است و مقدار شربتی از آن دو دم و نیم است  
 و آنرا عصاره ری روی و بر مانی آس و بروی سوزن و پونانی اطمینان  
 و بعضی گفته اند اگر اند و اقلیاسی و صلیف گفته از جانب صبح در چشم کشند صداع از جانب  
 مرصه یکین باید شرح میته و سایر احوال اما اند و اسطوخودوس گفته قری است مخلوط بر صاف و  
 ازین جهت اگر اهل قوه ساند و در وقت یک نقره باشد که آنرا در اطراف شرق معدن باشد و حتی  
 بن و آن گفته اند بجز کل سیاه است و معدن آن در طرف مغرب اصندان بسیار است و آن  
 سنگی است سیاه صلب غلیظ براق گلی که دیده شود پس گفته بهترین و کثرت که چون شمشیر  
 علی آن همان گفته و صنفی باشد و در دنگند و اند و نشانی بوده و اسامی در آن نباشد باریک  
 گفته درین ده اقامه و گفته قوی باشد قابله و ازین جهت در شایعات و برودات داخل سازند  
 و میگویند که قوه آن در تیزی است و قابض و برود و باله قوه او شیشه است قوه در صاف  
 محرق و اسطوخودوس گفته تاغ است جشم را و در بسیار کلی داخل سازند و اعصاب جرم را تیره کند

و دفع آفات و اوج از آن نماید و کسی که سقا باشد با کمال آن اگر در چشم کشد موجب رمد شود  
 و در زمان چو که کند و اند تاغ است جایزه و شایع را و کاهی که چشم او بواسطه کبر سن ضعیف  
 باشد اگر اندکی شک در آن داخل سازند محمد بن حسن گفته سرد و خشک است و در بر صاف و میوه  
 گفته کاهی مشوی سازند باین طریق که با تخم برشته و بر بالای شش حرارتند و کده اند تا فروخته  
 شود و از بالای بر بردارند و بیشتر زنی که بر زاید باشد یا بول کوکان یا بخری که ناطقانه  
 و کاهی محرق سازند باین طریق که بر بالای حرمتند و باوران و سندا افزوده کرده و بعد از آن بر  
 از برای آنکه اگر پیش ازین بهر سازند نزدیک بر صاف شود و کاهی مثل نایند مثل اقلیاس یا مثل غلیظ  
 محرق و بعضی مثل خشک را صاف مثل شامی ازین پس گفته اند در هر سرب است و خوش  
 شیشه قوه در صاف محرق و طبعه او سرد است و در بر اول خشک است و در بر دوم صفت کشنده  
 نماید بی نوع و زرقا را مصلح سازد و در تخفیف از نافع سرخ شدت و در ضایع آورده که اندک کل  
 و صافی است و آن مدنی است و چه او شامه آت است و قیام مقام آن شود و در انقیارات  
 آورده که اند و از بر و غلیظ که در بر کده اند که قطعه سیاه که بر آن باشد بهر زود پس  
 بهر زود و بکار برده و نقل از کس کرده که اگر اند یا اقلیاس و صلیف گفته در چشم کشند صداع  
 زایل کند یا که در جانب صمد کشند و قیوم او آورده که اند و هر سرب است و بهترین  
 صافی است که در دست شد و در چشم سرد و خشک است و در دم بقول صحت و نصف آن قطع  
 نرفاست و بطور چشم و خط صحت آن و سقره آن تخفیف ریه و حالی است و مصلح آن کثیر است و ک  
 و صنف و مقدار سطح از آن نیم دم است و آنرا بنام ری سر کونده و بر مانی صمد و بر مانی سمطین  
 و پونانی سمطوس و اما اقلیاس یا لیس گفته کاهی یافت شود و در آن کس که آن که اند و از برای  
 عین کار آن آس بر مین ترتیب یافته باشد و چون صنفین آن سرخ شود و تجارت از آن  
 متسا حد که در جوانب و سر آون چند یک صنف یا و صنف یا صنف اقلیاس حاصل شود و کاهی  
 یافت شود و در معدن نقره در قوی که صاف نماید و کاهی حاصل شود از سنگ رشتا در مقام کاشی  
 و کاهی یافت شود و در جزیره قرص در آب یا در جاری آب و این نوع از اقلیاس فاضله و بهتر است  
 از باقی انواع و این اقلیاس جری است و اما اقلیاس که در آن حاصل شود بعضی از آن عنقودی است



که جمع شود و عالی تو تمام مذکور و بعضی از آن صفاتی و می شود و بدو کف بهترین اقلیا قریب است  
و آن غنودای است سیاه و کثیف و متوسط درخت و ثقیل بلکه بخت مایل و شکل او بشی است بشکل  
غنود و چون بشکند رنگش زرد و آن شاخ بزرگ زنجار است و بعد ازین صفت در جوی صغیری است  
که رنگش سرخ باشد برک آسمان و رنگش بطلش سفید و در آن رنگها یافت شود و بشی است که آنرا  
ابو صلیبی گویند و این صفت طغری است و کاهی یافت شود از اقلیا صغیری و دیگر قریب که آنرا سطر فیل  
گویند یعنی غری و اکثر این اسامی سیاه و کثیف و ظاهر آن یا بشکل حرف است یا بشی است یا پس  
و اقلیا غنودی و طغری در دایه چشم استعمال کند و باقی اسامی در درجه و درجه که قریب و درجه است  
را مندرج سازد با اینوس کند و چون نوع غنودی لطیفه و نوع صفاتی غلیظه امری است معلوم و قوه  
سرد و صفت نجف است و عالی جلای با عدالی بی لغز و پر کند و قریب چشم و قریب جمیع بدن و باطله  
قوه او نجف است و عالی اندکی بسیار و اما در جاده و برده معتدل است و می شود و در کف قوه  
اقلیا تا بقی است و کاهی تحریر و نجف کند و کاهی بیرون آورد از اقلیا از مساوی در کوه بلند که آنرا  
صولا گویند و در بعضی است که کاهی یافت شود و بعضی از مساوی جاده و منشا غلیظه است آن  
جاده است با اقلیا و حال که در آن هیچ قوه اقلیا نیست و کاهی اقلیا از قوه گیرنده سفید تر و سبکتر  
و ضعیفتر از آنکه کاشت و کاهی اقلیا سوزانند برین صفت که بر جبهه آتش نمند تا سرخ و براتی شود  
و لحان پیدا کند و تفاوت در آن ظاهر گردد چنانکه در جبهه الحید بعد از آن در جوی که آنرا افسان  
گویند اطفای نمایند و اگر در دایه چشم استعمال سازند در سر که اطفای نمایند و بعضی اقلیا حرق بخت مذکور  
بر سر که صلیب کنند و در کوهستانی آب تا رسید دریند و دیگر سوزانند تا منت شود مثل شوره و دیگر  
حق کنند و بسوزانند در قوسم تا خاکستر شود و دره شود نهان و کاهی توپا استعمال کند که کاهی  
غسل این صفت نماید که آب ساینده و آب اندر و آن را بریزند تا جوی که آب هیچ و هیچ نماند بعد از آن  
بدست جمع سازند و استعمال کنند شیخ اریس کند افضل انواع اقلیا و جوی غنودی خاکستری است  
که تازه باشد و صفاتی غلیظه است و طبیعت آن معتدل است در جاده و برده و شکست در سوسم و لطیفه  
از اقلیا و غنوی و در نجف و جلالت و کاهی فرا که در اقلیا از زرد و قوه و کاهی از سوسم و قوه  
آن غنوی است یا دغانی که بر بالای سبک باشد و آنچه رسوب کند و بر نشی صفاتی باشد و طبع اقلیا

فنی نزدیک است به جوی اندکی سرد تر و دروی نجف و جلای معتدل است بی لغز و غنودای نجف است  
و این اقلیا سوافنی تر است در درجه و نجف و جلای و در درجه معتدل است نزدیک که کشت آن  
محب باشد در منج آورده که سوزانند و آنست که در دایه چشم آنرا حرق سازند باین طریق که در کوه  
مکانی نو کنند و در سرش بکلی گیرند و در سوزانند و بهترین اقلیا و غنوی آنست که رقیق باشد و بشی است  
و اقلیا و جوی و صفت و مسامت کاهی که کینه اند با شل آن بوق و آنچه بر بالای ذوب باشد و در  
که اخن آنرا اقلیا و ذوب گویند و در آنچه صفت کثیف است و کاهی اقلیا که در غنوی که بر بالای  
زجاج است در قریب یک و این صفت لطیفه است از اقلیا قوه و بهترین اقلیا اقلیا غنودی  
لاجوری رنگ طری است و صفاتی غلیظه است اینست تمام کلام صاحب منج و در بعضی از  
نسخ قدیمه امری بر شیخ که جوی ظاهر ندارد مسطور نیست در قیوم الادویه آورده که بخار از انواع  
اقلیا صفاتی است که بر آب نشی و طبیعت آن سرد است و در اول شکست در دوم بوقل آن  
و آن نجف خشات و موجب سوسم و صلیب آن کل شکست یا از سوزن و شربتی زوی به شش است  
و آنرا بنام اقلیا گویند و برسانی جعبه نام و بر روی طیا و یونانی ارفیلون و در بعضی  
کنند که در کوه درون الو و آتش میدن صغ آن قایده و در صداع گرم شرح میدهد و سایر احوال است  
به سلیمان کند اجماع دو صفت است سیاه و سفید و در حقیقت اجماع آن صغی است که سیاه باشد  
و سفید معروف است به طبع جالینوس و کتاب نفی آورده که بهترین اجماع است که بزرگ باشد  
و نرم و غنوده و روی کم باشد و بدترین اصنافی که کوچک باشد و سخت و غنوده و روی بسیار  
است بن سلیمان کند بخار از دایه آنست که قریب باشد و سنگ پوست و در طعم آن مرارتی با اندک  
تبعی بود و قوه آتشی سیاه رسیده شیرین سرد است در اول درجه اول و در سر در اول و قوه  
آتشی سیاه ترش شیرین سرد است در وسط دوم و تر است در آخر دوم و می شود و در کف اجماع  
در جوی است معروف و شرف آن شور و کمال منفرد بوده و لیکن بطن است و اما در اجماع  
شای تجویس آن در دوش است چون خشک شود و صده دایم که باشد و اساک بطن نماید جالینوس  
کنند که از این شوره مطلق بطن است تجویس وقت تری و چون خشک شود اطلاق او کم گردد  
و اما می شود و در سوزن اندک کم کرده که اجماع ششی جیس بطن کند و حال که اطلاق آن ظاهر



این ماسویه گفته شد و ترست در دوم و غذا اندک بدو تریه و تربط معده که بزرگ و برودت  
 و سیاه در فعل اوی است و کجاست و اگر پیش از طعام باید خورد و خصوص که خوردی مزاج  
 تناول نماید زیرا که اطفال را که اسهال برده صغیرا و اصحاب بلغم بعد از تناول آن ماء الصل  
 پاشانند و صغری و بزرگ سینه است و آنرا شالوچ گویند طبعی البصر است و در قوه اسهال مثل صغیرا  
 و بزرگیت رازی در دفع مضار اغذیه آورده که اجاس برودت و مطلق و هر چند ترش تر باشد  
 و غلیظ تر و تر باشد و اسهالش کمتر و خوردی مزاج در خوردن آن محتاج با صلاح نیست که از برای  
 ضعف معده و تدارک ضعف کلچین کهن باید خورد و اما بزرگ مزاج و اصحاب معدای ضعیف شراب  
 قوی بر بالای آن پاشانند و در آن کافور کنند و چارشات مناسب تناول نمایند و در بعضی دیگر گفته  
 اصلاح بصلی بالیان کنند و حتی بن بران گفته آوی ترش برود شکست و مرقی صاحبان حراره و قوا  
 آورده که اجاس علی برقی است در قان مذکور و گوچتر از قان اجاس تر آن شل اجاس تر است  
 و آن در بسیارین بی مانه البته یا لیس گفته تر اجاس برقی قبض کند و جسین نماید قبضی و صغیرا  
 ششخ الریس گفته اجاس مستی قوی است و سیاه و اجاس تر و قوی تر از سیخ و اجاس سینه بزرگ  
 ثقیل است و طبل الاسال اینی شیرین و شدید الاسال بترن حرارت که بزرگ باشد و قوی  
 نارسیده و در بعضی است و طبیعت اجاس برودت در اول دوم و ترست در افردوم و صغیرا  
 لطفاست و قطع و مغزی و اگر پیش از طعام باید خورد و در طوب بعد از آن ماء الصل بنید پاشانند  
 در مناج آورده که کوی بزرگ شیرین بیشتر لین کند و برودش کمتر باشد و ترش لین کمتر نماید و در  
 اگر باشد و تولید غلط مای کند و دفع مضرة آن کلچین سکری کند و گفته اند مضرت بر و مصلح آن  
 غلبت در قویم الاودیه آورده که تر بر آن سی عدوت و آنرا بنارسی گویند و برانی جاجا و برکی  
 قضا لا و پونانی قوا مالین این بطلان گفته خوردن و بیدون و مضار کردن آن صاحب صلاح  
 گرم در فایده و در شرح مبدیه و سایر احوال بالیس گفته اما قضا فیج که آن بیخ است جوهر اذ لطیف است  
 و اما غیر فیج جوهرش غلیظ بود و قوه ته و در قطع است و جالی و ازین جهت در نه و صغیری طاسر بن  
 و طبیعت ایشان سرد و ترست در برود دوم و بزر و اصل هر دو بن خشک شود و محض باشد و در جالی  
 تا بماء دوم و در برود اصل قضا و بطبع طایفه تر است از قضا و بطبع کرم و لایند ششخ الریس گفته

بطبع غیر فیج قفاست و قضا است بهر گفته که است در شرح فیجی برود آورده که قضا بطبع قفاست  
 و قوی از آن مسته برست که چون برسد بطبع نشو و جگر ترش گردد و اندرون آن سرخ بود و رازی در دفع  
 مضار اغذیه آورده که قضا سبکتر است از خیار و زرد تر زرد کند و خوردی مزاج در خوردن آن  
 محتاج با صلاح نیست که اگر بسیار خورد و کای اصلاح فعل دفعی که در شکم اعدا شده باشد بخور آن  
 کموتی و سوبلی و مثل آن گفته اند که قضا و خیار و قرق طعام خوردی مزاجت و باره مزاج را مضرة رساند  
 و مزاج را آنت که اکثر آن نمایند و خورش را بشرب قوی صرف و جوارش کم سلاقی سازند  
 ششخ الریس گفته بزر آن بتر از زردی است و فیج لطیفتر است و طبع وی سرد و ترست تا در برودت  
 و جوارش لیکن یکس آن بدست و دست عفون و مبعجیات صعبه و دفع مضرة آن نامحوا که  
 یا شده الساب معده در مناج آورده که قضا و انرا قضا خوانند که چک را شفا و در صغیرا برقی  
 خیار بر ریاست و طبیعت وی سرد و ترست در برود سوم و بیدون آن نافع است در فشی جاد و شفا و  
 و یکس آن معده در زبان دارد و بدو آورده و غلط و سیخه عفون تر باشد و تیار صعبا و در بزرگ  
 قلم در عروق رود و دفع ضرر او بصل کند یا مویشین یا نامحوا در اختیار است آورده که قضا را فایده  
 خیار زرد گویند و قویم الاودیه آورده که قضا در بول است و نافع در تباه کم و آنرا بنارسی گویند و برانی جاجا و برکی  
 گویند و برانی قضا و برودی قریبا و پونانی قوا طایفه این بطلان و حتی بن خین گفته اند  
 صاحب صدر کرم اگر قضا خورد یا بویده فایده چند سرع مبدیه و سایر احوال ششخ گفته بیدیه الاسکر  
 نسبت قضا و انچه خام است نتولد شود از قوا و در قوا طایفه که موجب تباه و فزنی کرد و دفع مضرة آن  
 نامحوا که یا شده الساب معده در مناج آورده که اگر قضا خوانند لطیفتر است از قضا و سرد و ترست  
 از آن دانند که قبضی در دست و طبیعت سرد و ترست در دوم در معده و جوارش و مصلح آن  
 عمل است و مویشین بن سلیان گفته خیار سرد تر و ثقیل تر و غلیظتر است از قضا زیرا که برودت او در  
 در برودت است و در قوا قضا در وسط دوم و ازین جهت در قضا و قوی و تولید غلط و مضرة و مضرة  
 و خام حقن قضا بیشتر از قضا باشد و چون صرا لا انضمام بود و سول غلط یا در غلط که آنرا نام گویند  
 متعفن شود و از غلطی روی مذموم بشود کیفیه الاودیه معده حاصل کرد و مبعج فو که اگر انضمام را  
 این صفة باشد لیکن خیار درین امر از همه بیشتر و بیشتر و از برای آنکه مضری از همه و شوار تر است بطبع

کرم در فایده و در شرح مبدیه و سایر احوال بالیس گفته اما قضا فیج که آن بیخ است جوهر اذ لطیف است  
 و اما غیر فیج جوهرش غلیظ بود و قوه ته و در قطع است و جالی و ازین جهت در نه و صغیری طاسر بن  
 و طبیعت ایشان سرد و ترست در برود دوم و بزر و اصل هر دو بن خشک شود و محض باشد و در جالی  
 تا بماء دوم و در برود اصل قضا و بطبع طایفه تر است از قضا و بطبع کرم و لایند ششخ الریس گفته



و می را از خیار آفت که بر او صغیر باشد و خوب و رقیق و کفاف و فاضلترین آنجا تا ذلالت نماید اول  
 لب است زیرا که زود تر متعش شود و آسان تر از غذا را با بد خانی کشته موافق است که طبیعت را معده و طبیعت  
 و لب آن از طبیعت است و چون اندکی خورند طبیعت نفس کند این را در کتله بزرگ خیار سرد  
 در دست در سوم را زنی کشته در دفع مضار اغذیه جرم خیار بطی الاضمحام است و در زود بردن بجا بود و کما  
 بسبب آن دفع خاصه همچنان کند و ازین جهت مناسب است که در وی مزاج از خیار طب اخضر نماید  
 و بعد از آن کتری با وارش مرکب از نان خوراک و کتله و زرب تناول کند و خنده را که از آن در خیار کبابی  
 و در افروغ با مزاج غلیظ یا دفع خاصه عارض کرده و در موضع دیگر کتله خیار بر که برده بر دست  
 و مطلق بیدار ترشی و کنگری لیکن در معده بسیار کند و آنرا با اغذیه غلیظه مثل میوه و صلیقه و صندل  
 نخورند و صلا حیه دارد که بعد از آن صندل با مزاج تناول نماید و در اختیارات آورده که خیار را با عارضی  
 خیار با لک گویند و تقویم الا و آرد و کتله خیار بر با اشتها و حروری فراغت و شکم شکمی  
 و نام آن بنام میوه است و در مانی خاری و بروی و در لکون و چو نانی سکون چون میوه خا خیار  
 بتقریب اصل کتاب بر وجهی تفصیل و تبیین یافت مناسب نموده که درین مقام شرح میوه بطبع تمام آید  
 تا به تمام تا کلام درین مقام مجتمع و تمام باشد و مزید تبیین میوه خا و خیار کرده پس میگویم با لیس  
 در اغذیه آورده که جله طبیعت بطبع با دوست با طبعی بسیار و در جلای مست و ازین جهت مدر  
 بولست و خنده شود از معده زود تر از قریع و طبلان و دلیل بر طبع آفت کجوان بر بدن مانده  
 و مزج و کلف و بقی رقیق از وی بر دماغ سازه و جلا در بزر طبع بیشتر از طبع است و غلیظی که از وی  
 حاصل شود غلیظی است روی غیر محو و خصوص که جابج باید استمران نماید و این سکام مشرب است که همیشه  
 عارض شود و پیش از آنکه فاسد شود هم موجب غشای و قی کرده و ازین جهت اگر کتله در آن و غلیظ  
 طعمی که خدای می خورد و زود تر شود و خورند البته قی آورده و اما طبلان یعنی خورند ناستانی که از آن فاضل  
 شود و طبع او از خورند کثرت و غلیظی که از وی بر دماغ سازه و جلا در بزر طبع بیشتر از طبع است و غلیظی که از وی  
 زیرا که موجب میمان قی نشود و جابج در خورند و در معده هم فاسد گردد و بدستوری که خورند و فاسد و جلا  
 طاقه غلیظی روی که در معده باشد یا سببی که با وجود که عاده مردم نیست که بوف خورند خورند یعنی لی که  
 تخم خورند و راست لب طبلان خورند تا عاده جرم وی کتله در خورند این ماسک کتله با خورند که در معده شود

و مشورت بخورند ماسونی و در شیرینی تمام است و مزج نکست شیرینی و در ترابیت که درین شانه  
 و اگر بگویند طبع او گرم است غلط کرده باشند شیخ ازین کتله اگر خورند در معده فاسد شود و طبیعت هم  
 باز گردد و زود افروغ باید نمود و خورند و سخیل شود و بر غلیظی که موافق شود در معده دیگری کتله وی  
 خورند و بر دماغ کتله را زنی در دفع مضار اغذیه کتله خورند و معده و هیاست از برای کتله سخیل  
 شود و بصغیر تخصیص شیرین باشد و خورند کتله بنام شیرین که با مری باشد از آن خورند و چون  
 آن خورند و از آن نزدیک جلا باشد با کتله زود تر سخیل شود و بصغیر و چون در عروق بسرعت نموده کند  
 سبب تب تب و بحر شود و همچنین ماسه غلظت که درین کتله از زود خورند و خورند و شایسته  
 و کتله و جوارشات تناول نمایند زیرا که خورند و در حد ذات خود مستعد است که بصغیر سخیل شود و فاضل  
 در عروق نموده کتله لیل که بول براند و سنگ که در دماغ بریزد و محتاج نیست بخوری که سخته ادرا  
 و حد ادرا و سرده نموده و از آن زیاد و سازه مثل شراب و کتله و جوارشات چوب بسیار این غلیظی  
 که توله شود و نیز تر گردد و سرده نموده و شش شسته شود و ازین جهت من یکوم سزاوار است که از طب  
 خورند و چینی تناول نمایند که زود ادرا و سخته سازه و شش از آن کتله نموده و در عروق و مضره سازه مثل  
 سکین ترش و زمانی طولی که کتله بپسکی بطرف راست است به تبخیر پس که این قیر زود  
 نزول نماید و اگر از عقب سکه یا صمدیه خورند یا ناما ترش و مثل آن معص نمایند تا سخیل شود  
 نشود و بدترین صورت تناول کتله خورند بعد از کتله بسیار خورند و از عقب آن در حال طعام  
 و بدستوری که کتله عمل نمایند کتله بعد از آن خواب کم کنند زیرا که مواد فاسده تولید نماید و بر سر  
 تب آورد و اگر کسی که بکافیه سر مزاج باشد و از مری بن ماسویه کتله در مزج که ام از اسناف خورند  
 جلا شود آن آرد و الا خورند که ترش باشد و کسی که مزاج او مستعد سنگ کرده و دماغش باشد باید که  
 اجتناب کند از کتله با خورند و نیز با نان فطر تناول نماید زیرا که بر سره اینها با کرده و سازه و ماه  
 لیکن سنگ کرده و سبب حال این نوع مزاج است که بعد از تناول خورند جلا پاشا شده  
 اگر خوردی مزاج باشند و اگر خورند مزاج و حد و انقباض نماید باشد که صرف مزاج نماید و اما خورند  
 در از ترش با وجود که سخیل بصغیر نشود هم محتاج باین نیست که از عقب آن شراب پاشا شده  
 و کتله و جوارشات تناول نمایند زیرا که این خورند از برای که خورند بلکه صاحبان تب و حرارت



و این بی آن مد او گفته از تیرید آن غایده یا بنده و این خبر به با وجود ترشی عالی از جلا و حر و نیست  
 پس اگر این امور محل آورده متفرقه رسا نه چای اگر غایده کند و اما بطبع سندی در جامع این مطار  
 آورده که آن بطبع سندی است و دو لایحه که بنده را زنی دروغ مضار را خذیر آورده که بطبع سندی در طب  
 و تطبیق بسیار قوی است و مستعد است که مستحیل شود و بلیغ شیرین و ازین جهت مانع است در تب  
 قب و محرقة و کسی که محتاج باشد یا که در مزاج او متولد شود و بطبعی تر تا معاد و نه کینه یا صغیرای کرم نیز  
 که در جگر و معده و عروق باشد و ازین صغیرا بواسطه دهانه کینه و فک مقدار و چسبندگی بدو از مسل  
 پروان توان کرد و انقیاد و مسل کند و چون بدن صاحب این صغیرا ضعیف و کثیف و لاغر باشد  
 در تبدل مزاج این صغیرا بعد از ترش است از برای آنکه ترشی از لطیف و نطفه عالی نیست و مثل این  
 بدن متحمل آن تواند شد و اگر این کس مکرر بکشد خورد لاغری او را زیاد کند و قوتش ضعیف  
 گردد و معده و قوتش ست ساند و گاهی سحر اسکا کند و اگر مکرر جاسن قاتلش شود و ریاس خورد  
 این صغیرا کثیف و روی کدود و اگر در جگر یا غیره رسیده باشد حکم تر شود و در جاسن کینه مطلوب درین طبع  
 که در طبع است نیست و اما نه خصص که در جرم او غلیظ باشد که طایفه باشد مثل بطبع سندی تبدل  
 ترطب مزاج کرم کند و تولید خوبی می در کبد که این خون اصلاح باید جوی درای که عروق است و این  
 آن متخرج شود و خیار کای نزدیک باین از کد لیک چون در برابر اول بسیار غایده نفعش درین امر  
 کثرت یعنی در کتاب مرشد آورده که قوی از بطبع است که چک و سید و خطای سحر و در بدشکل  
 عیای بران کشیده و آنرا و سنبویه خوانند و بعضی کان بر مذکور است و حال آنکه با او مناسب است  
 و این بطبع را در عروق حشمان شام خوانند و طبعش متوسط است باین بطبع جیتی میشود و میان بطبع  
 سندی و جوش طبع تر است از بطبع مودن و در طب کثرت از بطبع سندی و در طب پیشتر  
 و خاضع و سنبویه است که بوی دی سرد و نیکوست و لیکن حرارت کند و خواب آورده و ازین جهت بکان  
 افتاده اند که لایح است در سنج آورده که اصل بطبع فارسی است و بهترین و بی تر قندی شیرین است  
 و طبعه آن سرد و اول دوم و ترست در آفرودم و این قول اکثر است و بعضی گفته اند کرم است  
 و جلا و تخم خربزه قوی ترست از جلا و جرم و خربزه مستحیل شود و بهر طبعی که در معده زیاد باشد و از جلا  
 اشک کند و اعدا است میوه و اگر فاسد شود مثل سم شود و معطل آن پس کین صفت و اگر در معده فاسد

آنرا که از نه بکشد بقی معده را از آن پاک سازد و خربزه را در میان دو طعام باید خورد و اما بطبع فرغانه  
 بهتر باین نفع است و طبعه وی سرد است در دوم و ترست و سوسم و گفته اند کرم است و بطبع  
 که از قضا حاصل شود و از سلیقه گویند شایسته قنات و نه را و آنست که آنرا در میان دو طعام خورد  
 یا مخلوط سازد و طعام و اما زنی و آنرا بطبع سندی گویند بهترین و بی ترست که شیرین و پر آب باشد  
 و طبعه آن سرد و ترست در دوم فایده دهد از جگر و سید را و فواید با خمر را مضرة رسا نه و اخطا را  
 خام سازد و پر از آنرا و صاحبان مزاج باره را زنیان دارد و معطل آن سکرت یا مسل خود با آن  
 جمع سازند و خواه بعد از آن آشامند در اختیارات آورده که بطبع سندی نیز گویند و بر زبان  
 بتریزی سندیانه و شیرازی خیار که دو آب و می چون با خد خود در تیرید زیاد شود و مضر بود و جلا  
 سرد و معطل وی قند بود و عمل او می خورد و اما بعد از وی و در ظاهر این کلام کافی ظاهر شود که  
 مخفی نیست در تعویم الا و در آورده که بطبع دو صفت است طبع سندی و مختار از سانی شیرین است  
 و طبعه وی سرد و ترست در دوم و شیرین کرم و ترست و مضرة وی از جلا و اش و معده است و معطل  
 آن کین است یا آب نیمه قند و مقدار متعادل از آن قدر ببرد و آنرا با خمر خربزه گویند و بر سبزه  
 بطبعی بروی سین و پونانی و در همان صفت است و این بن چنین گفته اند صاحب صداع کرم  
 نفع شایسته باشد و صاحب آنرا که بد و بکلاب برشته بر خضار سازد شرح میده و سایر احوال بر سج  
 گفته غایب کرم و ترست در وسط در اول و حرارت در پیشتر از طبعه است و چون بخورد آب  
 آن پاشا منطقی عمر از آن حاصل شود و حرارت خربزه را بخشد و مختار از غایب است که کرم  
 درشت بود و اگر پیش از طعام خورد بهتر است اسرا سلی گفته از غایب ترخوان بطبعی متولد شود و کثرت  
 فاضله از یاب است الا در سینه و در غایب نفع تلین طبع کند خصص غایب خشک کای  
 که تازه باشد و بعضی طبع کند از وی گفته حسنه سینه را نرم سازد و بطبعی که نهضام باشد و با و کرم  
 در غایب خربزه بن گفته و قدام در تصنیف هم می گفته اند لیکن تجربه شایسته تصنیف و او طبعی  
 و بهر دست و لیکن نایره هم خصوص که با عدس پزند و آب آن پاشا منطقی بسیار خوردن و کثرت  
 شیخ است و قند به بلین کند و چون طباب بر بالای آن پاشا منطقی او را بخورد سازد و اگر در آب بود  
 و اندکی قند خیساند و درین آشامیدن خید بآن سلی نایه صلاحیت دارد و خصوص مجروری مزاج را

وجه ثالثی است که در آن گفته اند که  
 در معده کثرت کرم در آن  
 و بعد از آن که کرم در معده  
 و جلا و تخم خربزه قوی ترست از جلا و جرم و خربزه مستحیل شود و بهر طبعی که در معده زیاد باشد و از جلا اشک کند و اعدا است میوه و اگر فاسد شود مثل سم شود و معطل آن پس کین صفت و اگر در معده فاسد

وجه دیگر شود















فرورده ساق و اندام و عصب بر که و طشش کروی که از پوست طبیعت ترسند چه در معالجه امراض سر  
 احتیاج بکین طبیعت بسیارست و درین حال این قایق را تعدیل کند برنجین و شیر خشک و  
 می باید که غذا را کمیوس خوب باشد و تعلیل در مقدار غذا لازم است و از استلا احتراز واجب چون  
 نطو لیا و در غنای استمال کند چیزی مثل آرد که قبض و تریه کند و در وعه نماید و بسیار ترطبت کند  
 مثل آب انار و عصا بار بار قایق از خاک و ادوات و اصول و در علاج صداع صفراوی اگر با این  
 صداع فی الجمله خون حرکت کند اندکی خون پروان کند و اگر اصلا خون حرکت در نیاید اول استسراف  
 صفرا نماید مثل بلع اگر تب نباشد و اگر تب باشد بر لغات تبین کند و چیزی که در آن نشوئی و عطر  
 بسیار نباشد مثل شیر خشک و شراب نوک و اما اللباب و شامخ و بختنا نرمم هم مناسبست  
 و اگر مواد صفراوی غلیظ باشد یا در طبقات معده نفوذ کرده باشد و قی پروان نیاید و بسلطه  
 منفع کرده احتیاج افتد یا با ریح قویا با سقونا بنجنا نه کوره و تنهائی آورد و یا زرد سازد  
 برزخات یا ماده را مستغرق سازد و بطبع بیل بعد از آن تبدل مزاج کند چیزی که در آن بریده و طب  
 باشد اما ازین باغذیر و اثر بر و اما از سر معالجات مذکوره در قانون و هر چه از المزاج جاریان  
 بآن علاج کند و در ضمن غفران بر صدفین طاک کردن در صداع کرم بفایه نافع است و مبالغه در سقونا  
 بر که و کلاب نماید و در صداع کرم اگر در حیات باشد مناسبست که طاک با کجارات باز کند  
 بر سر اندازند صاحب کامل گفته در صداع و سوسوی اگر قوی باشد و من منشا و شهاب یا سن قنوه  
 و مانعی نباشد از قصد قصد قیال کند و استسراف خون نماید بعد از حاجت اگر همین تخفیف حاصل شود  
 خوب و اگر نشود قصد صافن نماید و حجامه بر ساقین و اگر در صداع دراز شود یا صداع در معده سر بآ  
 عرقی که در موخ سرست بکشد و اگر در موخ سر باشد عرق چشائی بکشد یا بعد از آنکه در آن را بمسک  
 و بعد عرق دست پاک ساخته باشد و اگر مرضی که و کلب باشد چاشنی از گردن کند یا از ساقین و اندامه  
 و نطولات و مسوطات مذکوره در علاج صداع حادث از سه مزاج حاصل آورده و اگر صداع  
 صفراوی باشد قصد کند و آنک خونی استسراف سازد زیرا که صفرا با خون پروان آید و حراره کم شود  
 و بعد از قصد استمال سبل نماید بمسرفات صفرا و بعد از استسراف اخذ و اطلی نطولات مذکوره  
 در باب صداع کرم عمل آورد و صحیفه از رسا صیغیه بنده و پیش از استسراف و مقیده بدین از نطوط

چیزی بر سر خفا و نماید و نطول نسازد زیرا که در او موجب جذب مواد شود و از سایر بدن بر موجب  
 عظم آید گردد و در خروج الا روح آورده که در صداع و سوسوی بعد از قصد قیال تعلیل طعام و  
 تبیین طبیعت اطفا می حراره خون نماید با شراب جامه مثل شراب انار و شراب ترمنه می و سبکچین  
 و شراب عناب و نیل و ترنمین طبیعت بطیخ نوک و شیر خشک و ترنجبین و شراب و در کمر و شراب لیمو  
 مسل آب انار و آب شادین و اما شیر اگر با صداع می باشد و اگر نباشد شراب ترمنه می و شراب لیمو  
 و در بوب نوک جامه و اگر با آن سعال بود بنفشه مربی یا پستان و نیل و عناب و علاج صداع  
 صفراوی قریب بطلع صداع و سوسوی است لیکن قصد نماید که و تبدل مزاج باید نمود و بعد از  
 ولین طبیعت باید که بدین است و حقن ترنجبینی که در صداع ضرر تمام رسد که صداع باشد  
 معده و درین صداع مثل چیزی با رسد و ترناید کرده و در سوسوی چیزی با رسد و خشک و در ضمن قانون گفته  
 استسراف نماید ببلع اگر آن نمی نباشد و الا از قی و سبب منع بلع با وجود تب است که استمال  
 بیلد و تب کاسی جاریست که صغیر تمام حاصل شود و بلیج تمام بحاجت بر نانی طویل که صداع و سوسوی  
 در آن بکشد پس نماید بیلد و سوسوی چیزی که است بلکه بیلد چیزی آورد و پس گفته در صداع کرم که با هم  
 باشد هیچ چیز بهتر از شیر و خزان نیست که مخلوط سازند با روغن بنفشه و برف سرد نمایند و بان سوط  
 کنند و گفته چون سخی کنند چنان بر که و بر شپائی نالند صداع زایل سازد و اگر زیاده شود خوف است  
 و آبل بر ساسم کرم شود و مبالغه در اسهال طبیعت باید که بختنا نرمم رد خیره آورده که در علاج صداع  
 صفراوی بحسب تیره استسراف صفرا و تبیین حراره باید که اما انجا که حراره تحت عظیم باشد استسراف  
 بشراب بنفشه و سرف بنفشه و شراب لیمو یا آب یونان و فرما سندی و آب انار ترش و شیرین و غیر  
 باید که در آن در دست خود حاصل شود و انجا که حراره بآن عظیم نباشد استسراف بطیخ بیلد و منع صبر  
 و مانند آن باید که در تبیین حراره بکفین و شراب غوره و آب بنفشه و آب و سکر باید که در آنجا  
 که در طبق و سینه حشمتی باشد سبکین هم شراب بنفشه و شراب آلو و کشاب و لایب اسفول باید که  
 و انجا که جاذبه اندکی ندارد و مانع باز دارند و حراره را تبیین کنند هیچ شربت موافق تر از  
 اسفول و شکریت و اگر کشید خشک و بنفشه و کل سنج بکوبند و اسادی و شکر بوزن بر سه  
 و با عود و سبب انجا که مقدار در دم سنگ یا سه دم آب بر و بخورند با زرد و حراره نباشد







بعد از آن طلا با بر سر اندازد و طلا را بر شل حصه سه در ششک و طفیل و حدس عشر مطبخ بکشد  
و زرد ز آب غوره و کدو و شیر بادام و خشک شش تناول نماید و اگر با صداع حراره قوی باشد شیره تخم  
تورک یا سبکبین یا آب ترشندی و شراب بنفشه یا شاد و اگر با صداع صفراوی باشد فصد نماید  
و اندک غنی پردن کند خصوص کرمتس شود و اگر با صداع صفراویست فطافه اخرون بعد از آن  
اضمه و اطمیه با روده بر سر اندازد و اخراج صفرا نماید بطبعی کرد و در مطبوعات تفصیل خواهد یافت  
و بعد از استسقاء و فطافه بدن اگر اثری از صداع نباشد تبدیل و بریزد مزاج کند تا این طلا که کل یا صلیح  
کل سرخ و بنفشه و نیل و زرد پوست ششاش اجزاء مساوی انگلیس الملک نیم جزو مجموع کوبند و بکباب ترسانند  
و طلا بنامه و طلا کردن آبی که در آن بنفشه و کل نیل و زرد با برنج و اکلیل الملک و جو دوست ششاش جو شش  
باشند هم معیت در معنی آوری کرده که صداع گرم یا سردی است و سبب وی است که عرقها بر سر اندازد  
بر شود و آفریند سازد یا صفراوی است و سبب او بخرات گرم است که با لارود و در کما سر بکشد  
و علاج سردی و قهوه نزدیک به است و سن علاج سرد بود و اجمال می دوم و ما سردی طب قار دست بریزد  
با کدو و علاج دوی سیل کند که گرم کردن خون و استعجال نماید هر چه سرد باشد و در بعضی باشد و در علاج  
صفراوی سیل کند یا سال و استعجال چر با سر و کدو و عطوی باشد و طریق علاج آفت کرک یتال کباب  
از جانی کرد و دال و دال و بیشتر است و اگر بنفشه و ساقها را بچانه کند و اگر بنفشه و کوی که در عقب سرت  
بچانه کند و اگر شل و در در عقب سر باشد کرک پشانی کبشید و طبعه را نرم سازد با آب نو که شل  
بلیله زد و آلو و ترشندی و عناب و پستان و اصل السوس و بنفشه و ترنجبین و خیار شیر و مسکه  
یا نازده دم بلیله زد و کدو در یک طل آسالمی کند و با دمی آن مقدار که کشته شود و صاف سازد  
و با دود و قهوه جلاب یا ترنجبین یا شاد یا آب انار ترش و انار شیرین با تخم کدو و مقدار چهار انگلیس  
با شکر یا ترنجبین بنفشه یا الود جلاب و آب بنفشه و آلو بخار و آن آب و جلاب بر بالای آن باشد  
یا در دم بنفشه ربی تا بپزند و دم در جلاب مزوج با آب گرم حل کند یا شاد یا بنفشه و زرد خیار  
در آن حل کند و تناول نماید یا سی در ترنجبین در جلاب مزوج با آب گرم حل کرده یا شاد یا پست دم  
تاسی در آب گرم حل نموده بنفشه یا بنفشه شکسته فند و دم بناید و از نیم تا دو دم تناول نماید یا  
سرکه با آب گرم مزوج سازد و یا شاد که زده سال کند یا کل سرخ تازه کوبد و آب کبیر و در چهار انگلیس

۱۸۴  
و طلا از آن آب یک و قهوه نیم و قهوه یا ترنجبین حل ساخته یا شاد یا کبیر و بنفشه شکسته تخم خبازی بریزد  
و سقونیا نیم و انگلیس و در هم بپزند و در روز دوم و نیم تناول نماید یا کل یا زرد سقونیا و جلاب  
یا شراب و زرد یا شراب بنفشه یا شراب آلو یا آب انار یا تخم فند و یا آب یا آب بر یا آب سب یا  
ششین بنوشد یا کبیر و صدعه و بلیله و در جلاب در آن ریزد و بکشد و آب کبیر گرم بنده از آن بناید  
در ظرف دیگر کلاه دارد و دیگر آب تازه بر آن ریزد و بنشیند عمل کند آنقدر که در بلیله می طعم نماید و بنفشه  
شود بعد از آن آب باران سرد و نیم جزو بنفشه و طبعه را نرم سازد و در آن آب کبیر نیم جزو بنفشه  
نماید که اسهال کند اسهالی صالح و چون التباب میکند یا بد و یا که طبعه شل سازد و درین حب و اقل نماید  
بهر کبیر و کل سرخ و بطریق قب و چون بنفشه و کماهی عصا و افشین و اقل بنامه یا این وزن صبر  
عصا و نصف جزوی کبیر و کل سرخ از یک چهار یک جزوی و کماهی آب کاشی کبیر و چو شاد و کفش بپزد  
و یک و قهوه بر در آن نماند و دمی در آب فند و نماند و از آن یک و قهوه نماند و اگر شل و دمی از  
او جلاب شل و بیشتر باشد یک دم کبیر یا شاد نماید و اگر با این صناع غشیان و کرک باشد فی کند و فزول  
طبل یا کبیر یا شاد سر آب زده و فرشی آن از کرک و فند سر که در شل برک پند و بریم و شاد سر که کباب  
و در ظرف و ظرفها آب در آن نماند و بوی کل و صندل معطر ساخته و در ظرفها برف سرد نموده یکی بعد  
از یکی بر سر بندد که اثر زده و بصر سرد و سرد و یک در نیم شک با دود در فند صنف ساخته  
نماید و کماهی قهوه زرد آلو و آب تو ششای و آب انار ترش و شل آن آشاده و روغن کل و در  
و کباب و کل خراز یک جزوی بریم زده و بنفشه و از آن که کشته شود و این فطافه برف سرد ساخته بر سر اندازد  
یا روغن بنفشه برف سرد کرده بر یا فند یا زرد قطن یا در کباب سرکه زده سر که در بر سر اندازد یا آبها  
با دود بر سر بریزد شل آب برک پند و آب خطمی آب بنفشه و آب کل آره و آب کبیر و آب کاسه و آب  
عنب الثعلب آب اطراف درخت کل و آب برک فی و آب خیار و آب قهوه و آب کدو و آب قطف آب  
بلکه یا نه و آب فی العالم و آب صلیح الاغی و نماند آن خواه جدا جدا خواه با هم آمیخته یا این دو یا هر یکی  
و بر سر شاد سازد یا این آبها را با شش یا روغن کل بچانه کند آن مقدار که آب برود و روغن نماید  
روغن سرد کرده بر سر اندازد و اگر این آبها شاد آب سرد و ریزد و بسیار ریزد و اگر انگلیس ریزد و خوب  
نماید و قی صناع شود و بر روغن سرد و سوط کند شل روغن بنفشه و بطور کدو و روغن پند و با دود و خیار











خوب و قانع صغرا و متوی صغره و سکنی شکلی و منقش شود بکینه ترخندی بسیار خوب بی نمک  
 سرخ رنگ تازه منقش از لیلی و دانه یک سن و در مشت رطل آب عذب صافی بچوشانند چنانکه اگر مرغ ماه  
 و صاف سازند و دمن قد سفید اضا ف نماید و با تش عذال بقوام آورند در سترخ از سستور  
 و در مناج الککان سر دو آورده و با کمرین بطین است و سکنی قی مخصوصی که با نفع کل کندی این  
 طریق که در آخر غلیان بسته نفع و اصل سازند و چون نخسته شود صاف نمایند و شکر بر سستور اضا ف  
 کنند و بقوام آورند عذاب دماوی آورده که سرد در دست و نافع در سرخ و غلبه خون و مضره  
 و جدی و صبر بکینه چهار یک رطلی عذاب جانی و با جبار رطل آب بچوشانند چنانکه اگر کمرین قی  
 مانده و صاف سازند و یک سن شکر بزرده اضا ف کنند و بقوام آورند شکر مناج عین است و اختار است  
 آورده که یک چهار یک در دمن آب بچوشانند تا باز در الک کشاید و شربتی از ده دم تا ده شال تعین کرده  
 که در تریاق روان آورده و گفته اطفا خون کند و نافع است در تمام مرضها و دمای صفا  
 بکمرین کینه شکر سی درم حدیثه صندرم پنج کاشنی ده درم عصاره سرکه کینیا سرده و زبد ازان  
 بچوشانند و صاف سازند و قد بعد حاده اضا ف کنند و بقوام آورند شربتی ده درم با آب در شکر  
 سی درم بنشیند و در مکر صاحب کامل کند نافع است در تب و تشنگی و معده را گرم سازد  
 و طبعه را نرم بر کل سرخ یک رطل با ده رطل آب بچوشانند بسیار و صاف سازند و اگر خواستند که اسهال  
 کنند در مین آب و اگر کل کنند و خوب بچوشانند و صاف نمایند و دیگر در یک کند و سوم بار کل در آن در تری  
 و بچوشانند و چنان که اگر کند تا پنج نوبه یا بیشتر و در چند شکر اگر الک اسهال پیشتر کند و چون در نوبه  
 آنرا آب صاف سازند و در یک جزو ازین آب بچوشانند و در جزو قد اضا ف نمایند و بچوشانند گفت  
 بکینه در ظرفی کنند و نرود حاده شربتی چهار نوبه با دو و یکس کینیا آب سرد یا آب برف پاشانند  
 که اسهال صغرا الککان بر کل شکلی نرود از عبا و کرده و گفته کاسی متوی سازند و بقیقینا  
 در وقت حاجت و اگر نشسته شود بکینیا آب سرد پاشانند شکر مناج از سستور موافق تسهیل است  
 صاحب ذخیره گفته و در رطل کل در ده رطل آب بچوشانند و باقی سستور آورده در جامع مثل از  
 دیستور و دیوس که در طریقه صند شراب و در چنانست که بکینه کل سرخ که در مین سال خشک کرده  
 باشند و گوشت با شند یک سن و در جزو بندد و در پیت تصایصه اگر از آن در ظرف محکم کنند

و ششما بکینه از ده و صاف سازند و در ظرف و بکینه و سستال نمایند و فایده و در اسهال و در جزو  
 اسهال شراب و در بهر طریق که سازند و او باقی بقوام اضا ف کنند و باطنه کینه چون در و تشنگی  
 آب پاشانند و کاسی شراب و در چنین ترتیبی منده که عصاره کل مخلوط سازند و اصل این را شراب  
 و در دی کینه و شراب و در مکر اطلاق صغرا کنند و صند و ی چنانست که اگر کل در آب بریزند چنانکه  
 تخمی در آب بسیار ظاهر شود و سستور قد اضا ف نموده بقوام آورند و اقرا با دمن بدر الدین قلاشی  
 آورده که این شراب و در دمن طبع کل شکلی منده که کل شکلی در چهار رطل  
 آب بپزند و صاف سازند و یک رطل بکمرین در آن بریزند و بقوام آورند شربتی چهل درم با آب سرد پاشانند  
 و شربتی تمام شست درم است و سرکه که آب سرد و عقیق آن پاشانند یک بکسل طلاق کند و اگر با  
 ده درم تا پنجاه درم بکینیا مخلوط سازند بهتر باشد و سستور این بیان آورده که بکینه  
 کل سرخ و در ده جزو آب بپزد تا یک جزو بپس بپاشد و در دیگر کل بریزد و آن منده بر کل که سر سازد  
 که قوه اسهال در پدید آید و از آب نصفی باقی مانده و درین آب که باقی مانده مثل آن شکر صاف و اصل سازد  
 و بچوشانند تا بقوام بکینیا رسد و شربتی چهار نوبه قیست با سی درم برف و اسهال بصر کند و برف  
 اعانه وی نماید و اطلاق رقت صغرا برانند و کمری گفته بکینه کل تازه دمن و در دمن آب بپزند چنانکه آب  
 طعم و رنگ کل بپس بپاشانند و دیگره من کل تازه در آن بریزند و سستور بپزند و صاف سازند و بعد  
 دمن مثل اصل نمایند و بقوام آورده که سرکه بکمرین سازند بهتر است و اگر کاسی مثل قد کنند و در اجا  
 گرم موافق تر باشد که اسهال صغرا متعین کنند ثابت قوه گفته ترید سفید کل که گفته در رطل  
 در چهار رطل کلاب بپزند چنانکه در دو الکاسه نرس صاف سازند و یک سن قد سفید در آن اندازند و بقوام  
 آورده و یک درم ستونیا و نیم درم زعفران در آن مثل کنند شربتی دو و در پاشانند و اگر کاسی کلاب صند  
 کل تازه کنند اسهال پیش آورده با صند در قاون آورده که نافع است در تشنگی و در طبعه کینه  
 الی شیرین منقش بقدر حاجت در یک کند و آن تعداد آب که در دمن در آن بریزند و چندان بپزند که اصل  
 شود و صاف سازند و با زرد یک کند و شکر طریقه بعد حاده اضا ف نمایند و بپزند تا بقوام اصل رسد  
 در ذخیره آورده که بکینه الی سیاه و بشویند تا قیاس خاک از وی و در شود و آنرا از آب ترک کنند که  
 آب بکشت بر سر او با سیستور بچوشانند تا نخسته شود و بپست با ناله دمن چندان که اگر بکشت با ناله



















درست درم ترنجبین و پست درم خلوص خیارشیر در وی حل کنند و باز پالایند و بخورند و اگر در جادو آید  
کلسه سوز است و منقح و روق از اخلاط و قیحه حاره و لیب تمام کرم تنگین کنند سارگی منت درم بنفشه  
بخ درم نیلوفر و تخم کاشنی از هر یک سه درم آلو سیاه و جلی و عناب و سپستان از هر یک پست درم ترنجبین  
و درم کل سرخ چهار درم همه را پزند در سه رطل آب تا یک رطل رسد و از آتش بردارند و بدست مالند  
و خیارشیر و ترنجبین از هر یک پانزده درم در آن حل کنند و صاف ساخته پاشانند مشهور و منجح مستخرج  
از سترابن پانی مسلط اخلاط محالنه است از صفا و بطن و سودا و احتراق بی غایله و منفع بسیار دارد  
و پشته درم در بهار و پائیز خوردن و نیز منقح پانزده درم بلبله کابلجی و بلبله خندی و بلبله نر و منقح کاه در آن  
و تخم کاه و شیر و عود و تخم شادروند و زرد شک از هر یک سه درم سنا و کجی و صفا و اقیون بر وزن درم  
در که گمان بسته در افغان و اعلی ساخته از هر یک چهار درم الوپانزده درم ترنجبین منقح و از زده درم  
سپستان و عناب از هر یک پانزده درم کل بنفشه سه درم نیلوفر و کل تازه از هر یک منت کل تخم کاه و کاه  
تخم زانیه نیم درم آنچه کوفتی است بگویند و همه را در چهار صد درم آب بخیسانند یک شب نرود و بعد از آن  
بجو شانند آن مقدار که چهار یک ماده و صاف سازند و دوازده درم خلوص خیارشیر و درم ترنجبین در آن  
حل کنند و دیگر صاف سازند و دوازده درم جلاب اضافند نمایند و یک درم غاریون کوفته چخته و نیم درم بونند  
میخی ساییده و یک درم نموده بریان کرده و ملحقه روغن بادام سرد سازند و بپوشند و کاهی کشانند  
ایار و فیقرایان سردار و اضافند کنند و آب کاشنی و زانیه سرشته پیش ازین مبلوون یکبار ساعد سازند  
نمایند و این مسلط تیغه دماغ و اعصاب کند و مرضا در چشم کن شده بر سازد در مای آورده که  
مسلط سوز است برقی بلبله نر و منقح از زده درم تا پست درم بگویند و با سه رطل آب پزند برقی تا یک رطل  
رسد و صاف سازند پست درم شکر طبرزه یا پانزده درم ترنجبین در آن حل کرده بپزند پاشانند و اگر  
با صدا و سرفه باشد بخورند و این دواست عالی کند بنفشه خشک بخ درم نیلوفر چهار درم عناب و سپستان  
از هر یک پست درم تخم کاشنی سه درم تخم کاه و منقح سه درم الوی شیرین و کالانی پست درم  
تخم خبازی سه درم در سه رطل آب بجوشانند تا نصف ماند و میت درم قند یا ترنجبین دوازده درم خلوص خیارشیر  
در آن حل کرده صاف نموده پاشانند در ترویج الارواح آورده که نافع است در صفا و صفا  
بلبله نر و تخم درم بلبله کابلجی بخ درم ترنجبین پانزده درم شیر خشک پانزده درم ترنجبین و درم ترنجبین

ترنجبین خند و درم بپوشند بلبله کاه و فیقره آورده بلبله نر و منقح پانزده درم  
آب آلو سیاه صد و سی درم بلبله را بگویند از دانه سنگی و ترنجبین آب لادنک بزرگ بروی بپزند  
و می نمایند تا آب قوه بلبله بستاند پس پالایند و سی جلاب یا سی درم ترنجبین دره آخذند و  
پالایند و بخورند دیگر بلبله نر و منقح و فیقره خندی و منقح و فیقره و از پرون کرده و سپستان  
از هر یک سی مثقال خلوص خیارشیر و بنفشه خشک از هر یک یک و دوازده مثقال آلو سیاه شست عدد و  
در سه رطل آب کرم ترگند و یک شب نرود و بنفشه یا دوا مقدار صفا و درم از آن پالایند و پست درم  
شکر و اعلی سازند و بخورند مای آورده که نافع است در صفا و کرم و صفا از دانه پرون کنند  
بلبله نر و منقح ده درم آلو سیاه و عناب و سپستان از هر یک سی درم ترنجبین منقح و از زده درم  
میت درم بنفشه خشک و تخم کاشنی و تخم کاه از هر یک سه درم خلوص خیارشیر و درم سه درم  
مطل آب کرم بخیسانند یک شب نرود و درم ترنجبین در آن حل کنند و درم جلاب و قند بپوشند  
میر و فیقره آورده که نافع است در صفا و صفا و آب کاه کشته نشا زده یک من صفا و سقوطی  
میت درم در در شیشه کنند و در آفتاب بپزند بوقت حاجت مقدار سی درم بدهند و اگر کسی را  
اندر اسافل سوزشی و در وی باشد بر شربتی یک درم گیر اسوده داخل سازند و آنرا که حراره تحت  
غالب باشد و اندر رطوبت و سینه درشتی باشد اگر مقدار سی درم آب کرم پانزده درم و بخورند و طبع اجابت  
کنند و صفا پاد و صفا من سرایون که در فیقره آورده بلبله سیاه و بلبله و اعلی و فیقره و  
و تخم کاشنی و تخم کاه از هر یک یک درم بنفشه خشک از هر یک یک درم سنا و کجی و صفا و اقیون از هر یک  
بخ درم تخم خبازی سه درم در سه رطل آب بپزند و نیم آب بپزند تا یک درم از آن پالایند و پاشانند  
صفا و سقوطی سوده از دانه آب کنند و اندر شیشه آکینه کنند و اندر آفتاب بپزند شربتی از هر یک  
دقیقه تا دوا و قیحه در خود قوه شخص خند از برای صفا و دوی در ترویج الارواح آورده  
که تمام مرضا دوی را نافع است عناب پست درم زرد شک بخ درم تخم کاشنی و درم راوند  
یک مثقال انگوش و درم ترنجبین دوازده درم کل سرخ سه درم درم کیشیا نر و منقح سازند  
دوازده درم شیر خشک و میت درم ترنجبین در آن حل کرده صفا پاشانند که اسهال را صفا کنند  
نصف صاحب کامل تریب و تخم سوسن اسهال بخورند و اندر غطیل و یکینج و ستر قاری و درق قانی



و انچه در مثل اشق و با و شیر و زرد کش و تخم را نماند و اینسون ابر را بر او که در شراب ریختی  
یا بنید سویری و مثل بنید ساند و صاف ساخته بعد راجه پاشا شد و دیگر هم در کمال آورده که فایده  
دیده در بقای امراض حاد و تبها که بقیه از آن در بدن مانده باشد و عروق را پاک سازد آن روشنی آبی  
سی در سویر و زرد کشی است درم صاب پست حدود سیست سی عدد قند سی سی از آن در و یک سیست  
تخم کاشنی و کشش از هر یک چهار درم کشید خشک سه درم صاب جمع سازند و آب جوشانیده در آن بریزند  
آن مقدار که فرو برود سه روز در آفتاب بنهند بروز و شب در محلی پوشیده که از آن بعد از آن صاف سازند  
در نصف رطلی ازین آب صاف ده درم شکر ازین و از کل که پاشا شد بعد از آن که در محلی صاف  
حب صبر مرکب از مسکه جوی مانده صبر و جوز تنه و لکه کرده باشند دو ساعت پختند در تریج  
الارواح آورده که نافع است در صلاح و سوی آب رمانین مصور با شحم نیم رطل شراب و دیگر بر آن  
کل بنیادی پانزده درم شیر خشک ده درم ترنجبین پانزده درم جاذبه رسم است ترتیب دهند  
یسه در کمال آورده که در رخصا و عادت استمال نمایند کاهی که طبعه مجوس باشد عذاب پستان از  
سر یک کفی بنفشه خشک چهار درم انچه در و خطی و خال از هر یک در راجه در دو کیسه کرده صمد در رطل  
آب پزند چند آن کرده و آنکه باقی مانده و چهار روزه از آن آب صاف سازند و چهار یک رطلی آب سلیقه  
فشرده و دو قیقه شرح تازه و یک قیقه و نیم مرمری اضافه نمایند و یک برجم زنده و نیم گرم قند کنند  
و دیگر هم در کمال آورده که در رخصا و عادت استمال نمایند عذاب و پستان و بنفشه خشک و جاذبه که قند  
خطی و خال و کفی خشک و کفی اکلیل الملک و پنج دانه انچه در و ابرار در رطل آب پزند آن مقدار که کلیل  
باقی مانده و نصف رطلی ازین صاف سازند و پنج درم شکر مرغ و شمع و زعفران بنفشه از هر یک ده درم در آن  
ریزند و بگوهرم زنده و قند کنند و اگر در مثل این حال آب سلیقه فشرده چهار روزه و شرح وری از هر یک  
دو قیقه قند کنند طبعه روان سازد عادی که در رخصا و عادت استمال نمایند عذاب پستان از هر یک  
سی عدد سنبله کبی مفت درم جوشن نیم که قند ده درم خطی و خال و خشک و اکلیل الملک از هر یک کفی بنفشه  
پنج درم انچه در و صبر در رطل آب پزند آن مقدار که یک رطل باقی مانده و صاف سازند ده درم شکر  
مرغ و زعفران مل تازه و زعفران بنفشه وری از هر یک ده درم اضافه نمایند و بگوهرم زنده و قند کنند و اگر  
درین حال آب سلیقه چهل درم شرح وری از هر یک پست درم قند نمایند طبعه را نرم سازد و دیگر

هم در عادی آورده که پستان کند و تبها گرم کاهی که طبعه مجوس باشد جوشن که قند و خطی که قند  
کنان کرده و بنفشه از هر یک کفی عذاب و پستان و سویر طبعی منقذ از هر یک پست درم صمد در رطل  
آب پزند چند آن کرده و آنکه باقی مانده و صاف سازند و زعفران مل و زعفران کل و زعفران بنفشه از هر یک ده درم  
در آن ریزند و ده درم ترنجبین و نیم درم طبع الحین و نیم درم پوره در آن مل کنند و صمد با هم آمیخته ساخته  
در محلی ریخته و مثل نمایند در تریج الارواح آورده که نافع است در رخصا و عادت  
و فایده و اسهال کند برقی و موجب حراة فتور و خال و کیسه کرده جسته جوشن بنفشه خشک سه درم  
تخم خطی سه درم عذاب پست و از پستان پست حدود ساق نیلو چهار درم سنبله کبی پنج درم در سه  
رطل آب پزند آن مقدار که از هر یک مل مانده ده درم قند یا ترنجبین و پنج درم زعفران بنفشه یا شکر  
در آن مل کنند و قند نمایند و دیگر در تریج آورده که همان فایده دارد و تسکین حراة فتور و تسکین  
کند آب کنگ بود و قیقه عذاب زرد قند و زعفران و نیم درم شیرین و زعفران که از هر یک قیقه صمد درم  
و قند نمایند که افشا و تبه لبیب کنند فایده مستخرج از دستور این پان آورده که پستان است  
در رخصا و عادت و تبها جوشن که قند و خطی و خال از هر یک در راجه در دو کیسه کرده صمد در رطل  
آب پزند آن کرده و آنکه باقی مانده و صاف سازند و یک و نیم درم زعفران بنفشه یا زعفران و نیم درم  
شکر مرغ و دو درم طبع الحین صحرایه اضافه نمایند و مخلوط ساخته مل کنند و ابابرج بنفشه  
تا فون روشن مل یک قطعه قلع با بونج مغول در سایه جوشیده از هر یک دو قیقه و شش دانگ  
کنند و چهل روز در آفتاب بنهند و استمال کنند صاب کلیل قند فایده و پوره اعیان و کفایت و یک قطعه عادت  
از هر یک پست است و شمع و زعفران تا فونست در عادی آورده که گرم است یا عتال میکن در و مانده  
فایده و پوره جوی که بواسطه کثافت پوست عارض شود و اعصاب متده و راحه کند و ریاحی که در اعصاب  
باشد تجلی برود و از میان روغنهای این خاصیت است که تجلی کند بی جذب بکلاف روغن  
دیگر در رطل آن که قند دو قیقه قلع با بونج مغول در سایه جوشیده در پست و قیقه روشن مل مانده  
و چهل روز در آفتاب بنهند در اختیار است آورده که پست درم کل با بونج در سایه خشک کرده  
با نیم روشن کفید و شش دانگ در آفتاب پانزده تا چهل روز و بعضی پست درم طبعه اضافه کنند  
و بعضی با بونج خشک پست درم با چهار درم آب جوشانیده چند آنکه عین مانده و صاف ساخته بر رطل مل کنند







مسعود که شکر ای است که از خود به ساند از برای قوه مغذه و جرم ضعف او  
 گفته ده ای است مرکب منی که جسته بسته مثل غلغل و کله و بزرگ و در شب خوردن و بران خوب است  
 تفسیر شرح اسباب گفته بشماره لعلی است قاضی و وجه تسمیه آنست که در شب خوردن مثل لعلی و بران  
 خواب کند تا پیدای و هر که بسبب آنکه موجب نزول اندازست از مغذه فعلی از باطل نماند پیش  
 از اتمام در مناج آورده که بسیار عارضی صبر است و بر این که برای آن اطلاق کند که غیره درین  
 مرکب صبر است مسعود که گفته آتی است که برین آورده و یا خشک که آب بران ریخته  
 و زمانی گذارند مسعود که گفته آتی است که در جوف اعضا بکشد و مسعود که گفته چری است که روان  
 باشد و برین و کوشش اهل بکشد مسعود که گفته ترقی است که در آن قابل و با بایز  
 و سرچ و در وسطی غالب باشد و اهل نماند مسعود که گفته چری است که با تیش کم کند شکر و در حال  
 و جاد و درین غیر ذلک و بر عضو نماند از برای تکیه در ابو مسعود که گفته چری است که با تیش کم کند  
 و بر عضو علیل نماند ابو مسعود که گفته آتی است که با دوا و در وقت غشا و مثل آن بزند در وقت روز  
 چنانم در صداع کم که بشمار که صداع کای صداع کم که بشمار که صداع عارض بدین بود  
 زیرا که مغذه بواسطه عصب راجع و عصب بسیار که مغذه از آن مرکب متصل است به پزدهای و  
 در مغذاته و برای دوم واقع است و بر نگار که تصاعد شود با و در مد و لیل بر شکر از ایشان اول  
 آنست که اگر کسی بوی کبری شسته و در ایشان عارض گردد و دم اگر آب سرد و آشامد سردی آب  
 در دماغ باید و مغذه و دماغ اگر بواسطه شکر که یک با و در دماغ یکی سافای کرده لیکن دماغ  
 از آن مغذه بیشتر مغذاته یا بد سبب آنکه چار است بسیار از او مرتفع شود و دماغ رسد و دماغ کوب  
 لطافت جرم و ضعف جرم قبول این تجارت کند و از آن منقل که دو مغذه اگر در دمت و دماغ است  
 و فضل دماغ بآن ریزد لیکن این فضل بسبب غلظت و جرم مغذه خود کند بلکه در جوف مغذه حاصل شود  
 و باطل مندرج گردد و از این بسیار از ساند و صداع کم که شکر یا از برای سوزا مزاج مغذه است یا اسلا  
 مغذه از غلظت کم و این صداع و ادوری باشد بسبب اختلاف حال حده و کیفیتها که اگر از دماغ  
 رسد و قسم اول که بواسطه سوزا مزاج مغذه است بی موده وی چنانست که اگر مغذه قتل باشد  
 صداع شده پیدا کند و اگر مغذه ضعیف باشد صداع خفیه پیدا کند اما اول سبب آنکه تمام افرع سوزا مزاج

قوه را ضعیف سازد و منع کند او را از جرم تمام و تصرف در غذا و بنابرین غذا برود که آن آید و مغذه ساند  
 گردد و نفس الم او موجب الم و لغ شود و تجارت بسیار کم که بسبب اسلا و ضعف قوی از غلظت و اما  
 غذا متصاعد شود و غلظت مزاج را صراع گردد و اما دوم بسبب آنکه مغذه موجب قهرا الم و اقدام از خود  
 و کای در سوزا مزاج عارض حال بر عکس این باشد و درین حواله و مغذه صداع قوه کیده  
 بواسطه اشتداد حراره و ضعف مغذه این قسم اصطلح حال مغذه است و تبذیل مزاج آن  
 چنانچه تبذیل در باب خود ذکر خواهد شد انشا الله تعالی و قسم دوم که بواسطه اسلا مغذه است  
 از غلظت حار آن غشائست و آن حالت است و مغذه ضعیف یا که غلظت حار می کند و باشت  
 برین آنست که مغذه بواسطه حس بسیار سالت شود از لعل صغرا و طبقه قصد دفع مودی که درین  
 حالت حادث شود زردی چشم است که بسبب تصاعد صغرا به دماغ عارض گردد مخصوص چشم است  
 بسبب لزوم با دماغ صغرا بواسطه لظافه و خف که در جرم سالت با سانی مل با عاکنه و در مغذه بسبب  
 مانده و پیش آورد تلخی دهن است از برای اتصال سطح دهن سطح مغذه تشکی است لیکن  
 یا قن صداع است بعد از آن صغرا در غشی منی تکیه یا قن صداع در وقت سیری و زیاده و ثقل  
 در وقت کشکی از علامات شمرده و در دماغی طلب نشن ملق و کرب و سوزش دهن و جثا بد و اضا  
 کرده و در زخمه ضعف شوه طعام و قله ختم نیز آورده آن بالا بحال و لاتی کردن است  
 بکینین و آب کم بسبب آنکه آب کم رقیق رطوبات مغذه کند و روان سازد و جرم مغذه را  
 بر تبه ارضا نماید که رطوبات را نکاه و تواننده است و با سانی مندرج شود و سر که بواسطه برودت و حده  
 صغرا کند و تعدیل آن کند و مغذه را عاقل سازد از کفاه و اشتن آن زیرا که مغذه محتوی عصبی است  
 و سر که منفر ترین چیز است با اعضا و عصبانی و بواسطه حراره و حده رطوبات بلخیه را بد و نفوذ کند  
 و جرم مغذه و صغرا می گردد و در زخمه باشد قن سالت در زخمه و حراره قن سالت سالت کند و  
 اعانه نماید از غرض کردن برودت سر که در داخل و ازین جهت بر سر که زیاده از ترشیدار و مرکب  
 چه در باقی ترشیدار قبضی مست که کند و اگر اثر ترشیدار قبضه بد اهل رسد و قن طرا و در ترشیدار  
 و لغز و حده سر که در تعدیل کند و معین نماید و باشد چه طبقه بواسطه شیرینی نجاب و منصرف شود  
 و ثانیاً نسبت به حده است از غلظت و صغرا و بعد از آن لیکن حراره سر و مغذه و توبه مغذه بر تبه و کابین



۱۷۷  
شکل رب بر و نار و غوره و قوی بر سر باجه در صندل صفراوی کاشت و با تخته می آید تا دفع شود و بنماید  
که از معده شود و شود و تواند کرد و با تفصیل در اصل و وصل می گویند

بالیوس درازی گفته اند که اگر صاحب صندل کم بزرگ معده بر شیرین خورد و لیکن با بد شرح مریه و یا  
احوال کاشت رازی گفته چون صاحب صندل کم بزرگ معده امر و پیش از طعام و بعد از طعام  
نخورد و لیکن با بد شرح مریه و سایر احوال با بالیوس گفته بزرگ و شافق این درخت قابض است و اما در  
بیوه اش با وجود قیض طارده و نایب است و ازین توان دانست که مزاج اجرای این میوه متعادل  
نیست و در کثرت از جود ارضی و جود مایه و از جوی دیگر که میوه بعضی از اجزای آن سرخ است و بعضی سفید  
المزاج و ازین جهت قوی معده کند و لیکن شکلی نماید و چون بر کلی نهاد سازند خفیف کند و اندک کباب  
و ده و سی بسیاری از جود اعتبار دارد و کجی که در ای دیگر نبوده و فیما و آن منحل است تمام و در امر و جوی  
قیض و تخفیف بیشتر است و ازین جهت جود اجزاء عظیم بسیار و در شش ماده با اعضا نماید میوه در  
گفته است با قیوس بسیار است و در قیض کند و که در کباب بر اعضا نیز و ازین جهت در صندل است  
استمالی نماید و اگر خشک کند و بخورد یا طبع آن پاشانند شکم بپزد و اگر در معده خورند مضرة  
رساند و امر و جوی و پر و قیضی بیشتر باشد و بستانی و نا کثرت جود آنرا نماید در غذای که از خوردن  
فطر عارض شود بیشتر باشد و قوی گفته اند که اگر امر و جوی با فطر پزند از خوردن فطر مضرة رسد و حتی که  
سلیان گفته و میگوید و سی حکم کرده که اگر در بناشت خوردن مضرة رساند و سبب آن بیان کرده  
و گفته کدام صفت این حکم است و ظاهر مضرة آن وقتی است که از برای غذا و لایه خوردن و سبب  
مضرتش آن خواهد بود که اگر آن مولد فخر است و در وقت طعام مانع از قبول ثمریت و احتیال  
دارد و که موجب قوی شود که گوشت آن دشوار باشد و اما اگر بر پیل او بناشت خورد بهتر است زیرا  
که خوردن آن بعد از طعام شکم را بده صفت معده آورد چه سبب فراط قیض معده را جمع سازد و قوه  
ممکنه که در قوه معده است با این طبع معهود کرده و میگوید و سی گفته اند و مختلف است در فصل و اعضا  
بجب اختلاف طبع و مزاج زیرا که بعضی از آن ارضی است و بعضی غلیظ و بعضی قایض و بعضی ترش  
و مرکب جود ارضی و ارضی و بعضی شیرین و معتدل یا بل براده و بعضی تند و مایه اما بعضی غدار آن  
کثرت و قطع اسهال قی صفرا بیشتر کند و مضرة معده و اما بیشتر رساند زیرا که بواسطه احوال و خشونت

۱۷۸  
و زبری و لطافت و نمد از اشیاء و حبیب اسطوخودوس و ازین جهت واجبست لطیف آن بخورد  
که غلیظ و خشونت را بر و مثل که در آب کوبیده یا بر بالای بخار آب گرم مطلق سازند یا در کل بپزند و بریان  
کنند یا بپزند و اصل مری سازند و اما قابض لطیف ترست و با اعتدال زیادتر و غذا بیشتر و به زبرد که کثرت  
از جود مایه و ارضی و حبش نرم ترست و در طبعش شک تر و ازین جهت معده را اگر نمایان دارد و مستقی  
باشند از جوی که غلیظ و لیکن او کند و اما غایب معده نماید و در قطع قی و اسهال بیکو باشد هیچ اثری  
در مایه کشته قوی از آن در بلاد است که آنرا شاه امر و گویند بزرگ و کرد و خوش رنگ و خوش بو و کثرت  
پوست که با آب نباتی است بسته و از غایب مازنی مشکند و بر تریه که چون از درخت چیده شود  
و این صفت معتدل تر و در قی مضرة و صفتی که در غارسان باشد امر و مشهورست طبع است و  
حسن الکلیس و در ادویه قلیه و در امر و در عطریه است با قیض و متانه جود و بر و یالی است  
و با قیض حیه قویه ل کند و کثرت نکند و درین خاصیت افانده و می نماید و سبب درین خاصیت از قوی که  
بصری که سرست در درجه اول شکست در دوم و صفت صینی سر و ترست در اول است و حتی که آن  
گفته قوی که ترش است و با غصه کند و ماستهای طعام آورد و در امر نماید و در طبع گفته اند صلب است  
ترید و تخفیف کند و شکم مبد و آنچه نرم است و چینه و شیرین کرم و ترست و بیکو زنده در قیض کباب پیر  
گفته در لایه کثرت از سبب نیست و غلیظی که از حامل شود بهتر از غلیظی است که از سبب حاصل شود و در و در  
مضمون باید از برای در حای آورد که قوی که شیرینی او خالص است سر و نیست و تمام انواع آن شکم بپزد  
که اگر که بعد از طعام خورد که طعام را در و تخم سازد و بعد از آن شکم را بپزد و فواید صینی آب کثرت و در و در  
و اثر و بستن طبعه قوی ترست و شکم بیشتر نشاند و در کباب دفع مضار اغذیه آورده که فواید بسیار  
و در معده شود چینی که مزاج ایشان مستعد قوی باشد از آن حذر کنند و دیگر آن آب سرد بر بالای  
آن نهند و بعد از آن طعام غلیظ نخورند و آن را در وقت اشتها صدق سنا و ل نمایند و از قیض  
آن یا شراب صرف کن پاشانند یا زنجبیل مری و خواب بسیار کنند و در آن زمان خورش خصه رسانند  
و در قیض سینه باج یا رقی مجله و کشت بخورند خاصه کشت لافرو و متروخ بریان و کرده ناک نشوند و  
اگر گوشت قریب صندل خورند مضرة نرساند و امر و قویه معده کند و مضرة رساند در دوم سرد را  
و کسی که قوی عارض شود و بر ضد تمام تر باشد و شیرینیش کثرت بیشتر نماید و تمام سبب ازین است



[illegible][illegible][illegible]



یکدم کل ارضی و درم صحرای خود بکند آب و بر سر آب عسی ارای یا شامی کل سرخ  
 یا برگ دریا طبع و درج قوی و معصوم کند و منع فصول صحرای نماید و بر سر اندازد و باید که عقل سابق بجا  
 حکم کند و یا با را بماند تا فصل را به پا بین کند و ذخیره آورده که اگر صفا اندر صفا باشد و  
 بشا که معده تولد کند بحسب تقیرتی یا دیگر خاصه بکلیکین و آب نیم گرم و اگر نخست بای تازه خورده  
 و بعد از آن کچین آب برک خیار خورده تی تا شتر آید و بر باد او بکند نان آب خورده یا با شراب خورده  
 و شراب یا نادر و شراب نیم و شراب ریاس بخورد و سرکه و کلاب و روغن کل بر سر میند و اگر با سال خوار  
 آید تیر آن چنانچه اندرین باب یا کرده آمد بیکند و از پس استغفار با بر سر که خورد و کل سرخ اندر آب  
 پخته و سرید آن آب می شوی و روغن بونه یا روغن سودا یا روغن صندل و روغن کل و بر سر می نند  
 تا و با قوی را قوی کند و اگر بر سر اندرین روغن یا ندر صواب باشد و استغفار ببلند و یا با روغن فیرا  
 سرشته سخت تافع باشد و در آن میل آورده که صدام باشد که صدام اگر بستان سوا المزاج معده  
 با غلطی که در معده دید آید علاج آن بیدل مزاجت و استغفار خلط و قوی قودن و در بر سفتن فم  
 معده پس اگر این خلط صفا باشد علاج آن فی کون اسکچین و آب سیرک و کل یا بخره در سر سق فیرا  
 یا بصلع یا بکچین و آب جو و خوردن غذا که از مزاج و جو و گوشت بر باد خورده و ساق و در شک انداز  
 تر شیرین تربیت داده باشند و اگر صفا بسیار باشد و در جرم معده نفوذ کرده باشد و او که صفا  
 باشد استعمال آید و نفوذ مثل نعیم صبر و بلبل و یا با مزاج دوا می تافع درین صورت بکند بلبل نوداد  
 پروان کرده و اصفین و غش اندر یک بخورم کل سرخ و بخورم کاشنی و بخورم شمش و تره اندر یک درم  
 قرصندی می داند و پست درم او جل معده و جمع با سر رطل آب جذان پخته که صدمه مانده و مانده و صاف  
 سازند و پست درم شکر طرز در آن حل کنند و محو و انطی اصلاح کرده شده یک کاف اضاف نمایند و پست  
 که اسهال صفا کند بلبل نوداد و درم صبر یک درم کل سرخ نیم گرم کلانیم درم محو یک کاف سرخ و پست  
 و جب سازند و با جاب گرم قودن و صندل و لقا قیا و کل ارضی و خض بر سر ملا کند و صاحب این طبع باید که  
 کشنه فاده و چزار چوب و شیرین خرد و انصاف کند بر شمش و روغن اسود شل و روغن بنفشه و زیتون  
 و پید بر سر و لک و کف پای و اطراف پوسته و پا و پا را باند و در حادی آورده که صدام که درم یک کاف  
 اگر بستان کچین خلط صفا باشد فم معده آن فی کون است آب کیم و کچین و خوردن نان

خیسایند و سرکه یا آب انار ترش و آب خورده یا رایت و ان طبع بطوطه خوارک و شراب کوه ترسند  
 فاده و ترنجبین از سر یک درم و معده بزرگ ترندی یا معز بادام و کشش یا زرد ماش مقشر یا  
 منز بادام و اسفناج و قوی بر مشومات و لعلها مثل آب خیار و صندلین و کلاب و روغن کل  
 بیشتر زمان و سرکه و سرکه و روغن بنفشه و زیتون اعمال بعضی مرکبات که درین فصل  
 مذکور شده و در فصل سابق تبیین یافته المعطی در کامل آورده که تافع است در ضعف معده  
 و جسا و معده روغن کچند و خط و آن سر رطل است معطی شش و قیر پخته با کشش معتدل در معده  
 منافع آن مقدار که معطی در روغن کچند از و آتش بر دارند و سر کنند و استعمال نمایند  
 روغن زیت یا روغن کچند پنجاه درم معطی یا نود درم معطی یا کچند و با روغن بنفشه کنند و با  
 سنگین در میان آب نند و بچشاند معطی کچند از و با روغن آینه کچند و در وقت  
 حاجت گرم کنند و بر معده اند السفطی در ذخیره آورده که معده را قوه کند و عرق آدن از  
 دار و کچند آبی پاک کرده و میان آن سر و آن کرده چند که فاسد و بکونید و بنشاند و آب کچین  
 ازین آب سابی و در خور آب برگ مورد کچند و روغن کل کچند و با کشش نرم بچشاند تا  
 آب برود و روغن با ندرین روغن در مصالح و پست می لند عرق آدن یا زرد در در محتاج آورده  
 که روغن بر و سیب سرکه بل و کیری شوند و طبع سرد و کاف بعض است و بر خایند و دند و در شفا کچند  
 از سر باشد و در غلظت و قروح و قرح بول چون در قیصب بکند کچند آب بر یا سیب رطل شکر کچند  
 و در شیشه کچند و چل روز در آفتاب نند و بر دارند و اگر خواستند عرق بنفشه یا زرد یا کچند و کل  
 از سر یک نیم رطل کل سرخ خشک سر رطل و در پنج رطل آب بچشاند آن مقدار که چار یک مانده و صاف  
 و با نم و زدن آن روغن کل سرخ مزوج ساخته جذان برند که آب برود و روغن مانده و صاف بپازند  
 اسامی و اقد درین فصل که نامک سود بچری کشنه کاشنی است که بر جره آتش گردانند تا بزرگ  
 او منفر کنند کاشنی است که در جرم می بکشی کنند و بر آتش گردانند تا برشته شود و مطلقه ابو منفر  
 کاشنی است که پاره کنند و در زیت یا روغن بریان کنند و سرکه و کل طعمی است که از غلات تربیت  
 و بعد شیرین سازند و روغن بادام در آن ریزند و آنرا حیره گویند و کاف از غلات کلام بسیار نند  
 در صدام سردی مانده و آن دو قسم است قسم اول که معده و آن











توی زلی که بر سر خجری میگردد خربون نو نیم درم غلغل غلغل نو نیم درم زعفران یکدم عذرم بگویند و  
موضع درد جندان باشد که سرخ شود و از جوار با سر گند طلا کنند تا نفع معصانه نشاء الحار باشد  
دفعه سوزا کردن نماید و در جراحی آورده که علاج قسم اول است که جراحی بسیار است از تخم و از یا  
و درم اصل انس سدوم طبخین سکری یا مسلی و درم و خد افروده بخوبی با مغز سیاه لعل طعم بچسند  
و متعلی بخوارش کنند و بخام روده و خشکیش حاره و آب چند و بر بالای بخار آن افند و علاج قسم دوم  
است که سر و دماغ را گرم سازند بطول است و او بان و شومات حاره و طبخین منادی نمایند و بخود  
با طبعی و مرغ بخورند و اطراف کمر و ریه را در جوش از خد بعد از غذا بچسند و در زیره آورده که کباب  
یکدو علاج سردی و بیماری که بی ادبه باشد سرد یا گرم پس خوارش و صداع سردی و در روغن  
سداب گرم کرده بر سر نهادن کفایت باشد و آنرا که سردی سخت غالب باشد از این روغن فرغون  
در افکند و در روغن سیس و در روغن قسط و در روغن یاسین و در روغن مرز کوش و در روغن نان و در روغن کباب  
عده اندرین باب نافع باشد و نمک از آن گرم کرده بر سر نهادن و شربت و با بونه اندر آب چکن و  
آن آب بر سر بخشن و سر خوردن و شک بیدن و سرکه بر خاکه بخشن و بر سر بایند صداع سرد را  
زایل کند و آنرا که اندرین عطشی باشد اگر اندر آب شیشند و سر بر سر کنند و سودا دارد و شراب اکوری  
و خصوصاً از بیره و تخم بادایان و انیسون و تخم کرفس و دو قوطر اسالیون و مانند این سودا را اگر اندر  
معه عطشی باشد که بخار آن بر مایه آید و آنرا که با سرد و سرد مانده باشد غذا کمتر باید داد و مسلی  
باید داد تا طبع نرم شود و از آب سرد خوردن و بر سر برون آمدن و از همه که کباب بدنی و نفسانی چون  
اندیش و غم و طبع و غیر آن باز باید داشت و طعام خود آب بر روغن زیت و کدنا و سداب و خوراک  
و ستر و زیره و کرا و دمل و طبخین و سر دانه این باید کرد و اگر طبع خشک باشد بکنه بخوراک و آب کباب  
آب کباب و دیگر خشک دریا اصل قسط را که موافق باشد در توجی الارواح آورده که در علاج قسم اول  
روغن سداب و روغن بان انگلی از فرغون در آن حل کرده بر سر بریزند و در علاج قسم دوم بکنه نمایند  
بکنه یا جادوس یا کف یا جادوس تنها و این قسم افضل است زیرا که از تخمین قوی حاصل شود و با نفع  
از خلط بکنه حاصل شود و این نافع است در صداع باره مطلقاً صغیر یکدم هر یکدم صغیر دوم

خفص و شونر از مرکب نیم شقال با و سر یک بیخ و چند پند سر از مرکب چهار یک در می مراد و الفیج  
و اگر یکی از مرکب سدوم شک نیم یک آب کرفس مع نماید و جها سازند مرکب شلی عدی و زرد حاشه  
یکی آب مرز کوش حل کرده سوط نمایند و شرح لغوی با سیاب و عطامات آورده که در علاج قسم اول  
او لا بکنه و تخمین نمایند یا نفع با فعل سخن باشد و غیر روان تا جاره بهر سر ساند و جود حاشه از  
بروده زایل سازند خواه این سخن تر باشد شلی شالما که از آب گرم بر سازند و شلی قرقبار تر کرده  
با بهما گرم داین قوی تر است از آب گرم خلط کردن زیرا که شالما بر عضو پیشتر است و خواه خشک باشد  
شلی یک و کماله جادوس و در یک گرم کرده که بپوست حفا قوه و جاده کند و افاده نماید و شالما  
تدین کند شلی بدن سوسن و یا سیان و مرز کوش این و در خنای گرم سازند و بر سر بریزند یا اسفنج تازه  
یا صوفی در آن فرو برند و بر یا فوج اندازند که زردی بر سازد و سبب تخمین و ازها و کللی و ثانی تلین  
طبع کند و طبخین و سبتان و تخم خضی و تخم گمان و از بیره تر تخمین و در علاج قسم دوم آب کباب گرم  
خلط نمایند شلی با بونه و کللی و نام و مرز کوش و صغیر و قوی و مسج اونی  
شیخ الیسی که نافع است در سردی و در روده معده و برونه اسهال و اسهال معده و شانه و باه و ازها  
سازد و بلایسیاه منشرش دم و بلای و تخم کرفس حلی و سطح خدی و نامخوا و صغیر قاری از  
مرکب و قید شلی و عطام و بالی و روح از مرکب سدوم و در صینی چهار درم غلغل سفید و غلغل سیاه و  
نارنگ و نمک مندی از مرکب نیم و قید خشت اللید و ستر خردل یک و قید نیم و شاهر نیم گرم بگویند  
و بپزند و روغن با دام جرب کنند و بصل کف کفره بر براد و بر سر بشند و استعمال نمایند دیگر  
بلای کابی و بلای و شستر آلوده که کرفس حلی و جوزیان و بسباسه و شطخ مندی و شقال از مرکب  
جودی و قوری ستر و قوری سفید و لسان الصغیر و صغیر و صغیر و صغیر از مرکب نیم جود و با را  
کوفه و بپزند و بصل کف کفره و روغن بر سر بشند و استعمال نمایند دیگر در قافون آورده و کدنه فای  
در ستر معده و دیاج و باه و باه و ازها که بلایسیاه و بلای و آله و دار غلغل و غلغل از  
مرکب سدوم ز پختل و جوزیان و شیر اطع و شطخ مندی و شقال و در تخم و کرج و بسباسه از مرکب  
جودی و قوری سفید و قوری ستر و لسان الصغیر و زرد الزمان بری و آن بدست و دایج و آن  
جبا تلقی است و بناری نارسان گویند و مسج منشر و شکر طبرزد از مرکب سدوم و جود و صغیر و شالما



















صداع باد و بصیر و رقی تازه از ساسم در پوسته معوط کند فایده مند و همچنین ریح آن اگر بکوبند و بخورند  
 و مخلوط سازند و روغن گل و صندل سازند نافع بود و کسی گفته است که آن اگر بپزند و بجای معده سازند و پاشند  
 فایده و در این بطلان گفته است که آن مفیدست خواه صندل سازند خواه بجز نماید و سوسن است  
 گفته اند و در خواص آورده که ریح آن اگر بسایند و بر سر که نمک کنند و صندل سازند صداع ببارد و آنکه کسی  
 شرب میوه سیاه را حال صاحب جامع این بطار تفسیر آن بپسین اسانجونی کرده و گفته جانیه سوزنا  
 در سابطه ذکر کرده و در معده و دوس متلازمه الی را اقلع بآن نموده و گفته نفع از سوسن است سابق  
 آن مشابه و در کسیتیون و کسیتیون فوئی از سوسن بری است موقوف بدلوشت و سیف الزهر  
 لیکن در قیاس بر بزرگترین توده فخر است از سوسن و او را ساقی است که زهری شیمی دارد و چون  
 بالوان متواتر به خشک شود و در فیزی و اساقی و از برای اخلاف موارد الوان تشبیه کرده اند  
 آنرا باریس یعنی قوس قزح و او را اصلی است سلب که که خوش بوی و سزاوار است که چون برسد  
 در سایه خشک کند و در زمان گمان کشنده و کفاه و ارده بهترین اصل می است که گشت باشد که  
 و بدشواری کوخته شود و در کسان مال برنی بود و خوش بوی و فنی باشد و اصلای تری نهشته باشد  
 و چون بپزند زبانه را که در چون بکوبند عطسه آورد و سوسن موقوف باریس آن که کن شود گرم خورد شود  
 لیکن بوی آن بزرگ کرد و قوه ابرس شیمی است و ملطف و کثیر المنافع و سیاه را حال بربا در کوسن  
 مذکور خواهد شد شنبلیله اریس گفته گرم است و خشک در اخور و در دوم رازی گفته است که بربا در سال با  
 به وزن آن مازون است با سه و نیم شتر شتر در منج آورده که بعضی گفته اند گرم و خشک است در  
 درجه اول و بعضی گفته اند درجه سوم و آن منج است و منج و منبت هم بر استخوان و مقدار او  
 از آن سدرم باشد و آنی گفته منبت برید و منج است عمل تویه را که در او ریزد که آری ساج سوسن  
 اسانجونی است و طبع آن گرم و خشک است و در دوم و فایده و در صداع مزمن این سینا  
 و زهرای و این لاد و این خورده و مرتدی مالتی گفته اند و در اخاف آورده که غایر صاحب صلیع  
 بربا را نافع است خواه صندل سازند و خواه بوی شرب میوه سیاه را حال در منج آورده که طریقی است  
 و آن است که سر و خشک کافور بسایند و غیره حک نمایند و مجموع باریس و ریح باریس یا نیلو مخلوط سازند  
 و به استعمال کنند اما غایر که مورا بآن رنگ کند و آنرا غایر منور گویند طریقی ساختن است که

چند و درم آله و در کل نیم آب مورد با چهار رطل آب بپزند چند آنکه نصف باشد و بپزادند و چنانچه درم  
 خنادر و سم و جیت درم مقصود درم ناز و پنج درم صغ عربی در آن ریزند و دیگر بپزند و بپزند و بپزند  
 آن مقدار که طبع شود و یک شکر شنبلیله سازند و وقت حاجت کفالت از آن بر سر و ریش مالند  
 و بجامع بغدادی آورده که غایر زهر که است و طبعش گرم است و طین و در در تعویم الا و در  
 که در مزاج گرم صداع آورد و منج آن روغن نبش است و کافور و شربتی از آن نم درم است و طبعه  
 آن معتدل است و مال بر کافور بقول سخن و اسر آن معاری شهورست و بهر بیانی معروف و بهر قیاس  
 و پودانی بالندیم بربا و این لاد و در تعلیق گفته اند چون صاحب صداع بربا در سلیع و ریح  
 و غلظت سیاه و کندی گویند و در فیزی که بی چند و بود فایده مند شرب میوه سیاه را حال بربا در  
 گفته قیاسا صنف بسیار دارد و در طب و عرب که کثرت افایه است می باشد و از اساقی است غلظت  
 و در قیاسه بود و در قیاسه را زهری و از غلظت است که قیاسی باشد و خوش رنگ شنبلیله بربا در  
 می باریک بود و درم و این بربا را در از اساقی شده و غلظت و منجی چون بپزند و خوش بود و بربا در  
 و تبخیر کند و بوی خوش پادوست و می رنگ بود و شنبلیله از برای فرود باشد و بربا در اسقید را این را  
 در قیاسه گویند و دیگر ضعیفی است که رنگ آن سیاه است و فیزی و بوی آن شنبلیله بوی کل سبز و دیگر  
 صنف سوم که در تیره بعد از این دو صنف است و آنرا اقلطس و سوسن گویند اما اصناف باقی مثل  
 صنفی که آنرا لیسری گویند و رنگ می سیاه باشد و گرم و پود و می رنگ و صنفی که پوست آن منس شرب  
 زبون و بدست و کاهی یا فست شود چربی بسیار شبیه سلیع و فنی اقلطس سلیع نباشد و از طعم تیره و فنی  
 که در تیره اگر دردی حاد و خطر نبود و پوستش شرم چیده باشد و شنبلیله بسیار است و بد سلیع دو  
 مثل آن در صنفی است باریس گفته این دو صنف بسیار نیز و بغایر لطیف تخمین و تخفیف کند  
 در درجه سوم لیکن تخمین می نمک باشد و بسبب این خصلت تمام قاطع بود و عمل فستولی که در بدن باشد و با  
 و در این تویه اعتنا کند شنبلیله اریس گفته عمل ریح غلظت است و در وی قبض نکند و در اخاف  
 بسیار و ادب حرافه قاطع باشد و بسبب قبض عانه قاطع باشد و بسبب غلظت عانه سلب و بسبب غلظت  
 و قبض عانه معوی اعتنا بود و در منج آورده که سلیع جوئی است اصناف آن بسیار صنفی از آن خوش طعم است  
 و صنفی بوی رنگ پوست و صنفی بوی و می شلی می کند باشد و صنفی سیاه رنگ و بربا در یک



و طبعه خوب خلق شود بدار صفتی و بهترین وی آنست که سرخ رنگ و صافی و نرم بود و قشایش دراز باشد  
 و سیاه بد بود و طبعه وی گرم و خشک است در درجه سوم و مقدار با خود از آن تا یکدم بود و گفته اند  
 مشر است با معا و مسلط است کثیرا و اختیارات نقل زنجیری کرده که بدل آن نرم و زن آن دا و صفتی  
 در تقویم الاودیه آورده که صدراع آورده احتشار ضعیف سازد و مسلط آن زرد رنگ است و مقدار بیشتر  
 آن یکدم و نام آن نباتی مشهور است و بر بانی مسلط بوده و قیاس و بانی مونس این خوش  
 و طبعی گفته اند اگر صاحب صدراع با روق و اطراف تازه آنرا بزد و با سبب آن منصفه کند شکین یا بد  
 شرح میدهد و سایر احوال مذکور شد و یقینا بر دوس درازی گفته اند صاحب صدراع با روق و صبر  
 با سر که بر سر ضا گفته فایده یا بدیتی گفته با سر که تند و روشن کل ضا و کردن نافع است جالینوس فوس  
 و این ماسویه و این حرا و این دانه و این صبار و این جمل و مندرس و طبعی گفته اند جبر نافع است  
 صاحب صدراع با روق و خواصها و اساندا این سبب گفته با روشن کل ضا و کردن فایده و بد  
 این الهه و گفته بوزن جبه با روق و با دام سوط کردن نافع باشد این ماسه و این صوری گفته اند و در  
 اقلع آورده که صبر با روق و کل مشیرت شرح میدهد و سایر احوال تفصیل گذشت مومن  
 و ماسه و فوس استحقاق چنین گفته اند اگر سده دم اسرار و سه دم صبر و صلا بر گفته و آب مسار  
 برشته و بر جسد و صفتین و یا فوج ضا و فایده صاحب صدراع با روق و نافع باشد و ضا و لیا است  
 بغاری جگر که شرح میدهد و سایر احوال صاحب جامع این صلا و گفته امیران صنف صیرت از  
 صفر و عروق الصباغین است و حقیقه عروق الصباغین تفصیل مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی  
 شیخ ارسطو گفته جوئی است که کره و داره و ایل است بسیاری و در انعطاف است و گرم تر از عروق  
 الصباغین در مناج آورده که بعضی از آن صیغی است و زرد رنگ و بعضی غریبی که لادن مایل  
 بسبزی و داره و ریشمار باربک باشد و بهترین وی صفتی است که زرد و باربک بود و در عقده با طبعه قش  
 گرم و خشک است در آخر درجه دوم و گفته اند در چهارم و گفته اند گرم است در اول و خشک است در سوم  
 و مقدار با خود از آن نیم گرم است و بعضی گفته اند مغرست بگرد و مسلط آن عمل است در اختیارات  
 آورده که بدل آن بوزن آن و در صفر و نیم وزن آن بود و در جامع بغدادی آورده که قوی ترین است  
 آن شدی است و بعد از آن صفتی در تقویم الاودیه آورده که مایه را نخی است جوئی باربک و زرد رنگ

در این کتاب که در این کتاب است

و طبعه آن گرم و خشک است در سوم بقول سادوق و مغرست برید و آلات نفس و مسلط آن نبات است  
 و صفت عربی و شرقی از آن نیم گرم و نام آن بخاری مشهور است و بر بانی معروف و بروی بر و بختی  
 و سوماتی کیلا و دنیا جالینوس و طبعی گفته اند اگر کل گفته اند یکدم از فریون در درجه دوم  
 زیت خوب و نیکو پزند و صاحب صدراع با روق بر سر ضا گفته فایده و در الماس کن سازد و چینی که  
 جبه از آن با روق و با دام سوط کند شرح میدهد و سایر احوال در جامع آورده که بر بانی بری از آن که  
 گویند و در یار مصر و شام معروف است بلو مانه و سر و یقینا بر دوس گفته درختی است مشابه درخت  
 در شکل که در بلاد یمنی روید و در ناحیه بلاد مور و ساطول است از صفتی مغرط الهه و گفته که قوی که  
 استخراج آن گفته از آن حذر نمایند و این طریق مع سازد که شکیند و گفته شوند و بر ساق این  
 بنده و زرد و بر ارق نیم بران زنده و در حال صفت بسیاری در شکیند و زرد مشابه اگر از طریق ریزد  
 و گاهی در وقت پرون آمدن بعضی از آن ریزد و در صنف فریون از این بجزه جمع سازد  
 صنفی صاف مشابه از زرد و آن مقداری است که شکیند و جمع شود و بعضی غیر صاف شبیه بیک  
 و گاهی منشور سازند با زردت و صفت و بهترین وی آنست که صاف باشد و در وقت و تیران بخار  
 زیرا که اثر لایق آن در زبان مدنی باشد و اول گوی که برین دو اطلاع یافت بوناس بود ملک لیتوی یا لیک  
 در ساجر آورده که فریون شیرینانی است پر خلاقه و لطیف و محرق و آنچه فو تا زده بود خود در آن  
 پشته از طلیت باشد با وجود آنکه خود طلیت از ابلان در ضا و در که پشته است رازی در کتاب طب  
 نقل از جالینوس کرده که فریون فاق و ده و سه سال تا چهار سال از بعد از آن ضعیف و باطل شود  
 تا سال هفتم و دم ابو حریج داده و سه سال گفته چون فریون یا با طبعی مشر در طری گفته مدتی فو تا زده بود خود  
 ماند و متا کلی نشود این ماسه که بهترین وی آنست که فو باشد و صافی و زرد و تیز بوی و تیز طعم و خاصه  
 او اسهال بلغم لایق است که در در کین و نظره و اسهال بود لیکن بر سده و فو و کرب آورده و موجب و در ضر  
 در مقدار شود و اصلاح او با نیت که بسیار می کنند و مخطوط سازند و نقل با رب السوس یا با فو و شل  
 بنبل و در صنفی سبیل و مانند آن با روق و با دام شیرین چرب کنند و مختار زردی است که صافی و تازه  
 باشد و متوسط بود میان سال اول و سوم و شرقی از آن میان دو قرط است تا چهار قرط و جوئی  
 گفته گرم و خشک است در چهارم و قوی الهه و اکالی تنها نباید آتش مید و اگر بیشتر از یک گ یا شامند







وخواهش سازد اوس روی گفته چون پست و خج روزم روز یکدم بار اصل که کم کرده باشد سندی که  
صداع با درد شرح بهیه پس ارجاع الیه توجیه و سندی که اعالون یعنی خود سندی چو است و سندی  
صلب که بران تعظیما باشد از بلا و خند و عرب پر که بلا و برنده و دران بعضی لا انگلی بود و دروی از ان  
سازنده و بر جمع بدن پشند آخه شری شود و در بعضی بدل کند و سعال کشند هیچ ارجس که بهتر است  
عود سندی است که از وسط بلا و خند و بعد از ان سندی که جلی باشد و بر سندی حاصل آید و اگر فوایدش  
کند و بعضی فرق کرده اند میان سندی و سندی و یکی از اصناف خود خوب سندی است و آن از سعال  
خند و بعد از ان قاری است و آن نوعی از سعالی بود و بعد از ان قاتلی است و بری و خند و سندی و آنرا  
شیری نامند و آن تر و شیرین باشد و سندی تمام بست و بعد از ان بهترین سندی است که از درق  
بود و درین صلب و پر آب و غلیظ و در هیچ سفیدی نباشد و در آشیانی ماند و بعضی سیاه از ان از درق  
افضل است و در بهترین قاری است که سیاه باشد و درین و پر آب و آشیانی و خالی از سفیدی و غلیظ  
افضل بود است که سخت و کران وزن بود و زود کوفته شود و هیچ ریشه در نباشد و در آب شیر زود  
و آنچه در لای آب با سید بود و عود ریشه از چوبی است که کند و در زمین دفن کند تا خشک شود و بعضی لای  
شود و عود خالص باشد و در سعال آورده که طبعه دی گرم و خشک است و در دم لطیف بود و کثای سید با  
و کاسر بود و سندی احشا و اعصاب و خواص و منفعت پس ان باراضی گرم و دافعی و مطبوع و کمی است  
که آنرا بجلاب آورده سازند و در میان کافور کنند و در سپید خشک کند و اسحق گفته شرب آن منفعت است  
بسیار و کل بیخ اصلاح وی کند و در اختیار آورده که بعضی گفته اند بدل آن در شکم بتن صندل زرد بود  
در سعالین نهضان و در چینی و در اندام جرج از هر یک دو دانه و در آن در قوس خنجر دیون بار یک صلیح  
بندادی آورده که مقدار سعال از ان ناکمال است با نبات و در قوس الا و آورده که مقوی قلب است  
و دافع و احشای باطن و منفعت به دافع گرم و مطبوع آن در بسیار است و شرب آن کمال تعین کرده  
و گفته اسم آن بدارسی و سر باقی مشهور است و بر وی انرا کمالوی گویند و پونانی اعالون میسوی  
و گفته اند صاحب صداع باره اگر در غن زنجبیر یا سوط کند فایده پیدا تفرط و لطیفی گفته اند  
اگر پانز تراشاده و در غن آنرا طلا فایده نافع است رازی و این ادویه و این سینه و این صهارت  
و تکی گفته اند که وی کند مفید باشد این ماسه و این ماسویه و این قراط و این رضوان هم چنین گفته اند

۲۰۴  
تیمی گفته پانز تراشاده که فایده و این حرا گفته وی ترکس نافع است در صداع عارض از سودا  
محررق شرح میسوی و سایر احوال و میسوی سندی گفته باقی است و درق آن مشابه و درق کثای لیکن درق  
کثای بایکتر و کوبکتر است و او را ساقی است بجهت کوچی که برود باشد طول آن بیشتر از یک چوب  
و بر بالای ساقی نرمی بود خوش بوی سفید سیدی ریشا به بلوس و قره آن سیاه باشد و در غشایی  
مستطیل و سندی از ان در کوه ساروید و بهترین اصناف است و اما صنف دوم در ان چیزی اندامی  
معا قیر باشد یا بلوس گفته قوه اصل زنجبیر صنف است بر تریه که بر احاطه فطریه را الحظ سازد بلکه در  
منطقه هم با وجود این حالی و جاذبت بصری گفته گرم است در سوم و خشک در دوم و بودن آن  
نافع است در صداع حاصل از بلغم و سودا و منفع بسیار است سق بن عران گفته پانز ترکس صنف است  
و شقی و منفع و در ان سازد و هر که را از ریشا و خشک سازد و کل ترکس معتدل است و لطیف و محلول در آب  
آورد که ترکس هم است و بهترین وی مضاعف بود و پانز ترکس محقق چون بطریق صلیب شقی نماید  
منافع شود و طبعه آن معتدل است در گرمی و خشکی و در دافع گرم صداع آورده و نشسته کافور اصلاح  
آن کند و جامع بندادی آورده که سندی از ان فزونی است و کمی ندیده و مقدار سعال از ان از برای قی  
و در شتات و از برای غیر قی یک شعال باط و مقدار را خود از ان جز آن جهت حرکت باه و غیره تا غیر هم بود  
در قوس الا و آورده که اصل آن قی آورده و مطبوع آن رب فور است یا تیج و شرب آن از ان آورده  
و آنرا بدارسی ترکس گویند و بر باقی فزین بروی صلیح و پونانی او طرسون این حوله  
و این ماسویه گفته اند و غن نارون صاحب صداع باره در نافع است و او بود و خواه طلا سازد  
این سراد از و لای گفته اند اگر آن سوط کند شایا به شرح بهیه و سایر احوال در جامع آورده که نارون  
در زبان یونانی سر کاه که اطلاق کنند سبیل سندی خوانند و تفصیل آن در ذکر سبیل مذکور خواهد شد  
روغن نارون است که رقیق باشد و بوی تند داشته باشد و خوش بوی بود شبیه بوی نارون خشک طلا  
و قوه و غن نارون سخن است و لطیف و گرم و جالی و غلیظ و در ان راجع در ان نباشد و رقیق و خشک  
در سعال آورده که در غن نارون نافع است در صداع و شقیه و در بروده اعضا و برودتی که در سعال  
ترس عارض شود و در قی صنف دی در وصل خواهد آمد انشاء الله العزیز طری و لای و سندی  
و این بطلان و این بجز و عبد اللطیف و این ماسه و این ماسویه و این قراط و این رضوان و این صهارت و این



صهارکت و این واژه و سخنان گفته اند که صاحب صداع با درناغ است خواه بود و خواه نماند  
گفته اند و خواه با قدری زعفران سوط نماید این رضوان و این واژه و ما سر چه و مندر گفته اند  
چند از آن سوط کردن غایده ای را زنی و احمق بن چنین گفته اند مقدست خواه بود و خواه نشی  
سازد و خواه بیا شد و خواه سوط نماید شرح مینه و سایر احوال شیخ اریس گفته شک نافه و غای  
مشا بر آسویع لیکن دو دندان پیش و بزرگ بود و سینه و بطرف راستی بازگشته چون دو شاخ و از انواع  
دی باختر و دست مست فرج است تبی صینی طومنی خلای غریزی سندی بحری قشیری جبا  
و بهترین آن سب معدن تبی است و بعضی گفته اند صینی است و این واژه نقل از مسعودی کرده  
که فضیله شک تبی کی است که آسوی تبی بر سنبه و بعضین و انواع افادیر گفته و دیگر گفته ابل تبی آقا  
اصلا از آن فرعون نیارند و اهل چین پرول آورند و چون و غیره منشوش سازند و دیگر گفته شک تبی  
بسیب راه دور و عبور در دریا و اختلاف هواوی و قوه اضعیف کرده و بهترین و خوش بوی ترنجبین  
آنت که در ناف حیوان غایب باشد چکای حیوان را بخیلها و مینا صید کنند یا بترترند  
و نا فواید برند و در حالتی که در ناف فرغام باشد و منور بلیغ نیاید باشد و بوی ترانسوکتی و منی بود پس  
عقی که اندک آن بوی که از بوی ترانی که دو و بعد و استکار باید و شک شود و اما آنچه کمال رسیده با  
از حیث طالی بود و بیشتر باین طریق ظاهر شود که چون طبقه ما و غایب زرافات حیوان رسد و در خون  
در انجاست که در وضع تمام یابد و او را آفرید نماید و بجا نش در آورد و باین طریقه فواید رسد که در آن  
گرم شده باشد و باید و باید از آن لده یابد و باین سبب نافه و منور گردد و آن خون منی یا قهر برین سبب  
برند و در اوردان اثر کند و بجا آید آب شک شود و اهل تبی همیشه منقوص و تر صد این حال باشند و  
چون واقف شوند آقا اند نمایند و در نافها خالی که از برای این میا کرده باشند کنند و این بهترین سبب  
باشد و طوکی ایشان آنرا مخصوص خود سازند و استعمال نمایند و بگوید که بیدیه فرستند و بجا بر سبیل زده ای  
از آن بدست آرد و بلا برند و فلان گفته شک گرم است در دهم و شک در سونم این نامه شک تب  
عزقی است و معوی طلب و معوی اعضاء پر وانی اگر بران اندازند و اعضاء اند و درونی که باقی باشند  
و اعضاء سودا را در کوه و ترس ایشان را از ابل سازد و اگر مخطوط نمایند یا او به که صلاحیت این آفرشته  
باشد احمق بن عزان گفته تاغ است شایخ را و در دم و طوبی مزاج را و خصوص زمانها رسد و شای

و ابله تاغ است در جمع اهل دوده که در سر باشد و سدر اکبشاید و در بل را تحلیل کند خصوص از هم شیخ  
اریس گفته حار و آقا که در تعدیل کنند و پس آنرا بر و غشای ترش و غش بنفشه و گل در جامع این  
سپار آورده که معوی حار و غریزی است و ذکی جاس اربع و بدل آن در اوج عصب و سایر افعال  
جذب و ستر است و اهر بوی خوش صاحب ذخیره آورده که شک تبی بهتر است و کباب و اندرون تاغ  
قریب بر پست دم باشد و وزن پست او نیم درم یا چهار دگ و بر پوست او هیچ سوی نباشد و نا کافو  
نبودند توان سود و بر که تو بوی دهن از پستی بکشد و در دهم عطری که از دیگر انواع معالی بجا آید و از  
دکی کفایت باشد و سوده او بر روی چون زعفران باشد و نافه تبی نیز لطیف و اندک سوی باشد و وزن  
ترب بش درم و شک آن بعضی شیان باشد و بعضی برده و آنچه تازه تر باشد زرد باشد و کهن سیاه  
و آنچه تازه تر باشد بر سفی زرد و طومنی کوبند میان او و معوی فرقی نباشد الا اندک سوی یا نافه  
سند باشد و نافه اوشت درم باشد تا درم و رنگ بعضی از آن زرد و سالی شکلی است  
اصلی بسیار بایل و شیان در آن پشته آورده اند که در هر چه تبی کیمطالی یا از این غیر کفایت باشد  
و خطایی باشد چنان است الا که پوست نافه او بجا شک باشد و نافه او مانده معوی بود لیکن بقوه او  
باشد و قیده آن نیم قهر تبی بود و غریزی حورست در عطر با بکار نیاید و در جونا استعمال کند و منفه  
آن در غریز بوی آن باشد و سندی بحری از نایه جان آند مسکی اصلی است لیکن بخار در بوی آنرا کمتر  
کرده باشد و در عطر با بکار آید و زود سود شود و تمیزی در کار با کمتر بکار آید زیرا که چون بسایند اکثر پست  
باشد و وزن نافه او قریب بدو درم بود و اکثرش سیاف باشد و چون فاسد که شک یا پادماند سر سونی  
سیر و برند بعد از آن در نافه فرود آید که بوی سیر باطل شود و یک باشد و همچنین اگر شک را بنامند و آب  
دهن در نافه در نافه و بکشد از آنکه پرون آید و هیچ نقل نماند منشوش باشد و اگر با شک بر گشته  
نماید و آتش نماند تا بوی او بر آید که بوی شک نباشد منشوش بود و طبقه شک گرم و شک تب  
در درجه دوم و بعضی گفته اند سونم و تخمین و تخفیف و کمره از کدورت و شک تر قی سم است  
خصوصش در بعضی در بوی جرم بکار آید و او را به آشفند نماید و طبقات رسد صاحب مینا گفته  
مقدار سطل از آن ترانی است و بوی آن بدلی که کم مضه رسد و در سر آورد و مسلح و می کا فرباشد  
و بعضی گفته اند ببال آن مرز بخش است در جامع بصادی آورده که بیا این آموگنا است و بسته



وی دانه و بکببش از آنجا که دیگر که جزیت و خواه که در شل مندی چرا کند و خواه کند خونی که در و  
 او جمع کرده مسک شود و مسک تاغ است شایع را و مردم سر و مزاج را خصوص در شربا و زمانه شایع  
 و برزکین تر یا قیام پیش است و اگر بخورد مزاج استحال نماید تعلل کند بکار خود و جرب سازد بر وزن  
 بنفشه یا بروغن کل و بوسیدن آن مغز است بدماغ و مسلح آنست که فور و کلاب در تقویم الا و کلاب  
 که طبع آن گرم و خشک است و رسوم و افراط و استحال آن رنگ را در و سازد و مسلح آن شراب و در  
 قاری است و شربتی از آن قیامی است و آنرا بخاری شک گویند و بسیاری شکا و بوی سوده و  
 و بونانی و قرین و دوقل و اتماع و این اندوه و این سینا و این بچون و عبد اللطیف  
 و این بطلان گفته اند صاحب صدراع باره اگر نموده یا سر کنند و دروغن کل بر سر خط و ساند و نفع یابد  
 فوس و تلیک کی گفته اند اگر با سر که در زیت خوب خنما سازد و سیدت در خواص آورده و این و آن گفته  
 که بخت نبات نموده اگر با سر که در و غن کل خنما نماید و در شرح مبدء و سایر احوال و دستور ویدی  
 گفته بانی است زنب و اگر که او را شایع بسیار باشد از یک اصل بر آمده طول و مسکه یا جاسا که  
 بر او ربطی که بدست جسد و بر یکی که که شمشاد و ورق قوس اندکی نرم و کلی معینه است بر میان  
 ثعلب لایحه و اصلی در از غلیظ و غلط با روی آبی پرازد طوبه و کاسی سر این اصل با سنده ارمه  
 و با سنده ارمه مجوف سازند و در طوبه در آن کرد شود و از آنجا بردارند و در صدنی جمع سازند و بعضی بن  
 با سنده کرده و سطح آنرا بر یک که در کافان پوشند و در طوبه را در آن که در بند و که انداخته شود و در و اند  
 و این ستونیا بود و بهترین و بی آنست که صاف باشد و سبک و تعلل و تنکون بر یک برای که از بود کاف  
 گیرند و در وی سوز خمار باریک باشد مشا به اسفنج و از علامات خوبی و بی آنست که زبانها محکم که در و  
 که لایحه شدید بواسطه مزاج لین توقع بود هیچ گفته گرم و خشک و در درجه سوم پیش بن چسب گفته حوا  
 آن پیش از پخته است و بهترین و بی سندی است که بگیری زنده و زود بر انگشت خور شود و باغی  
 رنگ آن باغی بسیاری بود و مستدیر باشد و بر دست خورند و شل ستونیا که از بلا و جراحه آورند و در  
 و چون پاشانند کرب و محض و صج در اسباب پیدا آورده و ترک آن برتر باشد از استحال و اصلاح جنس  
 بآن کنند که سیاهی بیست آورده و سر آنرا کارد بردارند و در میان آن از دانه غالی سازند و ستونیا  
 در آن دانه و سر آن پستوری که بر پشته باشد کای خود دهند و بوی باریک محکم نماید و دیگر که در و

بر لای آجری یا قرنی نهند در تنوری که آتش آن تند نباشد که از دانه با بزد و پروان آورند و ستونیا  
 از آن جدا سازند و در سایه خشک کنند و مقدار شربتی از آن اصلاح کرده از یک که است تا دو و یک  
 و دانه ستونیا تغیر نشود و حده آن که بزرگوار و الا بعد از سی سال یا جمل سال و ام که اصلاح نگردد  
 و اگر اصلاح کرده باشند و در بر بانه حده وی شکسته شود و از این جهت لایق آنست که در وقت استعمال  
 اصلاح کنند و اگر شربت از شربت ساول نماید اول اساک طبعه کند بعد از آن کرب و عرق سرد و غشی  
 آورده و بسیار بود که با سال غلط انجامد و بکشد و مقدار را خود از آن آتش حوت نماید و کوسیا  
 باشد که بخورد و مزاج را از شرب آن تب حاد را منقض کرده و اشالی بن مردم را اجتناب از آن اصلاح  
 که اگر کمزور شود در جامع این بطار آورده که کاسی نموده را با شل آن از مصطکی می نماید و در میان  
 بر میان کنند و صج غلط در آن نموده و در اطباء تنها استعمال کنند که محتاج با خراج خلط صفراوی شوند  
 و بی که از یک درم تا دو درم محمود در آن بریان کرده باشند بعد از آن از آن محمود و چون تناول نمایند اسهال  
 آتیه بی غلظت و اگر گوشت این به با شل آن از بقیه سختی کرده صلابه کنند و در و درم شست یک یک درم  
 از محمود که با مصطکی بریان کرده باشند اضاف نماید و از آن ترصما سازند و خشک کنند بهترین ترصما  
 بنفشه بود و در اسهال مجوس در منور ری آورده که اگر از کجایه آن ترشند و آب بر ترش یا سیب یا کاف  
 که ساق در آن خیابیده باشند بر شند و در صمانک سازند و در سایه خشک کنند و از یک تا نیم درم شایع  
 و اعتبار و وزن پیش از شستن کنند این سرایون گفته ستونیا اش و معده را از آن فار و بیشتر از صج آتیه  
 مستطو و کسی را که تب باشد یا ضعیف المعده بود و واجبست که حذر کند از شرب آن و واجبست که غلط  
 سازند بآن و دانه ای مسط که تقویه معده کند و او را در و از معده بگذرانند شل زنجبیل و اینون و غلط و تنک  
 و اگر ضعیف المعده را ضرورت شود استعمال آن و در مزاج بود و غلط سازد و با دوی معده مثل صبر  
 و عود و مصطکی و اگر گرم مزاج باشد غلط سازد و بصرا کل و رب به این ماسویه گفته است و طاهر  
 و غم و کرب و تنوع آورد و مصطکی آن اینون باشد و غم که زبری که از دانه گویند و غم که زبری که از دانه  
 با و ششیر بن بریان کردن در میان به یا سیب و بسیار سختی کند تا بکل معده و چسبیده و خورده  
 بصری گفته غلط سازد تا بکل مزاج و به و بر شند بابت کرض معنی اطباء گفته اند از جمل سال بران  
 که نشسته ادرا آورده و اسهال کند مجوسی گفته مغزه عظیم بکند دارد و بهترین آن انطکی است و اگر کاسی



اورد و ساقی نماید شری از آن از کنگ تاد و کنگ باشد و صلی آن نشاء و اینون است سر کنگ  
 ستونیا و اگر شارب گن صاحب تر دود و سکون باشد با محوری مزاج بود مراد است که برین  
 کند و سبب یا بر در صناع آورده که بهترین وی انگلی است که گنگ آن از قی باشد که سفیدی نه  
 و چون است بر آن مانده و شود و شود و آب که اند و چون که از آب شل بر شود و علاج کسی که  
 زیاد از شری تر خورد و باشد و غ و بوی قلع و رب به و رب ساق و رب ریاس کند و در احدا  
 آورده که صاحب صناع که بد بل وی فرو بود و که سینه و زن آن و سول کتبیج و دوا علی مکنه و بلی  
 او نشود و اسهال صحرادر جامع بعدای آورده که ناحیه ستونیا اسهال صحرادر است و سینه بدن از آن  
 لیکن محوری مزاج و صغیر السن و ضعیف الاشا و ضعیف القلب اخرا از آن فاهم است و چنان که  
 کم و در باره از آن سید آن احتیاب باید نمود و نباید آشامید الا انچه اصلاح کرده باشند و قوه  
 محوره اصلاح کرده سه سال پیش نماند و بعضی از اطبا استعمال آن در اطفال باین وجه کنند که آنرا بر روی  
 ناف و شکم ایشان طلائع نماید و شری از آن درین زمان از یک قراط است تا سه قراط بسیار سخت  
 نباید نمود تا بطلی بعد و چند و مضرة نماند و بعضی گویند که آنرا با نجر اخراج بکن نماید شل و بطل قریب  
 و اینون و مخلوط سازند و کنگ تاد و آنرا بر روی کنگ و اگر بر غن با دام جرب کنند و در نیت در تقویم  
 الا و بر آورده که ستونیا شیر کیمیا است مشابه بلاب و مضرت بعد و هیچ آورده و صلی آن  
 کثیر است یا صلی و شری از آن و کنگی است و اسم آن بفارسی و سریانی مشهور است و بروی ساق  
 و پونانی ستاموش و یقورید و س و جالیوس و بلیسی و مالتی و چندین کتبیج  
 گفته اند که آن نافع است صاحب صناع مار و اگر ضا د کند و عصاره و ورق آن نهادن در آن  
 نماید و در شرح میده و سیرا و احوالی میگوید و س گفته اقیس نانی است که سبب بزرگی آنرا نیت  
 میتوان گفت و در نزدیک آب و کوسا و کناره رود و رویه و ورق آن شیده است بوی قریون و کل  
 صنی از آن فریضی است و او را بزرگی است شبیه بظفر و دگری گفته و ورق آن بر قصبه بود که از  
 شاخه ای پروان آمد و باشد بر سر قصبی پنج بک که باین آن بجمع و مشعل بود و اطرافش چون  
 انگشته است و دست متفرق باشد و کاهی که و پشته از چ شود و چون ورق آنرا بدست مانده بوی  
 بسیار از آن ظاهر گردد و درازی شاخه آن بعد قاتله انسان باشد و پشته و کل بعضی سفید بود

وز آن کاهی سیاه باشد و کاهی سفید و در همه جا دانه سفید جالیوس گفته این نباتی است مستطیل  
 شش درخت و جوبای وی متغیر نیست در طب و اما طبقه ورق و جیان کم و خشک است و در  
 سرد لطیف و سر کس که در ق و کل و ثرائین نبات مجله و اف و غصه از سمار یا بد و ثری چون بخورند  
 مر جبهه ادره ظاهر شود و صناع از وی بدید آید و اگر برشته سازند صناع کمر آورد و این جب  
 اصلا احداث نفوذ در شکم کند و خصوص که برشته نماید و خوردن آن شود و جماع را کم سازد و خواسته  
 و خواه برشته و بیک و کل وی را نیز عین ناحیه بود و خواه بخورند و خواه درش سازند و باین  
 جمع زمان ایسا در بام عید تا بزرگ که در سیاه کعبه شغل شود و آنرا فرش سازند و باعث  
 عین است که آنرا اقیس نام کرده اند و بعضی این لفظ بر زبان سریانی در شام طهاره است و آنرا  
 لیفس هم گویند بسبب صلا شامی که گویند که گوشت شود و ازین خصال معلوم شود که تخمین تخفیف  
 کند و تولید ریاح نماید اصلا و این دال است بر غایه لطافت وی و صناع آوردن او نه بواسطه است  
 که تولید ریاح بخاری کند و الا نفع در شکم کم بدید می آورد و شوه و طلع بری کثرت شل و چر و نه آنکه  
 میجو جلع خیت و سبب که قطع و منع نماید مطلقا پس معلوم شد که قوه وی در استخوان و تخفیف شل  
 قوه سبب است فلما مساوی آن میت بلکه در دو او کثر از وی است و چنین بیان او در قوه  
 قبض بر در صاب قبض نیست البته و اگر کسی دعوی قبض در آن کند قلیخی خواهد بود و مساوی قبضی  
 که در خشک است و ازین جهت بزرگ خشک است و در سبب کسپه زانغ است از بزرگ سبب این  
 جمل معلوم شود که قوه خشکست در جاده و پوسته قوی است و با اعتدال و لطیف است در غایه  
 و ظاهر کرد که بر سبب او را رط نماید و چگونه تحلیل او را مصلی کند و رفع اعیان نماید که از وی مردی  
 سخن سازند در مقاله و ماز کتب خن بن اخی نقل از جالیوس کرده که بزرگ خشکست طیل انذات  
 و مخفف و مخفی و کل ریاح نموده تمام و باین اسباب سبب تخفیف است از جماع و صناع آورده  
 نیت شل سیدانجی خصوص که برشته سازند و اگر برشته سازند کاهی صناع آورد و تحلیل ریاح  
 در برشته پشته باشد و طبعه دی گرم و خشک است و در جرم و قوه لطیفه در او قوی است لیکن  
 قبض اندکی است و ازین جهت حد با که در کید و طلال بود و کبشاید زیرا که هر چه در با قوه لطیفه قبضی است  
 علش در نیت سبب بهتر است بواسطه آنکه سبب قبض قویه اعصاب شده و کنگ تاد و قه که از وی با نجر



لطیف کرده باشد که اخته باشد و مناج آورده که شکست داده و حسته اوراق گویند و آن قطا فلون است  
 و شربتی نان کیک خالی است و طبعه آن گرم است در اول خشک است در سوم و بعضی گفته اند  
 گرم است در سوم و متاخر کردن آن مانع است در صدام بارد و مضرت بشود و جماع و اسهال کند  
 صلیح وی صیغ عربی است و صاحب جامع ابن بطار گفته که تا دلی شکست بنابر صیغ  
 انگشت است و غلط کرده اند که گفته قطا فلون است در تعویذ الاودیه آورده که گرم است در اول و شکست  
 در سوم بقول و حنا و صغره و وی است که صدام آورده و تخفیف می کند و صلیح آن شربت و ترخین  
 تازه و شربتی از آن دو در است و نام آن بنابر می شود و برسانی در عا و صرا و روی القون و  
 پونانی را شستن رازی گفته عصاره نام با سر که دروغ کل بر سر ضا کردن صاحب صدام بار  
 مانع است این حرار و این صراحت و تبیی و جالینوس و ابن سینا و شریقی این حرار و این  
 و منندس و ابن واندو و مالکی و افراط و محمد بن حسین و ابن یحون و عبداللطیف گفته اند مانع است  
 خواج پاشا شده و خواج بوبیند و خواج ساند و ابن واندو گفته که گویند و بر سر ضا ساند و منندس  
 در اقیاع آورده که تخم آن هرگاه که بر پاشنی و شقیقنا متا و کند فایده دهد شرح میده بسیار احوال  
 و دستور دیوس گفته در طیس منعی از آن بستانی است بوی آن مشابه بوی مرزنجوش و در اکل است  
 گفته و آنرا از طیس مراراتی گویند زیرا که معنی این لفظ و بیست و این صنف بر روی زمین روئیده  
 و هر جزو از کلماتی زمین شود در شیشه و در یک و شامخای وی شاربک و شامخای اریعاس است  
 و صغی و دیگر غریبستانی و آنرا از عا ص گویند و نبات وی ساده باشد و بر روی زمین روئید  
 و شامخای او با یک بود و بقدر فیکه جلع ملو از بر کما است که مشابه درق سداب لیکن در از تر  
 و یکم تر از درق سداب و کل وی در مذاق تیز بود و بوی وی بغایه خوش و در میان سنگها روید و  
 اقوی و بخن از بستانی بود و در احوال طلی صلیح جالینوس گفته صنف بستانی گرم است بر تبر که حصین  
 و در اول بر اند شیخ الرئیس در قانون گفته طبعه گرمی گرم و خشک است در سوم و دفع عقوبات کند و در اویه  
 بلیه آورده که اگر کسی خشکی آزار و غن نبسته تعدیل نماید و عطرها و نمود وی باقی بود مانع باشد  
 در تعدیل مزاج روح و مانع مزاج محتاج تعدیل نباشد و نشسته اند که در روح قلب فعل بسیار  
 دارد و آن مانده که در آن هم فعلی داشته باشد بدلیل و صافی که مذکور شد در جامع آورده که وی سر

و در قن را خوش و سازد و بن بعد از حمام بران مانده در مناج آورده که نام الملك و سیسیر هم خوانند و او را  
 نام از برای آن نام نهاده اند که بسبب صلیح رایج گویند که لاله میگوید و در بر آن کشتی که حامل است و احیایا  
 آورده که نام خوانند و گویند این نام عبارت صاحب مناج شده که گفته و سی ناما و حال که سی با  
 مناج است که تا نزد کریم در تعویذ الاودیه آورده که مضرت بکند و بر ج مجاور است و آب کاشنی  
 و یکجین صلیح است و شربتی از آن دو در است و آنرا بنابر سیسیر خوانند و برسانی نامی و بر  
 سارا و چنانی و در طیس و سیسیر و دس و ابن واندو و ابن حرار و مالکی و ابن سینا و ابن اند و  
 و ابن یحون و عبداللطیف و ابن بطان و منندس و ابن رضوان گفته اند در اقیاع و خواص مذکور است  
 که چون صاحب صدام بار و نفع بر پاشنی و شقیقنا متا و کند لیکن باید که اگر عصاره آن با سوتی کند  
 خوب درشت صلب نیسانیده و متا و کند فایده دهد شرح میده بسیار احوال جالینوس گفته که لعل و این  
 این نبات را شستی تا منندس را که خوشبوی است و نباتی دیگر که آنرا فالانسی خوانند و خوشبویست و فوج  
 نری است و این سرد و نبات در مذاق تیز و قوه ایشان گرم است در سوم لیکن نفع ضعیف است  
 از فوج بری و کریش که در جاله نفع مثل فوج بستانی است و فوج نری مثل نفع بری و نفع  
 با اسطرا که در بستان بکارند و آب بخورند و رطوبتی فعلی باشد که آن عذیرک جماع بود اندکی و این نباتی  
 است شکرکیان جمیع اسوری که در رطوبتی فعلی باشد که نفع نام نیافه باشد و بسبب این مزاج  
 و حرارت بعضی نفع را میگویند و آنرا در جوهر خراجا و دهلها میسند و فایده میدهد و فوج نری بسبب  
 آنکه تسخین و تخفیف زیاده از آن فوج خراجا الیه است که صلاحیه این فعل ندانسته باشد و در فوج  
 با وجود این حرارتی و غفوصتی مست و بسبب حرارت که در ماکراند و بسبب غفوصه قطع نفع لایم  
 که اگر مرض کن نباشد و بر که فوج ساخته پاشا منند و لقا و در جوهر نفع شتر از سایر نباتات  
 و منندس و دس گفته و وی قابض است و بخن و طبع العلم بود و معده را موائی باشد  
 و در قوال اعلی ساند و صغی از نفع غریبستانی می باشد که بر ورق او زخمی بود و اندکی از سیسیر بزرگتر  
 باشد و در وی او زخمی و کراتی بود و در وقت صحر که استعمال نمایند شیخ الرئیس در اودیکله  
 آورده که در نفع عطری لطیف است و بجای و منعی صلیح مخطط برار و غفوصه احتلاطی لذیذ و  
 صافی چنانچه مکرر مذکور شده صحن غایبه است در نفع و الما مزاج وی آن مانده که گرم باشد و آنرا



درجه اول و یابس در اول دوم در میان آورده که بهترین وی بستانی ناز دست و بهترین نفع خشک  
انچه در سایه خشک کرده باشند و طبعه آن معتدلست و مذی ذمن و متوی معده و اندکی از ان معضم  
طعام کند و اکثر وی حکم در خلق پیدا آورد و بعضی گفته اند سولدر یلیح است و منبر بصل و مصلح وی کزن  
بود و گفته اند بل آن قوی است در جامع بخدا دی آورده که نفع کو یا فوج بستانی است بدلیل آنکه  
جوز فوج را از کنا رج ریا و صحرایا بستان آورده تربیت کند و آب بسیار دهند و یکبار اول و دوما  
نفع شود و طبعه وی گرم و خشک در اول درجه دوم در قیوم الادویه آورده که طبعه نفا گرم و خشک  
است در درجه دوم صدراع آورده و مصلح آن بقله الحما است و شربتی از ان یکدم است  
و آنرا بخاری بود که بنده بصرانی بدونا و بروی و سیمون و سونانی ر قویا خین و انی و خین  
در انی و قلیح و خیشوع و ابن ماسویه و ابن بجن و عبداللطیف و ابن سینا گفته اند در خوش صایه  
صدراع بار در انی قوی است خوا بود و خوا و سیاه و خوا و سوط گفته ابن خین و رازی گفته  
روغن آن سم نیست مالمی گفته عصاره نانه آن در پی بکانه غایده و رازی و یحیی و ابن سبل  
گفته اند و زن به از ان با آب نر خشک که آن نبات قرطبی است سوط گفته و ابن ماسویه و سیفان  
و ابن دانه و ابن ماسویه و راسب بصری و ماسرجیه و قسطنطین و ابن رضوان گفته اند و در قلیح آورده  
که در خوش صایه در ان نافع است در صدراع بار و شرح میده و سراجوال و میثوریوس گفته سیمون  
نباتی است بنسط بر روی زمین و اورا شاخ بسیار باشد و در پی مستر زعب و در شیه بقا لاشی غایه  
خوشه است و سخن جالینوس گفته قوه این نبات لطیف است زیرا که تخمین و تخفیف کند در سیمون  
در سنج آورده که در توسم کویند و بهترین بستانی است و طبعه وی گرم و خشک در سیمون و گفته اند  
در دوم گفته اند چهارم لطیف است و محلل و منفعه و سخن گفته حضرت بشانه و مصلح اوست و خوشه در  
طایع ابن سطر آورده که اسم آن بزبان عربی سینی است و عیتر اسم کویند در اختیارات آورده که اگر از  
بهری اذان لغا کویند و بل آن گفته اند و وزن آن مباح و رست و کویند و رقی یا سیمون و کویند و وزن  
آن فلفل اخفی بن عمران گفته اند و سرکش و بطوریکه از اند و قطع صدراع بار و در روی که آورده  
در طوبه عارض شود غایده کند و اگر خوش اند و آب آن بر سر ریزند و سر بخار آن دارند در شیه و صدراع  
سوداوی یعنی نفع تمام کند و اگر بوشند با سر و سخن بکشاید و ریح غلیظ را تحلیل نماید در قیوم لک

آورده که طبعه آن گرم و خشک در دوم بقول یحیی و بلغم گرم رازیان آورده و مصلح آن آب کاسوت  
و آب حی العالم و شربتی از ان سه درم است و آنرا بخاری رز کوش کویند و بصرانی معروف است و  
بر روی سیمون و سونانی صوفی قیسی گفته در خواص مذکور است که شکوفا آن چون  
صاحب صدراع بار و سید غایده و در شرح میده و سراجوال ابن بجن گفته از او رخت کی از  
سهم است که در مداده اراضی استعمال کند چنانچه سایر رسوم پست عمل سازند احمد بن بلی غایه گفته  
آنرا در رخت و خنی است خوب وی بغایه بزرگ و فروغش بسیار و قره اش مشابیه زعفران در رنگ  
و طبعه و این قره در خوشا غلیظ باشد و اگر بسیار خورند موجب غشی و قی و غشاوه چشم و دوا شود  
و علاج وی علاج کلی است که در سون و ملا در خورده باشد و سر جو گفته حب وی که کنا را نفا کویند  
بکشد و عصاره اخصان ناز آن چون باصل با طلاء مطبوخ یا شامه و نفع سم قائل گفته و رازی گفته  
قره آن معده رازیان دارد و کرباست و بسیار باشد که بکشد شیخ الرئیس گفته در خنی است غایه  
بزرگ مشهور در بلرستان بطالع بر او شایسته که رست و قلیح وی گرم در درجه سوم و خشک در آخر  
اول و منفعه سده مخصوص که در سر بود و قرآن کرباست و منبر سینه و معده و کابا باشد که بکشد  
و عصاره اطراف آن باصل و نفع جمیع عموم کند در میان آورده که بر کتان بهایم را بکشد و خوب هم کانی  
گفته بود و بهترین وی بستانی است که بسیار رند و طبعه آن گرم است در سیمون و گفته اند در دوم  
و یابس در آخر اول و مقدار ما خورده از ان تا سه شال بود و قره وی بسیار رنج باشد و چون کویند بکشد  
و منبر بود و برید و دوا دهمی که آنرا خورده باشد قی است و محال که کسی که در غلیظ آتش سیده باشد و قائم  
سقام او در دراز کردن موی و رقی شایع است در اختیارات آورده که قره وی سمان شده بکشد  
فیست و کجی ندارد و این سخن منی رانت که در فارس در خنی است که آنرا طالع کویند و قره اش مشابیه ک  
و شیرینی روی باشد و شل و کرمی خورند و منفعه نیابند و قیوم الادویه آورده که آن در خنی است  
مشهور بزرگ که قره وی مشابیه بنی است و انچه از وی مختار است شکوفاست و طبعه این شکوفا  
گرم است در سیمون و خشک در اول و قره وی منبر است بعد و مصلح آن بنفشه برنی است و این  
و شربتی از شکوفا آن سه درم است و آنرا بخاری کویند و بصرانی معروف است و بروی انیدون  
و سونانی و دیار و سن قیسی و ابن المدور و ابن جلی گفته اند که شربن صاحب صدراع بار و



میتوانست خود را بگوید و خواهشها سازد و چنین روغن آن سختی بنشیند و رازی گفته اند و رقی آن  
نافع است خواه پاشد خواه خورده سازد و خواه بگوید شرح صفت بسیار احوال است بنظر عریان  
گفته نرسید کلی است میسر بری درخت آن مشابره درخت کل سرخ و بعضی آنرا کل صینی گویند و قوه وی بر  
بیاضین و چون سختی کند و بر جاده بدن پاشند خوش بو سازد و بوس گفته تمام این نبات را قوی است  
لطیفه شقیه و این قوه در کل وی بیشتر باشد خصوص خشک بر تریه که بعضی بر آنند و بجز را بکشد و اخراج نماید  
و قوه اصول آن کم نزدیک این قوه است لیکن بسبب کثرت ارضیه غلیظه است رازی گفته در خور انسان  
و دم که قوی از یکدم تا سه درم آتش میداند و اسمالی در معده و شش و کرم و خشک در دهن  
و مانع هر دو عصب و صفیری چون بر جاده نهاد سازد و لیکن صدام گفته تریه که نافع است از  
صاحب سودا حاصل از بلغم غش و تقویه و تخمین و بلغم و دل کند چون عاده با ششام آن نماید و کل  
گندری که در سر و سینه باشد عطاس و رشح آورده که ضعیف است از بیاضین و روغن وی ششام  
نرم است و طبعه نرسین کرم و خشک در در اول در طبع نرسین در نون کم کرده آورده و گفته  
کرم است در اول و می و طبعه و در نافع در بروده عصب در تقویه و در کرم و خشک در دهن و قوه  
وی است که صدام آورده و صلیح آن روغن کل است و سرکه و شربتی از آن سه درم است و اسم آن چاک  
شورست و برانی که بر ساد و بری بر سین و پستانی عکسین این سینا و این اندر گفته  
در اتیان که دست صاحب صدام با درون کیچ پاشد یا بر سر ضا سازد و فایده بسیار است  
و طبعی و صندس گفته اند با سوتی خورده و نافع است شرح صفت بسیار احوال ششام و شربتی که صندس  
در خفا است که شفتی در آن نیست و از دهن وی بهترین است که کثیف تر و صافی تر باشد و رنگ آن  
وی برنی زده و چون بپزد و در آب زده و شل شود نه شل نشود و طبعه آن کرم است در سوسم  
و خشک در دهن و بعضی بر آنند که قوی از قوه سبیل که در سبیل و منفه وی است که صدام با در و صدام  
برخی را قلیل کند و میسر و دوس گفته صندس نباتی است در شکل شارب که در جاده رود و بدترین وی  
آنست که تریه باشد و صافی رنگ و پیر و ن سرخ و اندون سینه بوی و متوسط باشد میان وی و عیش  
و قه جالینس گفته صندس کیچ چون در کوه صفا سخن است و لطیف و عالی و این سبب اثر خاوش در  
چشم پاک سازد و ابو الصلت گفته کرم خشک در سوسم اسباب بلغم کند و در طبعها غلیظه که در مغال

چیده باشد و فخر از وی آنست که تریه باشد و صافی و صافی و پیر و ن سرخ و اندون سینه بوی  
آنک تلخی باشد و شربتی از آن از یکدم است تا یک شال در جامع آورده که دوا بی است که استعمل  
نکند الا سرد مزاج در رخصا سرد که جاده را در آن شاکتی بنود و زیر که جاده غریزی را بجا میسر  
سازد و در دهن وی خراج موجب تب کرده و قوه اعضا را داخل و در دهن سرد مزاج را فایده عظیم است  
و در رخصا سرد و تخمین و صناع آورده که منفه در درخت آن نیست بلکه در صندس آنست و بعضی گفته اند  
صنعت بشاز و صلیح آن اشوات صاحب تقویه گوید از صفا مشهور است و از اعضا آن  
یکجا بر نه و معدود و اسرار آنیان دارد و صلیح آن صلیح است و این سوسم و شربتی از آن در دهن  
و از آنجا میسکینه گویند و برانی که بعضی در وی از قوه سوسم و پستانی ساغانیون را فایده  
کبد وی گفته سینه بود و در وزن آن با و شیر و گفته اند دل آن سوسم و صندس و صندس است  
از مرکب پنج وزن آن در جامع بغدادی آورده که شربتی از آن و یکی است تا یکدم و آن صلیح است  
مسلمه است و مانع آنکه کفایت او بر با اعضا رسد و مخرج بلغمها از آن که در منافص چیده باشد و صفت  
بشاز و صلیح آن گفته اند شش و گفته اند صفت بجا و کثیر اسطوخودوس و بدل آن در معده و سوسم  
یک وزن و پنج وزن آن گفته است و در غیر معده و سوسم را پنج که مول آنرا را کم گویند  
این سینا و طبعی و این ششام گفته اند عصاره سداب یا سوسن بر سر ضا کردن فایده دهد و لیستورید و  
و این میل گفته اند عصاره آن با سرکه و روغن کل نافع است این فیلوس گفته است تا از آن چون  
صاحب صدام با در و کوش نندسین یا بد این المودور و شریف و الماتی و این فیلوس گفته اند و نون  
سداب ضا در آن میسر باشد شرح صفت بسیار احوال جالینوس گفته صدام بری کرم و خشک است  
در در جاده و بستانی در دهن سوسم و با در و دهن و حوائط و شفته تلخی هم دارد و این سبب غلیظ  
و محال غلیظ و لجه و مخرج آن در بدن است بول و با در و این لطیف است و با اسطوخودوس  
ناخترین چیز است در کل نفع در ریح و سد با در که شسته و جامع دیتور و دوس گفته سداب نرسین  
را حده و در آخر شربتی است و صلا حیه طعام در دهن و با بستانی آنچه نزدیک درخت بجز و پد  
موانع ترست از برای طعام و بستانی و غیر بستانی سرد و سخن است و مخرج و در و اگر سداب  
بعد از آنکه در کل وی جمع سازد و روی را سرخ سازد و دستار را سوسم و می شدید و با ششام در آورده



۲۱۷ و نرا و آنت که پشتر دی و پشتر ارب سازه و بعد از آن جمع آن شلول کرده و در قوی  
 آنت که اگر عصاره آنرا بر مرقه افشانند و نوس آنرا سوزند و در قوی بعضی آنت که صغی از سداب  
 که در بلاد ماقده و سار و دیگر بلاد که در قوی کف سبب بار خوردن آن بلید نکند و اعطای هر چه بود  
 بدو در این عمل کند زیرا که هر چه بدو است متضاد روح نفسانی است و بسیار خوردن سداب موجب  
 تاریکی چشم بود و باعث ازاله خون موجب حده آن در مصلح آورده که بری سیاه تر از بستانی است و خوش  
 آقوی و پشترن وی بستانی بنیز تر است که نزدیک به رخت پخته و سداب ترکرم و خشک است و در  
 دوزخ و خشک و در دوزخ سوس و بری و جام و مقدار ناخود از آن سرد بود و آن معتدست بسینه و مصلح  
 وی ایسون است و از شرب سداب بری قوی طبعین و حقیقی و الهامی عظیم پیدا شود و دواوی وی  
 بقی کند و با قوه دواوی و قوی مذکور است در اختیار آرد و کربل بستانی که نه فعل بود و قوی مذکور  
 سیسین در قوی اولاد و آرد و کربل بستانی که نه فعل بود و قوی مذکور است که قطع شود و طبع  
 و مصلح آن جزو بریان کرده است و شرب آن از آن نیم گرم است و اسم آن بغاری مشهور است و بسیار  
 سدا و بروی فیما تون و چو نانی طریس نوس این ارج و این دانه و سیان و نانی که اند  
 را و صاحب صدای بار و نانی است خواه پاشا و خواه سازه و کنس مدای که نانی است  
 خواه مصلح نماید و چه او پاشا و خواه سازه و شرح میده و سار اول اما پان مایه او و سیسین  
 که این دوا و قوی مذکور است و با طراف برنده آن اصلی سیسین و مشابیه قطریون که لیکن  
 که بکثر از آن و زو کثر بر مرقه خون و جرم و در قوی مذکور بود و با لیسی و بوی زدی ظاهر نشود و آنچه گرم  
 نخورده باشد در عمل قوی تر آید و در اول قوی یافت شود و قوی ضعیف و چون نماید رنگ آن شبیه  
 برنگ زعفران باشد جایز است که قوه را و مذکور است و در قوی مذکور است و در قوی مذکور است و در قوی مذکور است  
 قبض است و جوی ناری حار و دلیل برین حده و حار و قوی مذکور است و چون نیک بخورد و جوی سواپی  
 لطیف و دلیل برین خور و دوا و است و اعمال او را و دل برین امور مشرب است و با وجود قبض  
 شفا و با ز قوی عصب و قوی مصلح نفس است و شفا و با ز قوی مذکور است که در بدن ظاهر  
 شود و چون بر سر ملامت نماید و چنان افعال قوی او در عمل است که موجب شفا از آن شود و شل نشاء الدم  
 و استطلاق بطن و قوی اعداد و لایق بر قبض می کند و این بواسطه آنست که جزو لطیف سواپی متضاد

۲۱۸ و سازه جزو ارضی بار و نبود بلکه بدو شود و جوی ارضی را بقی ترساند و سبب قوه فعل وی کرد و  
 عافیتی در جامع آرد و که این پان مایه را و غنی و غاری است و صغی افضل است از غاری  
 که بلید نکند و لیکن معدوم است و اما دواوی که سیاه و آرد را و نانی که نانی است و قوه آن نانی  
 در قوی مذکور است و در قوی مذکور است و در قوی مذکور است و در قوی مذکور است و در قوی مذکور است  
 فراسد و کثرت سینه بود و جوی برین و مین و مشاک و دی بار و غنی اسم باشد و حذر باید کرد  
 از آنکه آنرا بدل از را و نانی است که در امری از امور به نانی متضاد است و آنچه این صفا  
 در را و نانی که در آن که در را و نانی است که در امری از امور به نانی متضاد است و آنچه این صفا  
 جوهر شجره آن متضاد است و نانی است و نانی است و نانی است و نانی است و نانی است و نانی است  
 و قبضی از نانی است و نانی است و نانی است و نانی است و نانی است و نانی است و نانی است  
 و مصلح و مصلح آن و نانی است و نانی است و نانی است و نانی است و نانی است و نانی است  
 و قوی انواع آن صغی است بعد از آن انواع غاری علی مراتب و اما شای نانی است از علما  
 سیسین و سدای انواع آن و در دوا که از مایه پندار و این جمع در ملامت را و نانی است اسم را و نانی  
 در زمان ملامت نانی نانی بر چهار چیز که از آن را و نانی است با مصلح از برای که در میده و افعال  
 متضاد است و متضاد و یکی شاکت با ایشان در اسم و مخالف در میده و فعل در اسم و از این سه  
 و مصلح را و نانی است و یکی معروف مجید و از نانی صغی است و دیگری رخی و مجید و مجید  
 برکی و غاری و جوی معروف بشای بار و نانی صغی از برای و صغی آورند و آنها که آورند فعل کنند  
 که آن پنج بانی است شاید طعنه چون از این برود آورند و نانی باشد شکی نیست بدو مصلح  
 یا سه قطعه و سوراخ کند و در شسته کند و در حوا آویزند تا خشک شود و فعل از برای پس کرده  
 که بعضی از نانی شکان آنرا در معدن در قوی مذکور است که تر باشد و آن در آب پزند که عصاره اش پودان است  
 و بعد از آن خشک کند و بر او نانی فرود کنند و نانی باشد و میگویند از نانی است که خوب پاره چند تا  
 نیم گرم قطعه از آن برابر کف دست آدم یا کمتر که رنگ ظاهر آن آید بود با جوی قوی در یک محل  
 شکستن وی در دوا که با نانی باشد مجرای قوی با بسبزی و جوی و جوی و جوی و جوی و جوی و جوی و جوی  
 چون اندکی از آن مصلح نماید از نانی ظاهر گردد و اگر بکشند صغی نانی شود و ضعیف و نانی و حداتی







سده کیده و ماسار قیاد و بارطوب بسیار که از خاک معده و معاکره باشد و نافع ترین امور است از برای کینه  
 که سبب آن اکثر طعام بود زیرا که کینه معده و معاکره از طعام فاسد و اگر با سیر کبابی استعمال کنند  
 فعلی قوی گردد و دماغ را پاک سازد و ذهن را نیکو دارد و سبب تنبیه دماغ صدراع یعنی و صداعی  
 که بواسطه اجزیه صاعده باشد از اسباب زدودن اگر خشم سازند بلوغاً و یا فطشش قوی گردد و نافع بود  
 باین اضافه و شام در جگر و دماغ و عروق و نافع چون شقیقه و غیر آن و در حیات کین منصفی  
 بالغ و راوند و امراض بلغمی و قوی که نفع یافته باشد نافع بود بسیار و در جهت جناب از آن  
 در او اهل حیات و نافع است در قوی بلغمی و در جهت سبب اطلاق طبعه و تحلیل ریح این جمع در پان  
 انفعال کلیه و جزئی را و کینه که اما اسباب هیچ کدام از آنها و تخمین بآن سقطن نشده اند و جمعی  
 از محدثین که بعد ما اقرین اطلاع برین یافته اند و خصوصاً از مردم بلاد و بعضی از عوام اهل کائنات بدانند  
 که بدن را پاک سازد از رقیق این دو نقطه و چنین نیست بلکه بعضی پخته کردن را پاک سازد از جمیع خرو  
 و اصناف این اخلاط حتی بلغم لزج و خام و نافع است در امراض متولد ازین اخلاط و این فعل بسیار  
 افعال و آثار از جمیع اصناف سه گانه ظاهر کرد و لیکن قوی از همه در فعل صنف صینی است خاصه  
 در تقویه کبد و معده و سایر اعضا باطنه و در استطلاق و در مسطاریه و حیات غفنه سبب آنکه مزاج او  
 اعتدل و جرم او الطفاست الا در فعل اسهال در صنف ترکی از دود اسهال قوی باشد و اما ترکی از دود  
 کمتر است از صنفی و غری را بر او اختیار کنند که اگر احتیاج تمام واقع شود و بیاد قی حاره مثل آنکه  
 تویجی باشد بلغمی بی حراتی نماید و مزاج که این هنگام ترکی نافع ترست و اما را و نذ شایسته نقل انصر  
 در اعمال طبی نزدیک و شایع تا آنرا کم استعمال می نموده اند لیکن در معوقات حایه و مضاد نافع  
 در ضعف معده و استرخا معده و او را کم و طحال اهل سازند و نافع است در ریح و عروق و طحال  
 که سبب سده خصیصه و نواحی آن متولد گردد و تفصیل آنصر فی که از مضاد این معوقات و دیگر کلمات  
 قوم بخاطر این قاهر میرسد که چون قوه را در مرکب موجب تصریحات ایشان آثار متعاده  
 بشرط تخلف از نوا در شود مثلاً قی که اسهال عاود از ضعف معده و سبب قوه جرم ارضیه  
 قابضه که در است و اجزاء حاره و لطیفه جاذبه که شدت بدرق وی شوند و فطشش قوه که در خصوص  
 که بعضی از قابضات مناسب جمع سازند مثل شراب و رو یا بس و قبض که اسهال مرین حادث

بواسطه سده ماسار قیاد و کبد سبب قوه فیش که در است خصوص که خشم سازند شراب ریانی بنیل  
 مندی و قبض کنند و مسطاریه سبب فیش و تقویه جگر و خصوصیتی که او را با جگر مست خصوص که افش  
 کنند با و چربی که قوه سبب او را ضعیف سازد و افشش و تقویه قوه قابضه و طبعه وی که شدت طبعه  
 و طرایث و صغ عربی و اسهال نماید مثل تویج سلفی و بلغمی و ریحی بواسطه فیش خصوص که باوی جمع  
 کنند خیار شنبه با مارا ازیت و مسطاریه جاذبه فیش درین صورت موجب سبب است بواسطه آنکه  
 فعل که سده در قی است و نافع و قوه مواد و طبعه جمع فضلات از او نماید و مواد جمعه سبب انقباض  
 بحری روان گردد و در صورت سده ماسار قیاد موجب قبض است زیرا که چون سده ماسار قیاد منفع  
 لطیفه خشم معده که بواسطه سطرین با سبال برقت پنج طبعی از جاری عروق ماسار قیاد کبد زدود  
 اسهال مرتفع گردد و اسهال نماید مثل فیش سبب تقویه معده و قوه قبض که در است جرم موجب  
 دفع سده و اسهال گردد و فضلات جمعه منفع شود و سبب قوه سبب هم که ماده قابل باید و بدفع شغل  
 کرد و خصوص که معوی سازند او را با بلغم کبابی و صبر سقوطی و غار لقون که موجب تنبیه دماغ و عضای  
 بواسطی شود و همچنین جس که سبب نهفت می که سبب آن مواد غلیظه بود و تسبیل نفث نماید در  
 او را می که نفع یافته باشد و محتاج بود که بشودن اگر در دین کفاده و از دود ملع کنند لطایف آنرا شایسته  
 یا پاشند با طلاء مزج آب و شربتی از آن و بیست و دو س که شدت شربت غایقون است آن  
 از درختی تا دود درختی است که کثافت بود و در طوبای که با آن آتش منداست که با غار قیون آتش  
 سیاه اند می بیند که این جمع کفنه از در می است یا کثافت در منباج آورده که تا دود در دود را  
 مضرات بسط و مصلح وی صغ عربی است و بدل آن زادی که در ضعف کبد و معده یک وزن نیم  
 آن ورق کل رخ شنی از قاع و پنج یک وزن آن بنیل عصافیر حیات و کفنه اند نیم وزن آن  
 زرد اند در ج و وزن آن ورق کل رخ و بنیل در جامع بغدادی آورده که کبابی رصف اول عصاره  
 کیرند و آن مقدار طبع نماید که غلیظه شود و بعضی را و نذ شایسته که در جند آن پزند که بخور گردد و این  
 در دود از همه بهتر است و اما عصاره اگر تازه است نیکوست و اگر یکال بران که زدود فاسد شود و استعمال  
 آن مضرت سازد که طبعه معالجه نمی تواند تعیین کند مرا در ضعف اول است و آن سحن است و کفنه  
 و محمل منفع و لطیف و سق و ملا و منده و حایس با و با که با عضای ریزه و معوی عصای که مستر می گردد و دود







بیت  
شارق  
ایکی یوز الی ایکی در  
ایک الیسنک شنبین اتفاقی  
یک ایکوز ایکسی منفرود  
سکسی بعد از دو الی نظر  
کر نهادن کسم و انبار البین



۱۷۴۲ C. ۱۰/۲

۱۰  
۹  
۸  
۷  
۶  
۵  
۴  
۳  
۲  
۱